

اصرار بر

سو سیالیم



اصرار بر

انسان بودن

عبدالله اوجالان

اصرار بر سوسیالیسم
اصرار بر انسان بودن

انتشارات گریلا

اوچالان، عبدالله Öcalan , Abdullah

اصرار بر سوسیالیسم اصرار بر انسان بودن / عبدالله اوچالان، ترجمه‌ی / مرکز انتشارات ارد،
شهریور ۱۳۸۱، ۱۷۲ ص.

عنوان اصلی: ترکی / Sosalizmde ısrar insan olmakta ısrardır.

انتشارات SERXWEBÛN، فوریه‌ی ۱۹۹۸، شماره‌ی نشر ۸۷.

۱. سوسیالیسم - سیاست، جنگ، سازمان
۲. رئال سوسیالیسم - نقد و تحلیل
۳. سوسیالیسم - حزب کارگران کردستان PKK
۴. سوسیالیسم - گفتگو، سخنرانی، تحلیل‌ات



نام کتاب: اصرار بر سوسیالیسم اصرار بر انسان بودن

نوشته‌ی: عبدالله اوچالان

ترجمه‌ی: مرکز ترجمه‌ی ارد

ناشر: نشر گریلا

تایپ و صفحه‌آرایی: اتحادیه‌ی روشنگری دمکراتیک (ارد)

چاپخانه‌ی: آزادی

تیراژ: ۵۰۰

چاپ اول: شهریور ۱۳۸۱

فهرست

پیش‌گفتار ۷

بخش اول

۱۱..... سوسیالیسم یگانه آینده‌ی انسانیت

به مدلهایی که با رنج بیگانه نمی‌شوند نیاز وجود دارد..... ۱۴

شخصیتی مصنوعی و برده‌نه، بلکه شخصیتی اندیشمند و ۲۰

اگر ارتش دایمی شود می‌تواند به ۲۴

شکافی عظیم میان جامعه و طبیعت وجود دارد ۲۹

بخش دوم

برخی از خصوصیات جنبش سوسیالیستی نوین..... ۳۵

طبقه‌ی کارگر دیگر همانند قرن ۱۹ باقی..... ۴۳

PKK جنبش رنج و تلاش است..... ۴۷

بخش سوم

مرحله‌ی انقلابهای مدرن آغاز می‌شود ۵۳

بخش چهارم

مبارزه‌های طولانی و صبورانه با سرمایه‌داری لازم است..... ۶۵

ایدئولوژی و معنویت، هم برای اولین انسان و ۶۹

مراحل رکود اساسی در تاریخ ایدئولوژی سوسیالیسم ۸۲

- ۸۶..... سوسیالیسم از طریق تشکیل دولت به اهدافش نمی‌رسد.....
- ۹۷..... تاسیس انترناسیونالیسمی جدید باعث ایجاد.....
- ۱۰۲..... واقعیت " رهبر - مبارز" در سوسیالیسم.....
- ۱۰۷..... اکنون دیگر تقسیم دنیا به بلوکها، واقع‌بینانه نیست
- ۱۱۱..... سوسیالیسم یک مشکل کیفی و مربوط به.....
- ۱۱۶..... تولید می‌کنیم، زندگی می‌کنیم و تولید می‌کنیم و

بخش پنجم

- آمریکا و ترکیه، هرگز سخنی را مبنی بر اینکه مبارزتمان،
 تروریسم بوده است، از ما نخواهند شنید..... ۱۲۷.....

بخش ششم

- درصدد رهایی انسانیتیم و هرگز
 تسلیم سرمایه‌داری نخواهیم شد..... ۱۴۹.....

بخش هفتم

- PKK، مرحله‌ای عظیم در سوسیالیسم..... ۱۵۹.....
- یا سوسیالیسم یا هیچ!..... ۱۶۰.....
- سوسیالیسم هم خیال است و هم علم..... ۱۶۴.....

به رهبر آپو؛ رساترین صدای سوسیالیسم

و

به شیفتگان آزادی

پیشگفتار

هدف اصلی مبارزه‌ی PKK، آفرینش انسانی نوین و زندگی نوینی است که این انسان بنا می‌نهد. این ویژگی مبارزه‌ی کردستان تحت رهبری PKK، بسیار بارز و گویا است. این، مبارزه‌ی زندگی است؛ تحولات، دستاوردها و پیروزیها بر این اساس پدید می‌آیند. PKK و بویژه رهبری آن بیش از دشمنان خارجی بر روی این موضوعات متمرکز می‌شوند. بیگمان، تمرکز در این عرصه یعنی درباره‌ی انسان و مفهوم زندگی، در عین حال مناسبترین شیوه‌ی مبارزه با دشمنان خارجی است. اگر این شیوه که نام دیگر آن مبارزه‌ی درونی و طبقاتی است بطور مداوم صورت نپذیرد، دستیابی PKK به اهدافش غیر ممکن خواهد بود. رهبر آپو تحلیلاتی دقیق درباره‌ی مرد و زن نوین و بطور کلی انسان و حیاتی نوین به انجام رسانده‌اند. بر این مبنا، شخصیتی توانا و موفق می‌آفرینند. آنچه باعث رسیدن به پیروزی می‌گردد، همین شخصیت است. پس از گذشت صدها سال نیز، نوآفرینی و تغییرات با توجه به شرایط جدید، امری حیاتی و گریزناپذیر است. PKK با خلق یک شخصیت سوسیالیستی که دارای اعتقاد و ایمان «**نه مملوک و نه مالک بودن**» است برای پیروزی انقلاب عظیم انسانی و سوسیالیستی خاورمیانه مبارزه کرده و به رغم تمام موانع موجود، پیشرفت خواهد کرد. در این راه برای کسب پیروزی، گامهایی برخواهد داشت که دنیا را شگفت‌زده خواهد کرد. موفقیت نهایی‌اش، به مفهوم پیروزی سوسیالیسم علمی است.

بخشی از مقدمه‌ی کتاب

(انتشارات *SERXWEBÛN*)

بخش اول:

سوسیالیسم یگانه آینده‌ی انسانیت

بدون شک لنین در تاریخ برای تمامی زحمتکش‌ان، دارای نقش و جایگاه عظیمی است. بواسطه‌ی اهداف و فعالیت‌های حزبی که همچون نتیجه‌ی اوضاع سیستم امپریالیسم - سرمایه‌داری و بر اساس مارکسیسمی منطبق با شرایط روسیه ظهور کرد، سیستم مزبور در تنگنا قرار گرفت و بدین ترتیب بخشی از این سیستم از آن جدا شد. به دلیل آن که روسیه اولین مکان و نیز اولین باری بود که مارکسیسم بدان شیوه در آنجا ظهور کرد، می‌توان آنرا جزو گام‌های آغازین سوسیالیسم دانست.

در واقع، تمامی انقلاب‌ها تا حدودی بسان همند. به همین دلیل نیز مدل و شکل حزب بلشویک در برابر این مسئول است و گر نه اشاره نمودن به بعضی چیزهای دیگر، نمی‌تواند توضیح دهنده باشد. میزان و شدت بکارگیری روش‌های خشونت‌آمیز در انقلاب فرانسه کمتر از راهکارهای بلوشیکی نبود. به علاوه، اکثر انقلاب‌های بورژوازی نیز با بکارگیری راهکارهای خشونت‌آمیز و ترور وحشیانه به پیروزی رسیده‌اند. همچنین در مراحل برده‌داری و فئودالی نیز خشونت به طرز چشمگیری به کار گرفته شده است.

این فروپاشی چنانکه بعضیها می‌پندارند، از مفاهیم حزب لنینیست منشا نمی‌گیرد، به همین دلیل نیز نمی‌توان مدل حزب بلوشیکی را مسئول این فروپاشی دانست. همچنانکه می‌توان با الگو گرفتن از این مدل حزبی، سوسیالیسمی عالی و شایسته را بنیان نهاد، به همانگونه نیز اگر ضروریات آن به جای آورده نشود، احتمال چرخشی در جهت مخالف وجود خواهد داشت.

آشکارا و با جسارت می‌گویم که مارکس و انگلس از بهترین جامعه‌شناسان عصر خود و برجسته‌ترین بانیان پیشرفته‌ی علمی جامعه بوده‌اند. تا آن مرحله نظریه‌ای که به شیوه‌ی علمی، جامعه را توضیح دهد، ارائه نشده بود. تحقیقاتی در مورد فلسفه، سوسیالیسم و اقتصاد وجود داشت، اما برای اولین بار نظریه‌ای ارائه گردید که تا این حد منسجم و کامل بوده و توانست رواج و اعتبار یابد. لنین با ارائه تئوری انقلابی، حزب انقلابی سوسیالیست را تاسیس نمود و سیاست و تاکتیک‌های آنرا مشخص ساخت؛ این نیز بر ابتکارات قبلی وی افزوده شد. ما این فروپاشی را بیش از فروپاشی رثال سوسیالیسم، فروپاشی اولین آزمون سوسیالیسم

می‌دانیم که از سویی در محاصره‌ی امپریالیسم قرار داشت و از سویی دیگر در سرزمینی ظهور کرد که هنوز سرمایه‌داری در آن چنان پیشرفتی ننموده و تاثیرات فئودالیسم و طبقات میانه در آن بسیار بود. بازتاب شدید هویت روسی - که طی یک روند اجتماعی شکل گرفته بود - در حدی بود که حتی هنگامی این سیستم [سیستم تزاری] سقوط کرد، بلشویکها بر بقایای دولت تکیه نمودند و ناچار شدند که در سیاستهای اقتصادی خود، اقتصاد سرمایه‌داری را تا سطحی عملی سازند. همچنین، نکات بسیاری در مورد انتقادات تروتسکی مبنی بر مسئولیت استالین، اقدامات و عملکردهای او در این فروپاشی - که بعدها به نحو آشکارتری به بحث و گفتگو گذاشته شد - وجود دارد. اما به نظر من، مسئله‌ی اصلی این نیست.

از نظر اقتصادی، گامهایی که جهت توسعه‌ی عقب مانده‌ترین اقتصاد به سطح پیشرفته‌ترین اقتصاد سرمایه‌داری و حتی از آن نیز فراتر، نهاده شدند، چندان مورد انتقاد نیستند. هر چند این اقتصاد از عوامل فروپاشی شوروی نبود، اما در عین حال نمی‌توان گفت که اقتصادی سوسیالیستی بود. همانطور که می‌دانیم سرمایه‌داری دولتی، راهکار تعاونی سرمایه‌داری‌ای است که دولتهای واپسگر به آن پناه می‌برند و در راستای رسیدن هر چه سریعتر به سیستمی سرمایه‌داری از این مدل استفاده می‌کنند. آنچه در ترکیه نیز به اجرای گذاشته شده است، چندان تفاوتی با این ندارد. هنوز هم سرمایه‌ی دولتی، بخش اعظم اقتصاد روسیه را تشکیل می‌دهد. سرمایه‌داری خصوصی نیز در نتیجه‌ی چنین وضعی به وجود می‌آید - این نمونه‌ها در جهان بسیارند - که این به شکلی گسترده در روسیه قابل مشاهده است.

اگر ما چنین سرمایه‌داری‌ای را پیشرفت دهیم، آیا به معنای سوسیالیسمی ایده‌آل است؟ خیر. آیا اگر به اقتصادی سوسیالیستی - عمومی تبدیل می‌شد، امکان ایجاد یک نظام سوسیالیستی کامل وجود داشت؟ این موضوع به بحث و گفتگو نیاز دارد. آیا اقتصادی که ما را به سوسیالیسم رهنمون سازد، سرمایه‌داری دولتی است؟ می‌توانیم در این مورد نیز گفتگو نماییم. آیا این زیر بنای سرمایه‌داری‌ای است که اساس سوسیالیسم را مشخص می‌سازد؟

به مدلهایی که با رنج بیگانه نمی‌شوند، نیاز وجود دارد

شخصی که بیشتر از حاصل دسترنج خود بخواهد و با بکارگیری راههای گوناگون، استثماری را توسعه دهد، سوسیالیسم وی را "دزد" اعلام می‌کند، این امر آشکاری است. تئوری‌ای در مورد انباشت سرمایه وجود دارد؛ اگر در جایی، سرمایه‌های حاصله به شکلی صحیح توزیع نگردند، فساد وجود دارد، خواه این سرمایه‌ها در دست دولت باشد خواه در دست بخش خصوصی". مهم آنست که بر اساس میزان وابستگی به ابزار تولید، توزیعی مطابق با میزان کار ایجاد گردد. این می‌تواند توسط دولت و یا توسط تعاونی و یا با دیگر راهکارها نیز پیشبرد داده شود. می‌توان در این رابطه راهکارهای بسیاری آزمود. شاید اقتصاد بخش خصوصی نیز به اندازه‌ی اقتصاد بخش عمومی به سوسیالیسم نزدیک باشد. از اقتصادی منحصر به افرادی معدود گرفته تا

اقتصادی با مشارکت گسترده‌ی وسیع‌تری از افراد، بسان اقتصاد گروهی می‌توانند در یک مدل سوسیالیستی جای گیرند. نباید در این مورد بر خوردهای تنگ و کلیشه‌ای داشت.

سوسیالیسم آن نیست که هر کس را به کارگر سرمایه‌داری دولتی تبدیل نماید. مالکیت خصوصی نیز تحت هر شرایطی، سرمایه‌داری نیست. آزادی مالکیت و استفاده از زمین، ابزار تولید و یا نیروی کار خود، می‌تواند سوسیالیسم باشد. صرفاً نظارت بر ابزار تولید، سوسیالیسم نیست. همچنانکه در روسیه مشاهده شد، هر گاه ابزار تولید در اختیار قشر معدود بورکراتها قرار گیرد، زمینه‌ی ظهور طبقه‌ی نوینی از بورژوازی فراهم می‌شود، به همین دلیل نیز خطرناک است. شاید از سرمایه‌داری خصوصی نیز خطرناکتر باشد. فکر می‌کنم در یک سیستم سوسیالیستی، فرد و گروهها در سطحی محدود و بر اساس سطح تلاش خود می‌توانند مالک ابزار تولید باشند. همچنانکه می‌دانیم، سوسیالیسم تنها محدود به تولید نیست، بلکه رابطه‌ای فشرده میان ابزارهای تولید و تولید وجود دارد.

چرا توزیع درآمد حاصل از تولید به شکل توزیع ابزار تولید نباشد؟ اگر بتوان هم مالک ابزار تولید بود و هم مالک درآمدهای حاصل از تولید، این، سوسیالیسم بدی نخواهد بود. مهم آنست که سطح ایتیم تولید مشخص گردد. اگر یک گروه ده نفره به اندازه‌ی ابزارهای تولیدی که در اختیار دارند تلاش نمایند و تولید کنند، می‌توانند یک واحد سوسیالیستی تشکیل دهند. ابزارها و درآمد حاصله از تولیدات نیز متعلق به آنان خواهد بود. همچنین با دیگر واحدها در ارتباط خواهند بود.

به نظر من تاکید و تامل در این راهکارها، روشنایی و تئوری هر چه بیشتر درباره‌ی اقتصاد سوسیالیستی خواهد بود. همچنانکه در عمل نیز مشاهده می‌گردد طرز فکر؛ «ابتدا زمین و ابزارهای تولید را به مالکیت دولت درآوریم، بعد آنرا تقسیم نماییم» نتایج خطرناکی به دنبال داشته است. به جای این لازم است مدلی ایجاد شود که افزایش قطعی تولید را اساس قرار دهد و از چنان متخصصان ابزار تولیدی برخوردار باشد که از رنج و تلاش بیگانه نشده باشند.

دلیل اصلی عدم ایجاد سوسیالیسمی کامل از آنجا ناشی گردید که ابتدا حزب و سپس دولت با رنج بیگانه شدند. بعد از آنکه انباشتی معین در زیرینا پدید آمد، خواستند آنرا به راهکاری سوسیالیستی مبدل سازند، اما ایدئولوژی حزب و دولت، ناگزیر یا به سوی بورکراتیسمی ایستا رونهاد و یا صاحب سرمایه و قدرت زیادی گردید؛ این نیز یک طبقه‌ی رده بالای سرمایه‌داری را ایجاد نمود. بیگمان آنچه رخ داد، همین بود.

به دلیل آن که تولید و توزیع بر اساس رنج و تلاش نبود و به همین ترتیب رنج نیز مظهر دموکراتیکی نداشت، بورکراسی در حزب پیشرفت نمود و قدرتی که در دست افرادی معدود جمع شده بود، دولت را به حاکمیتی مطلق تبدیل ساخت. همگام با تبدیل تمامی جامعه‌ی سیستم شوروی به کارگر، بورژوازی جمعی نیز به شکلی گسترده پدید آمد که هیچ ارگانی برای نظارت و کنترل چنین وضعی وجود نداشت. بدین ترتیب ایدئولوژی، سیاست و دموکراسی سوسیالیستی به وضعیتی کشانده شد که از معیارهای سرمایه‌داری عقب افتاده تر باشد یا بهتر بگوییم در وضعیتی قرار گرفت که از پتانسیل پیشرفت برخوردار نباشد.

در خارج، رویارویی با تهدیدات امپریالیسم و در داخل نیز به سبب اهمیت دادن بیش از حد به اقتصاد مردم را فقط و فقط به کار و داشتن) و عدم توجه و پیشرفت ندادن ارزشهای معنوی و دموکراتیک و همچنین از میان رفتن تاثیر و نقش سندیکاها و سایر نهادها، باعث گسترش فساد و بورکراتیسم و توسعه‌ی فرهنگ بورژوازی گشت. این وضعیت بسیار خطرناک بود زیرا رواج فرهنگ مصرف‌گرایی را در پی داشت. مالکین خصوصی بسیار پایبند حرفه‌ی خود بوده و به محصول آن وابسته‌اند، اما در اینجا [اتحاد شوروی] چنین چیزی نیز وجود ندارد. تنها، رقابتی جهت تصاحب قدرت، ارزشها و دستاوردها در میان است.

بدین ترتیب تمامی پرنسپهای سوسیالیسم را از میان برده و آنرا به وسیله‌ای در خدمت قشری بورکرات که در دولت جمع شده بودند، تبدیل ساختند. نه توانستند مانع از بیگانه شدن رنج و زحمتکشان [از جوهر اصلی خود] گردند و نه به انترناسیونالیسم و انقلابها اهمیت دادند. همیشه می‌گفتند: "منافع شوروی". این منافع نیز منفعت تعدادی تکنوکرات و بورکرات حزبی بود که امروز این سرمایه‌ها را در میان خود تقسیم می‌کنند. اکنون این قشر بورکرات، سرمایه و تواناییهای عظیم شوروی را به خدمت خود می‌گیرد که اینرا نیز به طرزی انگل‌وار و مفسدانه انجام می‌دهد.

هنگامی که تجارب خود را از نظر بگذرانیم، می‌توانیم به پیشرفتهای چشمگیری اشاره کنیم؛ اینکه PKK همچون چه مدل حزبی مورد بررسی قرار گیرد، اهمیت ندارد زیرا در آخرین تحلیل، جنبشی متکی بر رنج و تلاش است. نیروی فکر چند نفر گرد هم می‌آید - این به نام طبقه‌ای باشد یا طبقه‌ای دیگر، به نام خلقی یا اقلیتی - سپس این فکر به عمل در می‌آید.

به عنوان مثال؛ اگر بنام بورژواها انقلاب را صورت دهد، حزبی تولید کننده خواهد بود. از سوی طبقاتش به آسمانها برده می‌شود. نقش تاریخی خود را بازی می‌نماید که نمونه‌ی این حزبها نیز بسیارند. رد درون آن برخی‌ها بی‌آنکه به چالشهای طبقاتی خدمتی بنمایند و انقلاب را به پیروزی برسانند، به گروهی راهزن و منفعت‌طلب تبدیل می‌گردند و همواره به طرز غم‌انگیز پایان می‌یابند.

بیگمان حزبی متکی بر رنج و تلاش، بسیار متفاوتتر از آن است. به ویژه در جایی که فقر ملی وجود داشته و شرایط اجتماعی نامساعد باشد. به عنوان مثال در واقعیت کردستان اگر بخواهی چنین حزبی تأسیس کنی و سعی نمایی تا ماهیت زحمتکش آن از میان نرود، ناچار خواهی بود همانند مراقبت از یک گیاه، زندگی انسانها را تضمین نموده و از او نگهداری نمایی. اگر چنین نباشد، آن حزب از کنترل خارج شده و در مقابل تو خواهد ایستاد. این یک قانون عمومی است.

در آیین اسلام، برای جلوگیری از رواج فساد، جهاد با نفس وجود دارد. عرفا و اولیای بلند مرتبه‌ای وجود دارند که تمامی عمر خود را در دیر و خلوتکده‌ها به سر برده‌اند.

این بدان معناست که از این طریق غنای ایدئولوژیک حاصل می‌شود. تداوم تأثیر این انقلابها تا به امروز از بکارگیری و پیشبرد چنین راهکارهایی منشا می‌گیرد. در ایران به غیر از دولت، تکایا و خانقاههای بسیاری بعنوان مراکز ایدئولوژیک وجود دارند که همینها باعث پیشرفت انقلاب گشتند. اکنون نیز این مراکز به شکلی معمولی در خدمت انقلاب بکار گرفته می‌شوند. اینها مکانهایی هستند که مادیات را رد کرده و به آن نظری ندارند و همیشه مطابق با پرنسیپها و مبانی خود عمل می‌کنند. در آیین مسیح نیز این امر در سطح گسترده‌ای وجود دارد. اما چنین نهادهایی در سوسیالیسم ایجاد نشدند، همه چیز در خدمت حزب بوده و در درون حزب نیز همه چیز در خدمت و تحت فرمان گروه معدودی بوده است. به عبارت دیگر، ایدئولوژی را به قتل رساندند.

به سبب اینکه همه چیز در خدمت سیاستهای اقتصادی و روزانه قرار گرفته بود، مبدا و قانونی باقی نمانده بود. حتی در اسلام نیز شیخ مسلمانان به شکلی مستقل و جدا از دولت وجود دارد، اما در شوروی چنین چیزی وجود نداشت. کار به جایی رسید که انتقادات، جرم به حساب آمده و به شکلی وحشیانه‌تر از قرون وسطی منتقدان مجازات شده و این به حدی رسید که مباحث و گفتگوهای ایدئولوژیک پایان یافت و چنان شد که از گفتگوهای مذهبی قرون وسطی نیز پیش پا افتاده‌تر باشد. بحث و گفتگوها پایان یافت یا به سردی گرایید و تنها یک صدا و یک اراده حاکم گشت. بدون شک این وضعیت با سرشت انسان در تضاد می‌باشد. اگر اکنون سرمایه داری تا حدودی اعتبار خود را حفظ نموده، علت اساسی آن پیشبرد دموکراسی است. به عنوان مثال سرمایه‌داری، فاشیسم را پیشرفت داد، اما اتکای زیادی بر آن نمود. زیرا با پیروی از فاشیسم، سرمایه‌داری فرصت و شانس زیادی برای پیشرفت نمی‌یافت. فاشیسم هر چند در مرحله‌ای خاص از تاریخ و در راستای اهدافی ویژه ظهور کرده باشد، اما بعدها از راه بدر شده و به کناری نهاده شد. اگر چه دموکراسی محدودی در سیستم سرمایه‌داری وجود داشته باشد، اما معیارهای آن اساس گرفته می‌شود که این نیز طولانی

شدن و تداوم عمر سرمایه‌داری را بدنبال دارد. اندکی حق بیان به زحمتکشان می‌دهد که این نیز راه را برای رقابت گشوده و به سیستم تداوم عمر می‌بخشد. اما چنین چیزی در رئال سوسیالیسم به وجود نیامد، هیچگاه به دمکراسی و رقابت سوسیالیستی نمی‌اندیشیدند. لازم بود در سیستم سوسیالیسم نیز، دمکراسی توسعه داده شود.

دمکراسی چیست؟ سطح شرح حال و بیان خلق از خود؛ مردم باید از نظر فکری و سیاسی دارای نهادهای متفاوتی باشند. لازم بود چنین نهادهایی فراتر از حزب باشند نه بازتابی از آن. زیرا در سوسیالیسم علمی، حزب وسیله‌ای است که بعد از طی مرحله‌ای از پیشرفت باید به کناری نهاده شود. به هر تقدیر پیشرفت دولت تا این حد در تئوری سوسیالیسم، غیر قابل قبول است.

در شوروی خانه‌ای باقی نماند که دولت در آن نفوذ نکند، این بیگانگی خطرناکی [با جوهر سوسیالیسم] است. قدرتمند بودن حزب تا این حد، انکار و رد تئوری سوسیالیسم است. دقت کنید وضعیتی پیش آمد که انسانها تنها به فکر شکم خود باشند و مجبور بودند با دیدی تماماً خوش‌بینانه و یا با دیدی کاملاً بدبینانه به جهان بنگرند. امیدها، آرزوها و رقابت از میان رفته‌اند. این نیز باعث فلج شدن نیروی کار شد و نتیجه‌ی آن، فرسودگی و استهلاک بود.

آری، تعاون و همکاری در کارها و وجود اراده‌ی مشترک، امری مثبت و بجاست، اما به همان اندازه، ابتکار عمل فرد و گروهها نیز مورد نیاز است. تنها با دستوراتی همچون "بنشین، بلند شو، حرف بزن، ساکت باش"، این کار شدنی نیست. در شوروی ابتکارات، به هیچ وجه مد نظر قرار نگرفت. همیشه خواستند تا از آنها اطاعت شود، همیشه گفتند "تابع مطلق دولت باش! سکوت اختیار کن! بهترین شهروند، کسی است که تا بالاترین حد پایبند دولت باشد، خواه سیاستهای دولت درست باشد خواه غلط!" این سیاستها که علیه منافع خلقها و زحمتکشان می‌باشد، به شیوه‌ای مطلق و بی‌رویه به اجرا گذاشته شد. در شوروی ایدئولوژی بردگی حاکم بود و هر جامعه‌ای که در چنین وضعیتی قرار گیرد، یقیناً جامعه‌ای سوسیالیستی نخواهد بود.

هر چند شخصیت لنین به حد کافی رشد نیافته بود، اما می‌توان گفت که دارای جنبه‌های سوسیالیستی بود. نقش رهبر - در آیینها متکی به رهبری معنوی می‌باشد - بسیار حائز اهمیت است. اگر "پیر، مرشد" نباشد، معلوم نیست که چه بر سر طریقت خواهد آمد. امام هر کاری بکند، مردم نیز چنان می‌کنند، به نظر من در اینجا نیز وضعیتی مشابه این در میان است. استالین بیش از حد مجری‌ای تک‌جانبه [برای سوسیالیسم] بود. کسی بود که مطابق با واقعیات کلی رفتار می‌کرد، اما به دیگر جنبه‌ها و عمق مسائل توجهی نداشت.

شخصیتی است که معلوم نیست تا چه حد مبانی سوسیالیسم را درک نموده و تا چه حدی شخصیت خود را تحلیل نموده و چه اندازه خود را از خصوصیات فتودالی رها نموده است.

با توجه به شرایط آن زمان، نمی‌توان بیش از این از استالین انتظار داشت. استالین بر دمکراسی سوسیالیستی تاکید نموده و آنرا - حتی اقدامات دوره‌ی لنین را نیز - لوکس و تجملی می‌دانست. او صداها و دیدگاه‌های مختلف را در چارچوب دمکراسی سوسیالیستی به شکلی هماهنگ در نیاورده و به جای آن فضایی خفقان‌آور را حاکم ساخت. شاید این عمل در آغاز یک هدف تاکتیکی بوده است - بیگمان تمامی اقدامات استالین در آغاز یک تاکتیک بود، اما بعد از آن به اصول وی تبدیل شد و نتوانست خود را از قید آنها رها سازد - بدین ترتیب سهل‌انگاری و بی‌مبالاتی آغاز شد. لنین نیز در مورد جانشین خود چنین اظهاراتی دارد. او پیمانهای مخفی را از میان برداشت. همچنین گفته است که باید ابزارهایی که اراده‌ی انسان را تحت حاکمیت در می‌آورند از میان برداشته شوند و خود نیز در عمل چنین کرد. لنین با ظلم و فشار روی خلقها به مقابله برخاسته و برای تهیدستان، آزادی به ارمغان آورده است. این اهداف در فلسفه‌ی او جایگاه خاصی داشته و در عمل نیز به بهترین وجه آن را تحقق بخشید که به پیروزیهای نیز دست یافت. اما آن را نهادینه نساخت. دولت، دمکراتیزه نگشت یا به دیگر سخن، دولت با تکیه بر مبانی دمکراسی تکامل نیافت. در واقع از دیدگاه لنین، دولت همان دمکراسی است.

**شخصیتی مصنوعی و برده نه، بلکه شخصیتی
اندیشمند و دارای قدرت تصمیم‌گیری**

به عنوان مثال جامعه‌ی کردستان بسیار عقب مانده است. فتودالیسم حاکم بر کردستان به مراتب بیشتر از فتودالیسم روسیه‌ی تزاری واپسگرا است و حتی به دلیل آنکه عشیره‌گرایی و سرمایه‌داری بسیار عقب مانده به همراه استعماری و وحشیانه در کردستان وجود دارد، می‌توانیم این واقعیات را بسیار واضح‌تر ببینیم.

برای مثال، اصطلاحاتی تحت عنوان "تأثیرات کمالیسم" مطرح ساختیم. همراه با این، به شیوه‌ای گسترده و مداوم اصطلاح "تأثیرات عشیره‌ای و فتودالیسم" را به کار می‌بریم. به این مسائل چنان عمقی بخشیدیم که دیگر می‌توان در مارکسیسم آنرا اقداماتی مطابق با روانشناسی بنامیم. لازم دیدیم که راهکار روانشناسی سوسیالیستی را به شکلی گسترده عملی سازیم. زیرا اگر مسئله‌ی کادرهای سوسیالیست چاره‌یابی نگردد و آمادگی لازم در آنها ایجاد نشود، آنگاه اگر چه به پیروزی نیز دست یافته باشی و یا مختصر فعالیت‌های سیاسی و نظامی نیز صورت داده باشی، احتمال می‌رود که در یک لحظه تمامی این پیشرفته‌ها در جهت مخالف خود را نمایان سازند. اگر به شکلی مداوم در مورد شخصیت سوسیالیستی مبارزان بررسی‌هایی صورت نگیرد، در آن صورت چنین شخصیتی حاضر است در یک لحظه این حزب عظیم را به وسیله‌ای در خدمت خشونت فتودالی خود تبدیل نماید.

در کردستان افراد و شخصیت‌هایی پر شمار برخاسته از خانواده‌های آریستوکرات و یا فاقد زمین وجود دارند. خانواده‌ها با تکیه بر طرزفکر "پسر بزرگ شود و پادشاه گردد" فرزندان خویش را تربیت می‌کنند. حتی در مستمندترین خانواده‌ها نیز تربیت فرزندان بر این اساس استوار است. مطابق با آداب و رسوم عشیره‌ای آنچه الگو قرار داده شده و در اولویت قرار دارد، همین شیوه‌ی تربیت و پرورش است. اگر این اوضاع را تحلیل نکنیم و پرورش فرزندان شکل صحیحی به خود نگیرد، شخصیتی شکل می‌گیرد که همچون داستان مشهور کولی به محض آنکه بر تخت پادشاهی نشست، ابتدا پدر خود را به دار می‌آویزد! اگر چنین شخصیتی قدرتی به دست آورد، از میان برداشتن مخالفان و حتی کوچک‌ترین مخالفت را در صدر امور خود قرار می‌دهد.

در ترکیه، کمالیسم این را به شکلی بسیار متفاوت‌تر عملی می‌سازد. دیگران را به شکل برده‌ای ناچیز و بی‌محتوا، فرمانبردار خود می‌سازد. خود کمالیست‌ها نیز در مدتی کوتاه به بردگی کشانده میشوند. به همین دلیل نیز بطور مداوم در میان ما اقدامات اخلاک‌گراانه و تصفیه‌کارانه صورت می‌گیرد که ما مجبوریم آنان را محدود سازیم. چنین اقدامی باعث پیشرفت PKK می‌گردد. هر کس می‌گوید: "اگر رهبری نبود، این اخلاک‌گران ما را تحت مجازات‌های شدیدی قرار داده و نابود می‌کردند". بدون شک ۷۵٪ باقیمانده نیز به بندگی در آمده‌اند. به دلیل آنکه دشمن بسیار پیشرفته است، چنین شخصیتی تنها توان این را خواهد داشت که چند ماهی در میان ما

بماند و سپس سریعاً به فساد گراییده و نابود می‌شود. چنین شخصیتی به افق سیاسی نظر نداشته و از فرهنگ دمکراسی بسیار بدور است. شخصیتی خود مدار و خود رای بوده و خود را به مرکز هر چیزی تبدیل می‌سازد. به همین دلیل می‌گوید: "مرگ بر کسی که مرا دوست ندارد". حتی در ابراز مهر و محبت و دوست داشتن نیز به خشونت متوسل می‌شود و هرگز جنبه‌ای که حاکی از ابتکار و خلاقیت باشد در وی وجود ندارد. آنچه می‌تواند انجام دهد، همین است که با بکارگیری فشار و رعب‌انگیزی، تمامی ارزشهای حزب را که حاصل رنج میلیون‌ها انسان بوده و محصول تاریخ است، تحت اختیار خود درآورد، اگر هم مانعی بر سر راه رسیدن به اهدافش قرار گیرد با استفاده از توطئه‌گری آنرا از میان برداشته و سرانجام خود را حاکم یگانه اعلام نماید. بدین ترتیب دسترنج میلیون‌ها انسان را می‌بلعد.

این چیست؟ اگر به وضعیت این شخصیت بنگریم، خواهیم دید که تنها می‌تواند فتودالی خشن و با نفوذ باشد، حتی نخواهد توانست چنان یک رهبر سیاسی در سیستم بورژوازی و سرمایه داری باشد، از آن نیز عقب مانده‌تر است. چنین شخصیتی به هیچ وجه حتی نمی‌تواند چنان دمکراسی‌خواهی بورژوا باشد، یک دهاتی دمکرات نیز نمی‌تواند باشد! چرا چنین است؟ با نگاه به او، این سوال به ذهن متبادر می‌گردد که آیا جاسوس استعمارگران نیست؟ از هفت سالگی به بعد اینگونه پرورش یافته و بزرگ شده است. او در محیط خانواده نه نیرویی داشت، نه مقام و نه جایگاهی، اما در درون حزب همه‌ی اینها را بدست می‌آورد.

آنچه در درون حزب بلشویک نیز روی داد، تفاوتی با این نداشت. میتوان این اشخاص را "استالیهای کوچک" نامید. این حقیقتی بود که در سطح دنیا از آن پیروی شد. در واقع می‌بایست در مقابله با چنین وضعیتی، به شیوه‌ای موفقیت‌آمیز مبارزه شود. از هر جنبه که به این موضوع بنگریم، می‌بینیم که این شخصیتها همدیگر را پرورش داده‌اند. به همین دلیل نیز در زمان استالین، حزب بلشویک را "حزب ریاکاران" میخواندند. چنین شخصیتهایی در حضور استالین از او تمجید نموده و به تحسین وی می‌پرداختند، اما در باطن از او نفرت داشتند. در مورد "چائوشسکو" [رهبر رومانی] نیز این مسئله به خوبی آشکار گردید. صحیح آنست که این شخصیتها را مناقف بنامیم. در حضور وی، برایش کف زده و از او تمجید می‌نماید، اما هنگامی که خود با مشکلی روبرو می‌گردد، تا حد ممکن به او خیانت می‌کند. باید [در درون خود] از بروز این وضعیت ممانعت به عمل آوریم. می‌خواهم این را در مورد خود عملی سازم، بیشتر روابطم بر این اساسند. با چنین روابطی مخالفم. همه‌ی آنها انسانهایی دلسوزند، اساساً خواستار ایجاد روابطی منافقانه و ریاکارانه نیستند. آیا شخصیتشان تا این حد در برابر این روابط یارای مقاومت خواهد داشت؟ روابطی بر پایه‌ی دهاتی بودن [ساده لوحی] تا چه حد ارزش خواهد داشت؟ ۹۰٪ افکارش در خدمت زندگی شخصی او بوده و ۱۰٪

دیگر آن، اگر وجود داشته باشد برای مادرش خواهد بود و یا برای خدایش. با تکیه بر سرمایه‌ای ناچیز، بسیار از خود متشکر خواهد شد. این، سوسیالیسم نیست، بلکه شکلی از پابندی و دلبستگی خرده بورژوازی است که هر لحظه احتمال بروز تغییر و تردید در آن وجود دارد. شاید در آغاز به ستایش خدایش بپردازد اما بعداً به او خیانت می‌نماید؛ چنین چیزی در عمل نیز از او سر می‌زند.

راهکارهایی که من از آنها استفاده می‌کنم، چاره‌یابی در راستای گذار از چنین شخصیت‌هایی است و این تدبیری در راستای سوسیالیست نمودن حزب و توسعه‌ی آزادی می‌باشد. باید شخصیتی مبارز و نمونه آفرید. این شخصیت نباید مقلد و برده باشد، باید بیاندیشد و تصمیم بگیرد، نباید برده و یا خود رای و مستبد باشد، باید در میان جمع [موجودیت] خود را انکار ننماید و در عین حال خود را مالک هر چیزی نپندارد.

راه حل اینست و این ساده نیست. ۹۰٪ تلاش‌هایی من در این راستاست. تلاش‌هایی را که در جنگ علنی علیه ترکیه صورت می‌دهم در سطح پایینی بوده و می‌توان گفت که اصلاً وجود ندارد. اگر پیشرفتی حقیقی در کادرها صورت نگیرد، PKK نابود می‌گردد.

اگر ارتش دایمی شود می تواند به طبقه‌ای حاکم و استثمارگر تبدیل شود

مبارزه‌ی سوسیالیستی، در عین حال مبارزه‌ای علیه توحش سیستم امپریالیستی است.

چه حیوانی تا این حد ممنوع خود را با قتل عام روبرو ساخته یا این تعداد را به نابودی کشانده است؟ این اوج توحش است! توضیح دیگری برای این مسئله وجود ندارد. این توحشی خطرناک است. اگر بخواهیم مبارزه‌ای اجتماعی و سوسیالیستی را گسترش دهیم، یقیناً لازم است علاوه بر استبداد علیه چنین توحشی نیز مبارزه نماییم. این در تمام آیینها وجود دارد. دین مسیح، اسلام و ادیان دیگر نیز در راستای نیل به چنین هدفی به طور مداوم در برابر ظالمان و بیدادگران مبارزه می نمایند.

آری، سوسیالیسم، پیشرفته‌ترین شکل این ایدئولوژیهاست. حزب سوسیالیست نیز پیشرفته‌ترین وسیله‌ی آن میباشد. من چنین کاری را به تنهایی و یا همراه با گروهی کوچک به انجام نمی‌رسانم، بلکه آنرا با پیشرفته‌ترین حزب عملی خواهم ساخت. حتی اگر لازم باشد، آنرا به وسیله‌ی دولت نیز به انجام میرسانم. دولت صرفاً برای مبارزه با استبداد و صاحب‌منصبان و مقتدرهای نامشروع مورد نیاز است. به غیر از این، به هیچ شکل نمی‌توان از وجود دولت دفاع نمود. تئوری سوسیالیستی این واقعیت را نشان داده و میگوید: "اگر استثمارگر و ظالم وجود داشته باشد، علیه آن از خشونت استفاده کن". در غیر این صورت بکارگیری خشونت، اقدامی منطقی نخواهد بود. جای تعجب است، چنین ارتش بزرگی برای چه؟! شاید برای رسیدن به پیروزی لازم باشد، اما بعدها از میان برداشتن ارتش ضروری است. پس از اینکه به پیروزی دست یافتی، دیگر چه نیازی به ارتش داری؟ آیا حفظ ارتش مفهومی خواهد داشت؟ اگر وجود ارتش همچون "ابزاری ویژه" تداوم یابد، به طبقه‌ای حاکم و استثمارگر مبدل خواهد شد. ارتشها چنین خطراتی را به دنبال دارند.

موثرترین تدبیر برای مقابله با اشغالگران و ظالمان آنست که خلق به سطحی ارتقا داده شود که هر لحظه آمادگی تشکیل ارتش را داشته باشد.

ارتش را متفرق ساز، بورکراتیسم و نهادهای ویژه‌ی جاسوسی را منلاشی کن، به جای آن خلق و افراد جامعه را نیرومند ساز. شاید بگویند: "خطرات و تهدیداتی وجود دارند"، در آن صورت افراد جامعه را چنان نیرومند کن که هرگاه لازم باشد برای دفاع از میهن بپاخیزند. توده‌ی مردم بیشتر و بهتر از ارتش و قابل اعتمادترین بورکراتها، از ارزشهای میهن دفاع می‌نمایند. چنین چیزی در شوروی صورت نگرفت و بجای آن، "ابزارهای ویژه" توسعه یافتند. سازمان جاسوسی KGB و ارتش سرخ به شکل حیرت‌آوری نیرومند شده بود. اکنون می‌گویند ارتش سرخ به یک مصیبت تبدیل شده است، حتی بقایای آن نیز در دسرافرین است. این نتیجه آشکار بود زیرا [ارتش سرخ] با سیستم سازگار نبود. این در مورد بورژواها و فنودالها متفاوتتر است؛ آنان می‌توانند، به همین دلیل نیز به طور مداوم، ظلم و استثمار را بکار گرفته و به شیوه‌ای روزانه نیز به اهرم فشار و نهادهای سرکوب نیاز دارند. اما سوسیالیستها به چنین نهادهایی نیاز ندارند. اگر در جایی یک رهبر سوسیالیست این اهرمها و ابزارها را توسعه بخشید، نباید به وی اطمینان نمود، باید از او ترسید؛ زیرا این با تئوری سوسیالیسم در تضاد است.

آیا نباید از خود دفاع نمود؟ بله باید از خود دفاع نمود، اما با ابزار و نهادهایی ویژه چنین امری میسر نمی‌شود. نباید این کار را به فرماندهانی معدود واگذار کرد؛ این شبیه مبارزان تازه وارد حزب ما است که تنها در پی کسب مقام هستند.

مناسبتین مدل به نظر من چنین است؛ چنان شرایطی پدید می‌آورد که PKK متعلق به همه باشد و کسی نگوید از آن من نیست، در عین حال کل PKK متعلق به من است اما هیچ چیز آن به من تعلق ندارد. این بدان معناست که PKK ابزار و ملکی خصوصی نیست.

اگر در جایی، وظیفه و مسئولیتی به کسی سپرده می‌شود، برای پیشبرد انقلاب در آن منطقه است. این مسئولیت و مقام برای آنست که در طی شش ماه عهده‌داری مسئولیت، موفقیت‌هایی را در بعضی زمینه‌ها به دست آورد. مقام و وظیفه به تو واگذار نشده است که "امارت" ایجاد کنی! به نظر من باید مفهوم سوسیالیستی مقام و مسئولیت چنین باشد. باید برای به انجام رساندن وظیفه‌ای ضروری، ابزار معینی را که متعلق به سازمان است بکارگیری و بعد از آن، هم این ابزار را از دست او می‌گیری و هم او را از مقام و مسئولیتش عزل می‌نمای. به عنوان مثال اگر وظیفه‌ی دبیر کلی بصورت مادام‌العمر به شخصی واگذار گردد، انگار که همه چیز برای او تمام و کمال خواهد بود. بدون شک، ثابت ماندن سمت دبیر کلی و ابزارها، مختص به سیستم

طبقات حاکم و استثمارگر است. متأسفانه اینها در رئال سوسیالیسم پدید آمدند. باید چنین وضعیتی از میان برداشته شود و این امر محالی نیست.

اگر به تجارب خلقها نظری بیافکنیم، خواهیم دید که تا این حد پایبند چنین ابزار [ارتش] ویژه‌ای نیستند. اگر ستمکاران و استثمارگران وجود نداشته باشند، هرگز سلاح بر دوش گرفتن و تجهیز تسلیحاتی و بکارگیری ابزار و نهادهای ویژه و سازمانهای مخفی، ضرورتی نخواهند داشت. چه کسی از سازمانها مخفی استفاده می‌کند؟ چه کسی ابزارهای ویژه را بکار می‌گیرد؟ این، کار کسانی است که از خود می‌ترسند. زیرا نسبت به بعضیها بدی روا داشته‌اند. آنان در اقلیت هستند. همچنین دشمنان زیادی دارند. چرا؟ زیرا برای خویش دشمن تراشیده‌اند. سوسیالیستها چنین نمی‌کنند، آنان نیازی به حفاظت خود در برابر خلق ندارند. نمی‌توان گفت که توسعه‌ی ارتش و اهرمهای بورکراسی تا این حد در شوروی تنها برای دفاع در برابر امپریالیسم آمریکا بوده است. خیر، ۹۰٪ اینها برای مقابله با جامعه‌ی شوروی بوده است. تمامی این ساختارها از دیدرس جامعه‌ی شوروی مخفی بودند. سازمان جاسوسی و ارتش کاملاً از هم جدا شده بودند. نتیجه؛ پوچی و فساد. تمامی اینها اشتباه بود.

اگر چه در شرایط و اوضاعی به سر می‌بریم که در آن امپریالیسم حاکم است، اما PKK را همچون مدلی خاص پیشرفت می‌دهیم. هرگز راهکارهایی را که رئال سوسیالیسم توسعه داده و از آنها پیروی می‌کرد، بکار نمی‌گیریم. اگر چنین نماییم، پایدار نخواهیم ماند. یگانه راه حل را در آن دیدیم که فرد را هم از لحاظ ایدئولوژیک و هم مانند یک مبارز، نیرومند سازیم. زیرا بیشینه‌ی سرمایه در دست سرمایه‌داران است که با اتکا بر آن ناعادلانه‌ترین شکل استبداد و خود محوری را توسعه می‌دهند. آری، باید مدلی بیافرینیم که بر سرمایه و خودمداری آنان برتری داشته باشد. به همین دلیل PKK توانست به فرد و جامعه‌ی کردستان ثابت کند که تمامی راهکارهای ملی‌گرای و فتووالی، هیچ نفعی برای خلق کرد نداشته و تاکنون ارمغانی به همراه نیاورده‌اند. اما مدل PKK، اتحاد و معنویت و انسانی‌نرومند و دلاور آفریده است که همین، منشا نیرومندیش است.

از جمع‌گرایی سخن به میان می‌آورند، اما من در مورد "توسعه‌ی سطحی از نهادینگی حیاتی برای جامعه" بحث می‌نمایم. نهاد ایدئولوژیک و معنویات حتماً باید وجود داشته باشد. نهاد معنویات و ایدئولوژیک چیست؟ (هر نامی که بر آن بگذارند تفاوتی ندارد) نهادی است که در برابر پیشرفت و نظارت بر ارزشها و اساسی‌ترین آداب و رسوم اجتماعی مسئول می‌باشد. بر همین اساس، ما سیستمی بنا نهاده‌ایم که می‌توان گفت تا حدودی موفق نیز بوده است. اولین خصوص ضروری، نهادینه شدن و تشکیل شورایی دفاعی، دومین

خصوص حیاتی است. باید گفت که نهاد دفاعی به معنای ارتش نیست. شورای دفاعی می‌تواند از افرادی آگاه و خیره تشکیل شود. چهل تا پنجاه نفر می‌توانند به طور مداوم ناظر بر امور دفاعی و حافظتی باشند.

به عنوان مثال اگر شرایط چنین ایجاب نماید، بتوانند در کوتاهترین مدت (حداکثر ۲۴ ساعت) ارتشی گرد هم آورند. در این حالت ارتش و اهرمهایی ویژه وجود ندارند، به جای آنها، نهادهای مذکور وجود دارند. می‌توان شورا یا انجمنی در مورد امور اقتصادی نیز تشکیل داد. همچنین می‌توان انجمن و گروههایی خاص در زمینه‌های فرهنگ و محیط‌زیست تشکیل داد. اینها نهادهایی هستند که باید وظایف حقیقی خود را به بهترین شیوه به انجام برسانند. در این حالت دولت به معنای کلاسیکی آن وجود ندارد. به دیگر سخن دولت، حاکمیت و سرمایه‌ی چندانی در اختیار ندارد. بدون شک نباید قدرت، سرمایه و افراد زیادی در اختیار دولت قرار گیرد؛ دولت باید خلاق باشد. تنها باید سرمایه‌ای اندک - برای ادامه‌ی حیات - و افراد معدودی در اختیار آن قرار خواهی داد. بدین شکل کسی نخواهد توانست به یک دیکتاتور مبدل گردد، زیرا چنان قدرتی ندارد. کمیته‌ی دفاعی نیز تنها افراد معدودی در آن جای گرفته‌اند و نمی‌توانند دست به کودتا بزنند. همچنین نهاد معنویت نیز متوازن بوده و قدرتش محدود است. دمکراسی سوسیالیستی و یا دمکراسی کثرت‌گرا که از آن بحث می‌کنیم، همین است. باید آنرا "رقابت سوسیالیستی" خواند. به جز سلیقه‌های متفاوت و مختلف، طرز فکر مونولوژیکی (تک منطقی) مورد پسند واقع نخواهد شد. طبیعت، ساختار پیچیده‌ای دارد و سرشت انسان از آن پیچیده‌تر است. بر این باورم که رقابت و آزادی بیان و آزادی تشکیل گروهها در سوسیالیستی، باید بیشتر از سرمایه‌داری باشد. زیرا این نهادها برای آن به وجود می‌آیند که ضامن منافع خلق باشند. فرد می‌تواند مبتکر و خلاق باشد. وجود این نهادها برای شکوفایی خلاقیت فرد ضروری است. نباید گفت باید از رهبران و پیشوایان اطاعت نمود. خیر، زیرا اگر قدرتش زیاد گردد، مغرور می‌شوند. این نیز باعث رواج اطاعتی کورکورانه می‌گردد. در این مورد نیز وجود توازن، مورد توجه قرار گرفته است. باید چنان مدلی پیشرفت داده شود که نه تنها سد راه ابتکار عمل نهادها نگردد، بلکه ویژگی پیشرفت دادن ابتکار افراد را نیز داشته باشد. دمکراسی سوسیالیستی تنها از این راه پیشرفت می‌نماید.

در صورت ایجاد چنین مدلی می‌توان کاپیتالیسم را به کناری نهاد. سرمایه‌داری، وحشتناکترین درنده‌ی عصر ما است. بدون شک، خود این سیستم است که تضادهای میان جامعه را عمیقتر ساخته و گسترش داده است.

شکافی عظیم میان جامعه و طبیعت وجود دارد

امروزه تضادها از چارچوب جوامع خارج گشته و به تضاد با طبیعت مبدل گشته است. این، وضعیت بسیار خطرناکی است. از سویی، تضادها تنها در محدوده‌ی طبقات باقی نمانده و کل جامعه‌ی سرمایه‌داری را فرا گرفته است. ماهیت تضادها بصورت چالش با طبیعت درآمده‌اند. این هیولای خطرناک [سرمایه‌داری] نه تنها تفاوت‌های فاحش طبقاتی و استثمار را بوجود آورده است بلکه طبیعت را نیز تخریب می‌نماید. حتی به لایه‌ی ازن نیز آسیب رسانده است. اگر این وضع ادامه یابد، توازنات طبیعت به هم خورده و جامعه‌ی انسانی به نقطه‌ی پایان می‌رسد. همه جا را بتن‌ریزی کرده‌اند، جایی برای زندگی باقی نمانده است. شاید ازدیاد بی‌رویه‌ی جمعیت چنان شرایطی به وجود آورد که نه تنها در زمین بلکه در دیگر کرات نیز جایی برای زندگی باقی نماند. بیماریهای مسری خطرناکی گسترش یافته‌اند که احتمال ابتلا به آنها بالا است. این، خطری

جدی‌ای است که حیات بشریت را تهدید می‌کند. علت اساسی، تضادهایی است که هیولای سرمایه‌داری ایجاد کرده است.

ماهیت تضادها از مرز تضادهای قرن نوزدهم و حتی تضادهای ابتدای قرن بیستم نیز بسیار فراتر رفته‌اند. در قرن نوزدهم تضادهای سرمایه‌داری، تضاد کار - سرمایه و با تضاد میان خلقهای ستمدیده و دولتهای استعمارگر بود.

اگر به نیمه‌ی دوم قرن ۲۰ نظری بیافکنیم، می‌بینیم که تضادهای مورد اشاره مفهوم خود را از دست داده‌اند. دیگر، مبارزه‌ی طبقاتی اهمیت چندانی ندارد. همچنین، استعمار هم در چنان شرایطی قرار دارد که دیگر اهمیتی ندارد. اگر خطری نیز داشته باشد، محدود است. تضادها عمومیت یافته و شکل نوینی به خود گرفته‌اند. به نظر من، امروزه خطرناکترین رویکردهای سیستم امپریالیستی - سرمایه‌داری آن است که تمامی جامعه‌ی انسانی را هدف قرار می‌دهند. استثمار و ابزارهای مدیریتی به شکل حیرت‌آوری رشد نموده‌اند. به عنوان مثال؛ می‌توان به رشد انحصارگری و تاسیس شرکتهای چند ملیتی وابسته به سرمایه‌های خارجی [بعنوان شیوه‌ی استثمار نوین] و رسانه‌های گروهی [بعنوان ابزارهای بسیار پیشرفته‌ی وحشت‌آور مدیریت اطلاعات و اطلاع‌رسانی] اشاره نمود. چنان شرایطی پدید آمده که تمامی جامعه را تابع خود کرده است. منظور ما از جامعه، تمامی طبقات آن است. هر طبقه‌ای را با راهکارهایی متفاوت به بازی می‌گیرد. به شکلی حیرت‌آور از کودکان استفاده می‌کند. به شیوه‌ای عجیب زن را به کار می‌گیرد. حتی طبقه‌ی سرمایه‌دار متوسط را نیز به شیوه‌ای متفاوت به کار می‌گیرد. در این چارچوب، تضادها، هم عمومیت یافته‌اند و هم ابعاد آنها بسیار بزرگتر شده است.

هدف آنان از جهانی شدن این است که سیستم سرمایه‌داری - امپریالیستی همچون هیولایی تمامی جهان را تحت کنترل خود درآورد. همچون یک غلطک هر چیز را له و لورده کرده و از روی آن عبور نماید. بدون شک آنچه که راه را بر چنین شرایطی هموار ساخت، پیشرفتهای تکنولوژیک بود. همچنین در ۵۰ سال اخیر، تاثیرات فوق‌العاده و نامحدود رسانه‌ها پیشرفت نموده است. این، چنانکه گمان می‌رود خدمات زیادی به انسانیت نخواهد نمود بلکه حتی تهدیدات و خطرات بسیاری را نیز به همراه دارد.

می‌توانیم این تضاد را بدین شکل فرموله کنیم؛ نباید گفت که صرفاً تضاد میان طبقات ستمدیده با طبقات ستمگر، یا میان خلقهای مظلوم و دولتهای استعمارگر وجود دارد، بلکه علاوه بر اینها تضادی است میان جامعه و اقلیت معدودی که قدرت سازمانهای رسانه‌ای را با دستاوردهای تکنولوژیکی یکی ساخته و آنرا در انحصار خود قرار داده‌اند. از این طریق به قدرتی حاکم و مدیر مبدل شده‌اند.

امروزه اصطلاحی وجود دارد که گویا آمریکا یک "بر قدرت" است. در واقع تحت عنوان نظم نوین جهانی، تمامی انسانیت با تهدیدات بزرگی روبرو است؛ این اولین تضاد است. دومین تضاد، بروز شکافی میان جامعه و طبیعت است.

تخریبات و ویرانگریهایی که در ۵۰ سال اخیر به وجود آمده‌اند، بسیار بیشتر از ویرانگریهایی است که از ابتدای ظهور انسان تا بدان روز صورت گرفته‌اند. در هیچ مرحله‌ای از تاریخ، تا بدین حد محیط زیست آلوده نشده است. نه تنها مسئله‌ی آلودگی محیط زیست، بلکه خطر از میان رفتن طبیعت نیز وجود دارد. گونه‌ها از بین می‌روند؛ تعداد گونه‌های حیوانی و گیاهی سریعاً و به شکل حیرت‌آوری کاهش می‌یابد. هوا آلوده می‌گردد، کوه‌های یخی ذوب شده و گرمای هوا به مرور افزایش می‌یابد. اگر این روند چنین ادامه یابد، کره‌ی زمین به ویرانه‌ای تبدیل می‌شود. اینها خطراتی جدی هستند. این تضادها به مراتب خطرناکتر از تضادهای طبقاتی است. قبل از همه، قدرت پایداری انسانیت از میان می‌رود و سطح اخلاق و معنویات تنزل می‌یابد.

زندگی در منازل و محیط‌های بتونی، سرانجام انسان را همچون مورچگان می‌سازد. آری، سرمایه‌داری انسان را به مورچه تبدیل کرده است. تنها چیزی که باید از سیستم سرمایه‌داری انتظار داشت همین است. هنگام بحث و گفتگو پیرامون برنامه و تئوری سوسیالیسم نوین، این موارد را حتماً باید مدنظر قرار داد.

اگر در مورد این مسائل بیشتر دقت نمایم، در می‌یابیم که باید هر چه سریعتر مدلی سوسیالیستی ایجاد شود. گمان می‌کنم در سایه‌ی این سیستم، انسانیت خواهد توانست با تمامی این خطرات مقابله کند. می‌تواند بر مسئله‌ی افزایش بی‌رویه‌ی جمعیت، نظارت و کنترل داشته باشد. می‌توانید این را به جامعه بقبولانید؛ سرمایه‌داری هرگز به جامعه ایمان ندارد، بدان اهمیت نمی‌دهد، از آن سو استفاده کرده و نابودش می‌سازد، اما سوسیالیسم چنین نیست. سوسیالیسم، جامعه را قانع می‌سازد و کاری می‌کند که افراد داوطلبانه در تمامی امور شرکت نمایند. خطرات کنونی جدی هستند. مثلاً هنگامی که گفته می‌شود میزان دی‌اکسید کربن موجود در هوا را کاهش دهیم، کسی بدان اهمیت نمی‌دهد، زیرا چنین می‌پندارند که آلودگی مزبور باعث کاهش جمعیت شده و از این طریق امکان تغذیه‌ی بیشتری برای آنان فراهم می‌شود.

جامعه‌ی طفیلی و مصرف‌گرای عجیبی به وجود آمده است. هر کس می‌خواهد بیشتر به دست آورد و بیشتر از همه به زندگی‌ای انگل‌وار روی آورد. در آینده‌ای نزدیک هر کس به انگلی خطرناک تبدیل می‌شود، که در آنصورت در دنیا چیزی باقی نخواهد ماند؛ قطعاً همدیگر را خواهند خورد.

بله! در مدل سوسیالیسم علمی، نه تخریب طبیعت و نه مشکلات کنونی جامعه به وجود می‌آیند. تنظیم جمعیت می‌تواند صورت پذیرد. به شکلی برنامه‌ریزی شده می‌توان یک توازن اقتصادی ایجاد کرد. آری، امروزه سوسیالیسم نامی برای مبارزه‌ای است که در مقابل روند تخریب طبیعت و مصرف‌گرایی و به اسارت در آمدن جامعه از سوی رسانه‌های گلوبالیستی و نیز دیگر پدیده‌ها و بیماریها، صورت می‌گیرد.

بدون شک، مفاهیم سوسیالیستی قرن نوزدهم برای رسیدن به این اهداف کافی نیستند، زیرا مفاهیمی خشن و مطلق هستند که بر اساس "مبارزه‌ی طبقه‌ای علیه طبقه‌ای دیگر" و "رهایی ملی علیه استعمارگران" فرموله شده‌اند. اینها تا حدی لازمند، اما جنبه‌ای اساسی که اکنون خود را مطرح می‌نماید، پیشبرد دمکراسی سوسیالیستی است. مبارزه‌ی اساسی، مقابله با روند تخریب محیط‌زیست و پیامدهای منفی مصرف‌گرایی می‌باشد. برنامه‌ی نوین سوسیالیسم باید بر این اساس تنظیم گردد. چنین برنامه‌ای بیانگر سوسیالیسم خواهد بود و در عین حال رهایی انسانیت را به دنبال خواهد داشت.

در همین چارچوب "سوسیالیسم، تنها آینده‌ی انسانیت است".

در گذشته، بحث اجتماعی شدن در میان بود. اکنون ما آنرا سوسیالیسم می‌خوانیم. اگر روند اجتماعی شدن متوقف گردد، حیوانیت آغاز می‌گردد. در سیستم سرمایه‌داری، درنده‌ترین جانوران ظاهر می‌گردند. به همین دلیل در این مرحله که مرحله‌ی حاکمیت سیستم سرمایه‌داری - امپریالیستی است، روی آوردن به مبارزه‌ی سوسیالیستی تنها راه رهایی خواهد بود. به عبارت دیگر، مطابق با معیارهای سیستم امپریالیستی، زندگی میسر نخواهد بود. اگر روند سقوط در ورطه‌ی حیوانیت - که سرمایه‌داری آنرا تعمیم می‌دهد - متوقف نگردد، انسانیت پایان خواهد یافت. به همین دلیل "اصرار بر سوسیالیسم، اصرار بر انسان بودن است".

برخی از خصوصیات جنبش سوسیالیستی نوین

پرمعناترین اقدام در امل ماه مه که به یک فرهنگ و عادت اجتماعی مبدل گشته و روز اتحاد، همکاری و مبارزه‌ی طبقات زحمتکش است، مصر و مطلع بودن درباره‌ی برخوردهایی اساسی و پاسخگو به جهان‌بینی خاص این طبقه و شیوه‌ی عمل آن می‌باشد.

دستیابی به نیروی ترقی‌دهنده و پراکتیزه نمودن آن نیز، همچون وظیفه‌ای مهم خود را نمایان می‌سازد. بزرگداشت این روز به شکلی پرمعنا و با برپایی مراسم‌های شکوهمند مردمی و بخشیدن مفهومی والا بدان، ضرورتی انکارناپذیر برای ادای موفقیت‌آمیز این وظیفه و بی‌تاثیر ساختن تبلیغاتی است که بعد از فروپاشی رنال سوسیالیسم به راه انداختند و طی آن خواستند سوسیالیسم را بدانام و بی‌مفهوم جلوه دهند. در حین انجام این وظیفه، همچنانکه باید مسائل اساسی انسان را مدنظر قرار دهیم، جستن راه‌حل این مسئله‌ی "تاریخی - معاصر" و نیز دستیابی به نیروی عملی‌ساز آن را نباید از نظرها دور داشت. این موضوع روز به روز بیشتر محسوس شده و قبل از تمامی وظایف و حتی وظایفی که فوری و غیر قابل تاخیر محسوب می‌شوند، قرار می‌گیرد.

بدون شک، فروپاشی رنال سوسیالیسم از مشکلات سرمایه‌داری نکاسته است و یا علیرغم اینکه ادعا می‌شود به مفهوم پیروزی سرمایه‌داری نیست. کاملاً بر عکس بر بار مشکلاتش افزوده شده و آنرا با چنان مسائل دشواری روبرو ساخته که تاب تحمل آنها را ندارد.

بحث بر سر این است که امروزه کاپیتالیسم چنان علایمی از پوسیدگی و فساد از خود بروز داده است که با هیچ مرحله‌ی دیگری قابل مقایسه نبوده و حتی خوشبین‌ترین مفسرین و اندیشمندان، درباره‌ی توقف سیر تاریخ بحث به میان می‌آورند. شاید برخی بگویند: «این پیروزی نهایی سرمایه‌داری است». اما تمامی علایم و نشانه‌ها حاکی از آنند که این وضعیت به قیامت نزدیکتر است. بدین ترتیب بشریت را در چنان زندگی انگل‌واری گرفتار ساخته‌اند که نظیری برای آن نمی‌توان یافت؛ در خلال مسابقات [تسلیحاتی] و با

چنین سرعتی، نفس انسانیت را بریده و به چنان وضعیتی دچار ساخته‌اند که عواقب و فرجام آن و مقصد نهایش غیر قابل پیش‌بینی و ارزیابی است. بنیان بدینی و بحران همین است.

بطور کلی تمام طبقات استثمارگر و زورگو و بخصوص بی‌مروت‌ترین طبقه که سیستم سرمایه‌داری و بورژوازی بر آن تکیه دارد - هر چند که تغییر چهره هم داده باشد - از دیر باز به بالای جان جامعه مبدل گشته است.

غالباً گفته می‌شود که انقلاب اکبر، انقلابی قبل از موعد بود و تولدی زود هنگام داشت. از اینرو راه را بر شکلی از سوسیالیسم گشود که ارکان آن بر ساختاری ناسالم و عقیم بنیان نهاده شده بود، بطوری که نتواند خود را از نابودی محفوظ بدارد.

چنین حقیقتی در مورد انقلابهای گذشته و حتی آنهایی که در گذشته‌های دور رخ داده‌اند نیز صادق است. در هر دگرگونی مهم یا در هر انقلابی، کمابیش طبقه‌ای که ساختار بنیادین حکومت انقلابی را تشکیل می‌دهد، طبقه‌ای است که در پایین‌ترین سطح و سخت‌ترین شرایط زندگی می‌کند. بردگان، سپس رعایا و بعدها کارگران همان طبقه‌ی زحمتکشی را تشکیل می‌دهند که تغییر چهره داده‌اند.

همچنانکه می‌دانیم طبقات حاکم نیز با تغییر چهره تا به امروز رسیده‌اند. سیستم سرمایه‌داری - امپریالیستی نیز با بکارگیری پیشرفتهای تکنولوژیک، سیستم "اطلاع‌رسانی - انتشاراتی" و به شیوه‌ای گسترده و سیستماتیک، جنگی روانی، ایدئولوژیک و فرهنگی را اعمال نموده و حقایق طبقات را منحرف ساخته و آنان را به وضعیتی دچار کرد که قادر به انجام مبارزات نباشند. همچنین در اثنای تهاجمی که علیه جامعه صورت داده، نفس آن را بریده است.

طبقات حاکم در گذشته سعی بر آن داشتند که جوامع را از طریق سلاحهای کشتار جمعی به زانو درآورند، ولی امروزه به این روش جنگی نیازی ندارند، بجای آن جنگ روانی، ایدئولوژیک و فرهنگی موثرتر گشته است و پیشرفتهای تکنولوژیک نیز فرصت عظیمی جهت بکارگیری چنین راهکارهایی فراهم آورده است. در چنین وضعیتی، اختلاف طبقاتی در هم می‌آمیزد و در این میان فرصتی جهت به کنترل در آوردن تمام امور از طریق استفاده از شیوه‌های مکارانه‌ی استثمار و فشار پنهانی بدست می‌آید. علت اساسی اینکه امروزه در محدوده‌ی مرزی معین و برنامه‌ریزی شده، از طبقه‌ای خاص بحث به میان نمی‌آوریم، همین موضوع است. در واقع هر چند موضوع رنج و طبقه‌ی متکی بر آن، تغییراتی ظاهری و باطنی به خود دیده باشد، اما باز هم این طبقه، طبقه‌ی زحمتکش را تشکیل می‌دهد. لازم است طبقه‌ی حاکم را به خوبی شناخت، چرا که بیش از پیش تغییر قیافه داده است؛ به عبارتی خود را تعمیم داده و در تمامی جامعه انتشار یافته است.

اکنون دیگر تعاریفی چون صاحبان برده (برده‌دارن)، صاحبان زمین (اربابها) و صاحبان کارگاه‌ها (سرمایه داران) نمی‌توانند پاسخگو باشند. از سویی، اصطلاحاتی همچون بورژوازی متوسط، بورژوازی کوچک (خرده بورژوا) نیز کافی نیستند. اگر بخواهیم سوسیالیسم را به نحو بهتری درک نماییم، باید طبقات را بر اساس واقعیات موجود، مورد ارزیابی و بررسی قرار داد. به ویژه اگر همچون ترکیه که از آغاز بنیانگذاریش می‌گوید: «ما خلقی فاقد طبقه و اختلاف هستیم»، عمل کنیم و اگر اولین گام را بر اساس چنین ایدئولوژی‌ای برداریم، این، وضعیتی درخور توجه فراوان خواهد بود.

امروزه روشهای خشونت‌آمیز و مطلق‌گرا، جای خود را به فشارهای ایدئولوژیک و جنگهای روانی داده و روز به روز گسترش بیشتری می‌یابند. شرکتهای اطلاع‌رسانی و انتشاراتی که «امپراتوریهای رسانه‌ای» خوانده می‌شوند از اقتدار بیشتری در مقایسه با حکومتها برخوردارند و جامعه را به شیوه‌ای رعب‌آور و هراس‌انگیز از راه بدر کرده و مطابق منافع خویش جهت‌دهی می‌کنند. جایگاه تکنولوژی در فرایند تولید، توسعه و توزیع، اهمیت زیادی یافته است. به جای رنج "فکر - ید"، تولید، هر چند در اصل باز هم متکی بدان باشد، به مدیریتهای تکنولوژیکی جدید محول شده و بدین شکل رنج "فکر - ید" بی‌تاثیر گردیده است. به عبارت دیگر، بحث بر سر تضعیف اهمیت رنج "فکر - ید" است که زحمتکشان بر آن تکیه دارند.

امروزه کمپانیها و شرکتهای محافظه‌کار در سایه‌ی انقلاب "علمی - تکنولوژیک"، که از دستاوردهای آن استفاده می‌کنند، به کارگران می‌گویند: «چندان لزومی به شما نداریم». بدین ترتیب بیکاری‌ای وسیع و تا حدودی ناشی از این ویژگیهای سرمایه‌داری بوجود آمده است. سرمایه‌داری کنونی حالتی یافته است که وجود جامعه را غیر ضروری و بی‌مفهوم می‌داند. اما در واقع خود این سرمایه‌داری است که کاملاً بدون معنا است. با در دست داشتن ابزارهای بسیار کارای سلطه‌گری و با بکارگیری روشهایی تاثیرگذار، قادر به قبولاندن این طرز فکر بوده است، طوری که می‌تواند بگوید: «جامعه، تویی مفهومی».

از این هم گذشته، سیاره‌ی ما را مورد تجاوز و تعدی قرار داده و خواستار مسدود نمودن مجاری تنفسی آن است. البته که تخریب طبیعت از لحاظی به معنای بریدن مجرای نفس بشریت است. می‌خواهند چتر سیاره‌ی ما از بین ببرند. با آسیب‌دیدگی لایه‌ی ازن، زمین در برابر هرگونه خطر احتمالی قرار گرفته است. از طرف دیگر نیز هر لحظه، احتمال وقوع فاجعه‌ای مرگبار در اثر تهدید و خطرات سلاحهای اتمی، وجود دارد. شکی نیست که سرمایه‌داری مسئول انتشار امراض بسیاری همچون سرطان و ایدز و افزایش نامحدود و ناهماهنگ جمعیت جهان بوده و از این رو معلوم نیست جهان را به چه وضعیتی دچار خواهد ساخت. همواره بر پیچیدگی و دشواری این مشکلات افزوده و آن را به سطح بحرانی هولناک می‌رساند. در این جا بحث از

قتل انسانیت از لحاظ روحی و جسمی به میان می‌آید. منابع اساسی حیات بشری تخریب شده و از بین می‌رود، زیباییها نابود می‌شوند، به نقش آیین و فلسفه خاتمه داده می‌شود. رواج بردگی و ازدحام انسانهایی کوتوله و پوچ به مثابه خطر و تهدیدی جدی است.

سوسیالیسم نیز که رقیبی مدعی در برابر سرمایه‌داری محسوب می‌شود، دچار کاستیها و نواقصی گشت. حال به بررسی عوامل این امر می‌پردازیم. چگونه می‌توان به آمادگی و توان کافی برای رویارویی با سیستم امپریالیستی - سرمایه‌داری دست یافت؟

در واقع موضوعی که نیازمند تعمق و تأمل می‌باشد، همین است. دفاع از سرمایه‌داری به مفهوم قبول فاجعه‌ای مرگبار برای بشریت و تباهی آینده خواهد بود؛ به مفهوم محکومیت بشر به چنان زندگی‌ای است که از زندگی انسانهای اولیه نیز عقب‌مانده‌تر است. توحش کنونی و واقعیت جامعه‌ی طفیلی، ارانه‌ی چنین تعریفی را سهولت می‌بخشد. مادام که انسانیت باید تداوم حیات یابد، چنین وضعیتی بنا بر قوانین طبیعی و قوانین بشری قابل قبول نخواهد بود. برای بررسی وضعیت و دستیابی به راه‌حل، ایدئولوژی و فلسفه‌ای بنیادین و پراکتیزه نمودن آن مورد نیاز است؛ اعم از اینکه آنرا سوسیالیسم علمی و یا سوسیالیسمی که تا حدی نوبنیاد است، بنامیم.

به خوبی می‌دانیم که سوسیالیسم علمی یک روزه ظهور نموده و حاصل تجارب کشوری خاص نیست، حتی محصول کاپیتالیسم اروپا هم نیست؛ بلکه در تمام مراحل جامعه و اجتماعی شدن پیشرفت نموده است. بویژه تلاشهای اقشار جامعه که در دگرگونیهای انقلابی تحولات ریشه‌ای به خود دیده‌اند، در پیشبرد آن افکار و فعالیتها نقش داشته‌اند. بنابراین، سوسیالیسم، اندیشه و عملی است که همراه با روند اجتماعی شدن پیشرفت نموده است. مرحله‌ی سرمایه‌داری، مفهوم و نیروی علمی بدین اندیشه و جنبش بخشیده و به مرور زمان به فرمول سوسیالیسم علمی دست یافته است.

ایدئولوژی‌ای نوین و فلسفه‌ای اساسی مورد نیاز است. بدون شک، همانظوری که در دیگر نظامهای اجتماعی مشاهده می‌گردد؛ محتملا سوسیالیسم علمی نیز از نواقص و اشتباهات مبرا نیست.

در دوران توحش سرمایه‌داری رادیکالترین طبقه در انقلاب فرانسه، کمونیست نامیده می‌شد، بعدها نیز جناحهای چپ انقلابهای بورژوازی، سوسیالیست و کمونیست از این ویژگی برخوردار بودند. کمونیستها در این مرحله تا زمان کمون پاریس (۱۸۷۰-۱۸۴۸) تاثیرگذار بوده‌اند، در انقلاب اکتبر نیز زمام امور را بدست گرفته و سپس همین امر، جنبش توده‌ای عظیمی را پدید آورد. بدون شک در این مرحله، سوسیالیسم به سوی

علمی شدن گام نهاده است، اما باز هم نمی‌توان گفت که این آخرین سخن سوسیالیسم است. گفته‌ی «پیش از موقع به کمونیسم دست یافتیم»، از جانب کشورهای رئال سوسیالیست، واقع بینانه نیست.

اکنون به شکل بهتری این موضوع را درک می‌کنیم؛ در تمامی انقلابهای اساسی در طول تاریخ هر جنبش متکی بر رنج که به اوج رسیده باشد از گوهری سوسیالیستی برخوردار بوده یا اینکه زمینه ساز سوسیالیسم بوده است. از نهضت اسپارتاکوس گرفته - که اساسی ترین قیام در عصر برده‌داری بود - تا تمامی مراحل مهم انقلابی، همگی از حمایت و مشارکت [توده‌ای] در مبارزه برخوردارند. یا عبارتی، در تاریخ مبارزات سوسیالیستی جای می‌گیرند.

حتی در انقلاب اسلام نیز کشمکش میان اسلام رسمی و اسلام مخالف از چنین ویژگی‌ای برخوردار است. می‌توان آنرا کشمکش " سنی - علوی " نام نهاد. بعنوان مثال؛ رادیکالترین جناح یعنی طرفداران حضرت علی (ع) طبق شرایط آن زمان جناح سوسیالیست یا چپ‌رو بودند. اسلام موجود، اسلام رسمی یا اسلام سنی است. در انقلاب فرانسه از طبقات و اقشار راست‌گرا گرفته تا رادیکالترین طبقه‌ی چپ‌گرا وجود داشته‌اند. در انقلاب اکتبر نیز جناحهای راست‌گرا و میانه‌رو وجود داشتند. رادیکالترین قشر، کمونیست‌هایی بودند که به حزب بلشویک شهرت یافته بودند.

در اینجا موضوعی آشکار می‌شود؛ مبارزات سوسیالیسم و کمونیسم حقیقتی به قدمت تاریخ بشری دارند. اما همواره شاهد تکرار اتخاذ مواضع افراطی هستیم. مثلا [در رئال سوسیالیسم] دچار چنین ارزیابی اشتباهی شدند که در مدتی کوتاه خط فکری خود را در سراسر جهان حاکم و موفق اعلام نمایند. حتی تا حدودی به سان پیامبران ارزیابی‌هایی همچون آخرین دین و آخرین کلام ارائه شده است. همگام با پیشرفت جامعه، اهمیت هر مرحله بر طبق پیشرفتهای جدید از بین می‌رود. این اظهار نظرات نه همچون سخنانی ابدی، بلکه همانند اصطلاحاتی کهنه و از رده خارج شده بر جای می‌مانند. اما این نه بدان معناست که این سخنان فاقد اهمیت و مفهوم باشند. زیرا همچنانکه می‌بینیم؛ اسلام، لیبرالیسم بورژوازی و سوسیالیسم مطابق زمان، مکان و عصر خود راه را بر پیشرفتهای بسیاری گشوده و انگ خود را بر آن زده‌اند و میراث تاریخی مهمی از خود بر جای گذاشته‌اند. از این رو ظهور این ایدئولوژیها بیهوده نبوده، بلکه پیشرفت جامعه و آزادی تا حدی مدیون مبارزات آنان است. بویژه مبارزه‌ی سوسیالیستی از این نظر بیانگر اساسی‌ترین پیشرفتهاست؛ پیشرفتهای متکی بر رنج، تولید و خلاقیت - که انسانیت را تعالی بخشیده‌اند - بیش از هر چیز مدیون این دیدگاه ایدئولوژیکی می‌باشند.

می‌توان گفت امروزه بحرانهایی پیچیده بوجود آمده‌اند. سرمایه‌داری همچنانکه در گذشته مدعی بود، امروزه نیز ادعا می‌کند که دارای سیستمی جامع در سطح جهان است. فروپاشی رئال سوسیالیسم در نتیجه‌ی نقایص و ضعفهایش به سرمایه‌داری فرصتی جهت نیرومندتر ساختن این ادعا بخشید. اما همچنانکه اشاره نمودیم اکنون وضعیتی کاملاً متضاد با این ادعا وجود دارد.

پیچیده‌تر شدن روزافزون بحرانهای موجود، نیاز به سوسیالیسم را افزایش می‌دهد.

گسست از سوسیالیسم، به معنای نابودی انسانیت است. امروزه بیش از پیش حل مسائل ناشی از این بحرانهای پیچیده از طریق سوسیالیسم امکان‌پذیر شده است. به طوری‌که بیانگر سطح آگاهی و سطح علمی جامعه و اجتماعی شدن باشد. زیرا سرمایه‌داری در چنین دنیایی ویرانه و در بحبوحه‌ی بروز مشکلات پیچیده و دشوار، قادر به ارائه‌ی راه‌حل نمی‌باشد.

با انقلاب "علمی - تکنولوژیک" مسائل چاره‌یابی نمی‌گردند. سیستم این انقلاب که در خدمت سرمایه‌داری است، به غیر از عمیق‌تر نمودن بحرانهای موجود نقش دیگری ندارد.

چاره‌یابی اساسی با حقیقت اجتماعی سوسیالیسم میسر می‌گردد؛ اما چگونه سوسیالیسمی؟ لازم است سوسیالیسم - چه از نظر تئوریک و چه از لحاظ علمی - استحکام و تکامل یابد. به همان اندازه که نیازمند بر طرف ساختن این کمبودها و نقایص است، به همان نسبت لازم است به ارزیابی دقیق بحرانهای پیچیده‌ی امروزی بپردازد و باید نیروی چاره‌یابی خویش را آشکار سازد. تا زمانی که سیاست‌های ویژه‌ی مربوط به بازسازی اقتصادی، شیوه‌ی پرداختن به سیاست، ارزیابی و تفسیر اوضاع پیشبرد داده نشوند و همچنین پاسخی به مشکلات روحی و روانی ارائه نگردد، نمی‌توان پاسخی مناسب به سوال «چگونه سوسیالیسمی»، ارائه داد.

همچنانکه در آغاز اشاره نمودیم؛ می‌خواهند از طریق مشکلات ناشی از سرمایه‌داری، مجرای تنفسی جهان را مسدود کنند. لایه‌ی ازن آسیب دیده است. خطرات و تهدیداتی که همچون نشانه‌های قیامت‌اند، انسانهایی کوتوله، پوچ و حقیر پدید آورده‌اند.

در اینجا، نوعی رهنمود و برخوردی سوسیالیستی مورد نیاز است که ارزشی دوباره به انسان ببخشد، فکر و اخلاقش را با طبیعت آشتی داده و حتی الامکان در برابر تشدید تضادهای کنونی انسان با طبیعت تدابیری اتخاذ نماید.

می‌توان گفت سیستمهای "امپریالیستی - سرمایه‌داری"، توازن میان انسان و طبیعت را به تضادی هراسناک و ویرانگر تبدیل نموده‌اند. از سویی، ساختار اجتماعی آنان نیز، ماهیت روابط انسانی را به سطح روابط طفیلی تنزل داده‌اند.

بله! سوسیالیسم از طریق حل این دو تضاد اساسی می‌تواند به شیوه‌ای صحیح خود را مطرح کند. به شرط آنکه تحلیل صحیحی از نحوه‌ی ارتباط انسان با طبیعت صورت بگیرد - می‌توان آنرا ارتباط با محیط‌زیست نیز خواند - و همچنین شکلی از چاره‌یابی انقلابی برای حل این مشکل که سازمانهای محیط‌زیست و [احزاب] سبز با بیانی رفرمیستی بدان اشاره دارند، ارائه گردد.

همچنین لازم است در مقابله با مدل جامعه‌ی امپریالیستی - که مدل انسانهای پوچ و بی‌محتوا است - تعریفی نوین برای انسان از لحاظ درونی و اخلاقی در عرصه‌های جمعیت‌انسانی گرفته تا برنامه‌ریزیهای تولید، بازسازی روبنا و مدلی در این باره ارائه گردد. لازم است سوسیالیسم را به عنوان نیروی چاره‌یاب چنین تضادهای پیچیده‌ای، مطرح نمود، زیرا تعریف آن در یک چارچوب تنگ طبقاتی کافی نخواهد بود.

طبقه‌ی کارگر دیگر همانند قرن نوزدهم باقی نمانده است

رکودی در سوسیالیسم وجود دارد زیرا هنوز هم بر پایه‌ی نظریات قرن نوزدهم به تحلیل مسائل پرداخته و آنان را مورد بررسی قرار می‌دهند. می‌گویند: «طبقه‌ی کارگری بدان یا بدین شیوه». اما در حقیقت طبقه‌ای بدین صورت باقی نمانده است یا اینکه می‌توان گفت زمان آنکه امپریالیسم تنها به استثمار طبقاتی قناعت ورزیده و بسنده کند، به سر آمده است.

در مفهوم کلی هنوز هم استثمار وجود دارد. ولی بسیار تعمیم یافته است و همچنانکه گفتیم انقلاب علمی - تکنولوژیکی و پیشرفتهای جهانی اطلاع رسانی راه را بر آن گشوده و بدین ترتیب امپریالیسم توانسته است جامعه را به اسارت در آورد. روشهای چپاول و فشار چنان پیشرفت کرده‌اند که به هیچ وجه قابل مقایسه با قرن نوزدهم نیست.

بنابراین ارزیابی مسائل بر اساس تحلیلهای آن زمان به مفهوم اشتباه درباره‌ی درک واقعیات و عدم شناخت آنان است. در گفتگو پیرامون سوسیالیسم باید دانست که وضعیتی بدین شیوه وجود دارد و این خود عبارت از فاجعه‌ای مرگبار است. ارزیابی و تحلیل این وضعیت، روشنگر روشهای جنگ و مسائل تاکتیکی جدید نیز می‌باشد. امروزه دیگر تاکتیکهای سابق ناکافی بوده و کار برد چندانی ندارند.

از آنجایی که جامعه در زیر منگنه فشار و استثمار عمومی قرار داده شده است، چنان شیوه‌ای از مبارزه لازم است که کل جامعه را در بر گیرد.

سیستم امپریالیستی - سرمایه‌داری توازن طبیعی کل انسانیت را بر هم زده است. بنابراین چنان رهنمودی مورد نیاز است که وسیعترین اقشار جامعه را مخاطب قرار دهد. بعبارتی؛ به همان اندازه‌ای که برنامه‌ای سوسیالیستی متکی بر دیدگاهی صحیح و ارائه‌ی تاکتیکهای عملی آن مورد نیاز است و باید جوابگوی مشکلات باشد، به همان اندازه نیز سوسیالیسم این واقعیت را اثبات می‌کند پرنسیپی است که استحکام خویش را باز یافته و نیروی چاره‌یاب مسائل است.

چنین بحث و گفتگویی صحیح و بجاست. لذا آنانکه عمیقاً به سرنوشت انسانیت پایبند بوده و خواستار موضع‌گیری اساسی در قبال مشکلات بشری هستند - در صورت پرداختن بیشتر به آنها - به سوسیالیسم ابراز علاقه کرده و خود را به آن نزدیک خواهند ساخت و بر اساس میزان لیاقت و قدرت درک برای یافتن راه‌حل مسائل و مشکلات نوین. از خود واکنش نشان خواهند داد.

وظایفی پیش روی ما قرار دارند. تا کنون در بحث و گفتگوهای پیرامون این مسئله نتیجه‌ای حاصل نشده و به تکرار کردن تعاریف و اصطلاحات کلاسیک بسنده کرده‌اند. بنابراین طرح دوباره‌ی گفتگوها ضروری است. می‌توان تعریفی نوین از سوسیالیسم ارائه داد و برنامه، نحوه‌ی فعالیت و تاکتیکهای آنرا مورد بررسی قرار داد. در این راستا می‌توان احزاب نوین سوسیالیستی تاسیس نمود و شیوه‌های فعالیت توده‌ای را رشد و گسترش داد. می‌توان انقلاب علمی - تکنولوژیک را در سایه‌ی دیدگاهی سوسیالیستی به یک نیروی عملی موثر جهت چاره‌یابی مشکلات موجود تبدیل ساخت. بدون شک برخوردی از این دست، در مدت زمان کوتاهی میزان حمایت از سوسیالیسم را افزایش داده و این واقعت را آشکارتر می‌سازد که برخلاف کاپیتالیسمی که در باتلاق پوچی و بیهودگی گرفتار است، سوسیالیسم منشاء اساسی چاره‌یابی است و بدین ترتیب عصر سوسیالیسم فرا خواهد رسید.

حزبمان PKK، جنبشی است که از همان آغاز نسبت به عواقب و تاثیرات منفی رنال سوسیالیسم واکنش نشان داده و در عین حال از بازتابهای این عواقب منفی در درون خود، ممانعت به عمل آورده است و بدین ترتیب این واقعت را به اثبات رسانید که سوسیالیسمی مطلق از نواقص و کاستیهای زیادی برخوردار خواهد بود؛ با اینحال جنبشی است که پیوسته به سوسیالیسم معتقد بوده و چنین برخوردی در قبال آن داشته است.

به ویژه این را به شکلی مستقل و با اعتماد به نفس در کردستان - که در ردیف عقب مانده‌ترین جوامع است - انجام داده است. از این رو نیرویی است که دست آوردهای مهمی داشته و حزبی است که بر این اساس شکل گرفته است. در این مفهوم، آزمون PKK جنبش پیشرفت است، درست در هنگامی که رنال سوسیالیسم با وجود دستیابی به موازنه‌ی قدرت با سیستم "سرمایه‌داری - امپریالیستی" در نتیجه‌ی مشکلات و بن‌بستهای داخلی فرو پاشید و سرمایه‌داری با سواستفاده از این، خواستار بد نام ساختن سوسیالیسم بود، PKK موفق به دستیابی به یک خط‌مشی ایدئولوژیک و مبارزاتی عظیم سوسیالیستی گردید. با توجه به شرایط موجود، می‌توان PKK را تا حدودی مشابه جنبشهایی دانست که در دوران حاکمیت ارتجاع قادر به ادامه‌ی حیات خود شده و از جایگاه و منزلتی شایسته برخوردار می‌باشند. مسلماً در دورانی که سیستم رسمی حاکم با تمام نیرو، رفتاری منطبق با منافع خود بروز داده و همچنین تمامی جناحها تحت حاکمیت ارتجاع عمل می‌نمایند، سازمانی که عرصه‌ی مبارزه را خالی نموده و بر خواسته‌های خود اصرار ورزد، جنبشی دلاور و جسور است. در عین حال جنبشی است که می‌تواند سخنگوی انسانیت باشد.

هر جنبش شکوهمند آزادی خواه به فراخور نشان دادن واکنش در برابر محافظه‌کاری جهانی عصر، نه تنها به ارائه‌ی راه‌حل برای مسائل خلق و سرزمینش اکتفا نمی‌نماید، بلکه همزمان با آن می‌تواند به سخنگوی انسانیت

مبدل شود. این نقش را در مرحله‌ای، صلیبیون، در مرحله‌ای دیگر مسلمین و در مراحل نیز انقلابهای فرانسه و اکتبر ایفا نموده و توانستند پاسخگوی بسیاری از مسائل گردند. چنین نقشی نباید نادیده گرفته شود.

اگر PKK در آغاز از آمادگی لازم برخوردار نبوده و همچون جنبشی ملی بنظر می‌رسید، اما اوضاع کنونی بین‌المللی و پیشرفتهای منطقه‌ای، اصطلاح PKK را در سطح جهانی همچون جنبشی سوسیالیستی و مظهر راستین آن نمایان می‌نماید، چنانکه PKK را از ایفای چنین نقشی ناگزیر می‌سازد. هر چند در آغاز چنین نگرشی نسبت به PKK وجود نداشت، اما تغییر سریع اوضاع، چنین وظیفه‌ای را بر دوش حزبمان می‌نهد که این مایه‌ی افتخار و سرافرازی ماست. در عین حال درک صحیح این وظیفه و ارزیابی و تشخیص جوانبی که قادر به مشارکت در آنها و تقویتشان هستیم، لازم و ضروری است.

خاورمیانه عرصه‌ای است که در طول تاریخ، ایدئولوژیها و به ویژه ادیان متعددی تحت نام انسانیت در آن ظهور یافته و فعالیتهای بسیاری در این عرصه به انجام رسیده است. با مشاهده‌ی نقش خاورمیانه به عنوان مهد بشریت و سرچشمه‌ی ظهور تمامی تمدنهای اساسی، نقش حقیقی آن در پیشرفت انسانیت آشکارتر می‌شود. از این روست که اوضاع سخت و ناگوار انسانیت در این منطقه و اصرار بر حل آنها، علیرغم پیچیدگی بحرانهای امپریالیسم، امری تصادفی نیست.

تاریخ این واقعت را آشکار ساخته است؛ در جایی که بحرانها پیچیده‌تر شوند به همان نسبت قیامها و جنبش‌های انقلابی در آنجا به وقوع می‌پیوندند. کردستان که عقب‌مانده‌ترین منطقه‌ی خاورمیانه است و خلق کرد، خلقی از یاد رفته و دور شده از انسانیت، امروزه تلاش می‌کند بار دیگر بر روی زندگی لبخند بگشاید. در این حین سعی بر آن دارد با جهشی، تمامی مراحل را که قافله‌ی پیشرفت انسانیت طی نموده است، پیماید. این نیز تا حدودی وظیفه‌ی PKK است و هویت خویش را در عظمت آن متجلی می‌سازد.

در این راستا حزبمان بر این موضوع واقف بوده و در تلاش است به پرچمدار و سخنگوی آن تبدیل شود. در این خصوص، به اندازه‌ی کافی گوهر ملی خود را نیز آشکار ساخته است، با رشادت و جان بر کفی ثابت نمود که از گفته‌های خود دفاع نموده، آنها را برجسته ساخته و به مرحله‌ی اجرا می‌گذارد. همچنین بر این باور است که هرگاه خلقش را به سوی آزادی رهنمون گرداند، بشریت را نیز آزاد خواهد ساخت که البته در این مورد گامی اساسی نیز برداشته و بر پایه‌ی درک این موضوع، آنرا به انجام خواهد رساند.

PKK جنبش رنج و تلاش است

به همین دلیل، PKK جنبشی است که در تمامی مراحل تاریخ خود با توطئه‌های مرتجعانه‌ی بین‌المللی رودررو مانده است. فکر می‌کنم دسیسه‌هایی در این مقیاس علیه هیچ جنبش دیگری طرح‌ریزی نشده باشند. به خاطر اینکه تنها جنبش پابرجا و نیرومند سوسیالیستی و رهایی ملی است، رودرروی چنین توطئه‌ی بین‌المللی قرار گرفت. اما پایداری نمود و مغلوب نشد. با حملاتی نوین و تصمیم‌گیری در باره‌ی تداوم جنگ، این مطلب را خاطر نشان ساخت که سوسیالیسم شکست‌ناپذیر است. حتی فراتر از آن، با گامهایی که بر می‌دارد به پیروزی نزدیکتر می‌شود و این ثابت می‌کند که پیشرفته‌ترین و نیرومندترین جنبش معاصر است. البته، ویژگی اساسی و سرچشمه‌ی ایجاد این پیشرفتها در سوسیالیست بودن آن نهفته است. بدون شک لازم است تعریف و بیانی علمی درباره‌ی تاریخ و حال ارائه گردد. همچنین لازم است پاسخی نوین جهت حل مسائل، ارائه شود و بر مبنایی نوین، حزب رنج و دمکراسی سوسیالیستی و روابط دولت -

مردم تعریف شوند و با راهکاری مبتکرانه و استفاده از تاکتیکهای مختلف، جنبش توده‌ای فراگیری را پدید آوریم.

حزبان تنها به گشودن راه‌هایی فقیرترین اقشار بسنده نکرده، بلکه در عین حال راه را بر پیشرفت دیگر طبقات و اقشار جامعه نیز می‌گشاید. می‌توان در برابر استثمار رنج، به بردگی کشاندن زنان و فشارهایی که در نتیجه‌ی تبعیضهای مذهبی و تضادهای ملی اعمال می‌شوند، واکنشی چاره‌جویانه نشان داد. PKK علیرغم مشکلات و کاستیهایش، پیشرفتهای خود را مداوم بخشیده و می‌کوشد بر پایه‌ی احترام به رنج، به حزب زحمتکش تبدیل شود. چنان تحلیلی از شخصیت قهرمان و فداکار و شیوه‌ی زندگی‌ای شایسته‌ی نوع بشر ارائه داده است که تا به حال هیچ حزبی به حد کافی بدان نپرداخته و چنین پاسخی به آن نداده باشد.

تا کنون گامهایی چند برداشته‌ایم. حال اگر به نام خلقمان آنرا به پیروزی نهایی برسانیم، بسیار واضح است که این، دستاورد عظیمی به نام بشریت خواهد بود. از همین رو موفق شدیم و دانستیم که چگونه راهی یک فرد را به راهی خلقی تبدیل سازیم. به همین ترتیب، در حال حاضر بیش از هر زمان دیگر درصدد آنیم که راهی ملی را متحول ساخته و به راهی تمامی بشریت تبدیل نماییم.

ما به انسانیت معتقدیم و بر این باوریم که زندگی‌ای درخور انسانیت وجود دارد. بهمین خاطر شدیداً به این واقعیت پایبندیم؛ از اینروست که زندگی خویش را آنچنان در خدمت انسانیت قرار می‌دهیم که در هیچ حزبی قابل مشاهده نیست. جنبشی که تا این حد نماینده‌ی اجتماعی بودن باشد و در این راستا تا این اندازه فداکاری و شجاعت از خود بروز دهد لیاقت اعطای عنوان جنبش راستین سوسیالیسم را دارد. بدین سبب چنین افتخاری نصیب PKK شده است. شکی نیست که با حساسیتی بی‌نظیر از این ویژگی اساسی حزبمان پاسداری می‌کنیم. ایثار و جان‌برکفیهایمان بر این مبنا و در این راستا است. این مقاومتها و ایثارگرهای عظیم در سایه‌ی چنین گوهر ارزنده‌ای به دست آمده و در عین حال در راستای پاسداری از آن به انجام رسیده است. ما نیز بر اساس چنین اعتقادی سر بر آورده و عظمت یافتیم. همچنین معتقدیم که با پاسداری و مستحکم ساختن این گوهر، عظمت خواهیم یافت و آن را همچون وظیفه‌ای اساسی برای خود می‌بینیم. به درک عمیقی نسبت به این مسئله دست یافته‌ایم و همچنین سطح نظری و عملی آن نیز در اوج قرار دارد.

سرعت و قدرت عملمان تا حد زیادی پیشرفت نموده است. چنان پاسخی به این تحلیل رهبری که می‌گوید: «خلق را در ماهیت خود بیافزین، انسانیت نوین را در ذات خود بیافزین، در این راستا نیز خود را به اوج ادعای انسانیت برسان و هر آنچه که لازم است انجام بده» داده شده است که نمی‌توان آنرا نادیده گرفت. واقعیاتی که از جانب تعدادی کمی از نیروهای حزبی درک شده است از این به بعد به سلی می‌بدل خواهد شد

که امواج آن در میان خلقمان، خلقهای منطقه و انسانیت بازتاب خواهد یافت. پابندی به شکوهمندی پرنسیپهای سوسیالیسم و نشان دادن برخوردی علمی، به یک حقیقت اساسی تبدیل خواهد شد. جنبش سوسیالیستی ما که بر این مبنا رشد یافته است، امروزه به صورت مطرح‌ترین حزب معاصر در آمده است. شکی نیست از این پس نیز به نحوی شایسته‌تر، مصمم‌تر و موفق‌تر در راه نیل به اهدافش گام نهاده و مسیر پیشرفت خود را تعیین خواهد نمود. از اینروست که می‌گوییم مناسب‌ترین اقدام را به یادبود ۱/مه - روز رنج، اتحاد، همکاری و مبارزه - انجام داده‌ایم و در این راستا نیز پابندی خود به تمامی زحمتکشان جهان را تداوم می‌بخشیم. ما نشان داده‌ایم که به تاریخ و حال انسانیت اعتقاد داشته و در این چارچوب به آینده‌ی درخشان خویش امیدواریم.

مرحله‌ی انقلاب‌های مدرن آغاز می‌شود

آمریکا هنوز هم امپراتور استراتژی بین‌المللی است. ترکیه و سران دولت ترک جایگاه ویژه‌ای در یک چنین سیستم بین‌المللی دارند. آمریکا در مورد مسائل بالکان، قفقاز و خاورمیانه روابط استراتژیک با سران ترکیه دارد. تحکیم این روابط روز به روز در حال افزایش است. این روند به معنای تداوم همبستگی بین آنها نیست، بلکه برعکس نشانه‌ی وابستگی و آکنده از ابهامات و تردیدهاست. ترکیه از این امر صرف نظر نمی‌کند اما بدلیل اینکه هر لحظه احتمال قطع روابط، بدنبال جایگزینی است. این موضوع بارها تکرار شده است؛ بویژه از طرف نخست وزیر ترکیه ادعا می‌شود که «تا حدود زیادی از ما پشتیبانی می‌کنند، این اولین بار است که رابطه‌ی نیروهای بین‌المللی با ما در چنین سطح وسیعی قرار می‌گیرد؛ به اهمیت استراتژیک ما پی برده‌اند». محققاً به اهمیت ترکیه پی برده‌اند، اما به خوبی هم می‌دانند که این اعتنا و اهمیت‌دهی، گذرا است و به همین دلیل واقفند که دیگر نمی‌توان از طریق جاسوسی کارها را رو به راه کرد، لذا تدابیر دیگری اتخاذ می‌کنند.

برخورد آمریکا تا حدودی اینگونه است. از استراتژی آن چنین بر می‌آید گویی بگوید: «بیست و چهار ساعت، یا حداقل یک ساعت قبل از فروپاشی و سرنگونی دولت ترکیه، بیشترین حساسیت را از خود بروز خواهیم داد». اما از طرف دیگر، پرسشی اساسی از خود پرسیده که چه می‌توان کرد؟ بدین دلیل دچار اضطراب می‌شود. از سوی، PKK را تروریست درجه یک اعلام می‌نماید و از سوی دیگر در اندیشه‌ی برقراری ارتباطی غیر مستقیم با آن بوده و مزدوران و نوکران خود را بسیج نموده و در بالاترین سطح از آنان دعوت به عمل می‌آورد. بسیاری از جاسوسهای پست وابسته خود را وارد صحنه می‌کند. به کسانی که درصدد ایجاد جناحی میانه‌رو در درون صفوف

حزبان هستند چراغ سبز نشان می‌دهد. جهت پیشبرد خط میانه‌رو، مصرانه و بدون هیچ پروایی در تلاش است.

در حالی که از طرفی در بالاترین سطح می‌گویند: « PKK تروریست است»، از طرف دیگر موضع و خواسته‌ای شدید و ملتسانه جهت تاسیس "PKK.یی میانه‌رو" مطرح می‌کنند. این، آمادگی برای پذیرش PKK به عنوان یک نیروی سیاسی را نشان می‌دهد. بر اساس چنین برخوردی، می‌توان به صراحت خاطر نشان ساخت که محتملا امروز یا فردا موجودیت PKK را معترف گشته و در جستجوی برقراری رابطه با آن برآید.

ارزیابی و تفسیری مبنی بر اینکه در استراتژی آمریکا عنایت و اهمیتی نسبت به این جنبش انقلابی نشان داده نمی‌شود و حتی آن را تروریست نامیده و خواستار از میان برداشتن آن است، بسیار ناقص خواهد بود. آمریکا در تلاش است در درون صفوف انقلاب [ما] رخنه کند. از هم اکنون می‌گوید جناح «میانه‌رو» را اساس می‌گیرم. اگر در این باره به پیروزی دست نیابد، آنگاه تلاش می‌کند با نفوذ در درون آن، جناحی میانه‌رو ایجاد کند. ده و حتی پنجاه سال بعد از پیروزی هم به این تلاشها و موضع‌گیریها ادامه می‌دهد، در این باره هیچ شکی وجود ندارد. زمانی که می‌گوییم در این باره هیچ شکی وجود ندارد به معنای بی‌وجهی و اهمال آن نیست. بایستی پیش از هر چیز دقیقا، استراتژی، ماهیت روابط و اهداف آمریکا را درک نماییم. بر این اساس، هراسی از آمریکا نداریم و از ایجاد روابط با آن نیز نمی‌ترسیم، اما در عین حال مخالف آمال و اهداف چپاولگرانه و استثمارانه‌ی امپریالیسم نیز هستیم. آمریکا را به خوبی می‌شناسیم و چه امروز و چه ده سال یا پنجاه سال دیگر، همواره این حقایق را دیده و در برابر سیاستهایش از خود موضع نشان خواهیم داد؛ حتی آن را وادار به برقراری ارتباط خواهیم کرد. این برقراری رابطه به خاطر این است که آنان را بهتر بشناسیم و بدلیل اعمال سیاستهای پست فطرتانه‌ی صدها ساله، آنان را مورد مواخذه قرار دهیم.

نمی‌توان بزرگترین نیروی امپراتوری عصر را نادیده گرفت و یا اینکه تمام جوانب آنرا ارزیابی نمود. به هیچ نحوی نباید آنرا انکار نمود؛ اعم از اینکه با آن رابطه‌ای داشته و یا نداشته باشیم. لازم است این واقعیت را مشاهده کنیم پیشبرد مبارزه، در هر دو حالت نیز حائز اهمیت است. همچنانکه امپریالیسم پیوسته در حال نوشدن است و بدین شکل

ادامه‌ی حیات می‌دهد، مسلماً نوشدن انقلاب ما نیز - برای قابلیت تداوم مبارزه - لازمه‌ی رشد و کسب پیروزی مداوم است.

امپریالیسم هنوز هم پا برجاست و این، امری واضح و آشکار است. زمانی چنین اصطلاحی به وفور از طرف نیروهای چپ ترکیه استعمال می‌شد، اما امروزه حتی نامی از امپریالیسم نیز به میان نمی‌آورند و یا از آنان شنیده نمی‌شود. برداشت بسیار ناقص و اشتباهی در مورد امپریالیسم دارند. اکنون دیگر چنان رفتار می‌کنند که گویی امپریالیسمی وجود ندارد.

امپریالیسم هنوز هم وجود دارد؛ حتی می‌تواند به شیوه‌ای ریز و ظریفانه به درون اعماق انسان راه یابد. به بیانی، می‌توان گفت که قادر است خود را در اعماق روان و اندیشه‌ی انسان جای دهد. شاید در دوران استثمار و فشار مطلق نظامی، سیاسی و اقتصادی چنین نبود، اما امپریالیسم اکنون از چنان پیشرفتی فوق تصور برخوردار است که انسان را براحتی به سوی بی‌فرهنگی، بی‌احساسی و تشدید غریزه پرستی و حیوانیت سوق می‌دهد.

لازم است که این ویژگیهای جدید امپریالیسم را مشاهده نمود. حمله‌ای همه جانبه علیه طبیعت، انسان، محیط زیست، روح انسان و بویژه تاریخ انسان، از طریق نابودسازی طبیعت - که در این اواخر به آلودگی محیط زیست معروف شده است - ترتیب داده است. وضعیتی فراهم آورده که دیگر زمینه و امکان زندگی باقی نمانده است. این نیز یکی از نتایج حمله‌ی وحشیانه و ناجوانمردانه‌ی امپریالیسم است.

تهاجمی علیه تاریخ و ارزشهای تاریخی در جریان است. آمریکا می‌خواهد از طریق تحمیل شیوه‌ی زندگی امپریالیستی، اعلام بدارد که تاریخ به آخر رسیده است. از این طریق درصدد است تمامی ارزشهای اخلاقی و تاریخی - که سرمایه‌ی کل بشریت است - به فراموشی سپرده شوند. آیا آنچه پایان یافته، تاریخ و بشریت است یا اینکه امپریالیسم بدون تاریخ؟

این موضوع بایستی به خوبی دیده شود که امپریالیسم باعث تیرگی روح و وجدان می‌شود. امپریالیسم تنها بر پایه‌ی منافع شکل نمی‌گیرد بلکه در اساس آن استثمار مطلق نیز در کار است. روح گمشده‌ی انسان، دوباره کشف شده و در بازار

عرضه می‌گردد. آری! حراج زن به شیوه‌ای حیرت‌انگیز و حراج احساسات انسان مورد بحث است. امپریالیسم از طریق آهنگ و موزیک، احساسات را به حراج می‌گذارد و تحت عنوان شیوه‌های نوین زندگی، به شکلی گسترده و در حجمی عظیم به تجارت «غرایز» می‌پردازد.

همچنین امپریالیسم، تحت عنوان «جهانی شدن»، حقیقت ملی، فرهنگی و معنوی خلقها را در بیشترین ابعاد نابود ساخته و علیه آنان جنگی بر پا نموده است. از طرف دیگر، فرصتهایی بی‌پایان در اختیار عده‌ای از سودجویان و محترکان بین‌المللی قرار داده است؛ به آنان فرصت زندگی داده طوریکه تا این حد متهاجم باشند. با توجه به مطالب فوق می‌بینیم که نه تنها بحثی از نابودی امپریالیسم در کار نیست، بلکه بر عکس، در حال رشد و پیشرفت است. به جای نابودی، نیرومند شدن آن مطرح است. امپریالیسم به درون انسانها رخنه کرده و عرصه‌ی نفوذ خود را گسترش می‌دهد.

البته از آنجایی که در ماهیت تمامی پیشرفتها و تحولات، نشانه‌هایی از فروپاشی امپریالیسم به چشم می‌خورد، از این نظر می‌توان به فروپاشی و پایان عمر آن اندیشید. بنابراین به جای جهانی شدن امپریالیسم، روند بی‌تاثیر شدن آن آغاز می‌شود. نمی‌توان این واقعیت را نادیده گرفت؛ دوران ضعف امپریالیسم آغاز شده است. بویژه استقلال کشورها و تمایل بیشتر خلقها به سوی همبستگی، قابل مقایسه با دوران سابق نیست؛ تمامی این موارد حاکی از پسرفت امپریالیسم است. پر واضح است که قرنهای نوزده و بیست، بیش از هر زمان دیگر دوران مبارزه‌ی رهایی بخش ملی - میهنی و همچنین دوران مبارزه با استثمار مطلق رنج بود. اکنون در مقایسه با این هر دو قرن، استثمار امپریالیستی و شیوه‌های اعمال فشار سیاسی تا حد زیادی کاهش یافته و به کناری نهاده شده‌اند. از اینرو چنین احتمالی وجود دارد که قرن بیست و یک به قرن پایان تاثیرگذاری تخریبات و انحرافات امپریالیسم بر روی ذهن، روح و فرهنگ انسانی تبدیل شود. بویژه؛ بازگرداندن طبیعت به وضعیتی که امکان حیات در آن موجود باشد، کنترل رشد جمعیت جهان، ایجاد محدودیت و جلوگیری از روند نابودسازی میراثهای تاریخی و روحیه و ارزشهای انسانی، محدود ساختن استثمار، پیشگیری از تبدیل زن و جنبه‌ی جنسی وی به کالا و بجای آن رشد و شکوفای ساختن زنان جهت خدمت‌گذاری

به انسانیت، آشنا نمودن مجدد انسان با فرهنگ و تاریخش، همه و همه وظایفی هستند که در این قرن با موفقیت به انجام خواهند رسید. همچنین به صراحت می توان گفت که ضرورت بوجود آوردن پیشرفتی عظیم در مسئله‌ی آزادی زنان از هم اکنون خود را همچون یکی از اهداف اساسی انقلابهای قرن بیست و یک نشان می دهد. به همین دلیل دوران انقلابها نه تنها به پایان نمی رسد، بلکه وارد مرحله‌ی اساسی تری خواهد شد.

انقلابها، ویژگی صرفا طبقاتی و ملی بودن خود را از دست داده اند و از این پس به صورت انقلابهای وسیع و فراجانبه‌ی اجتماعی، فرهنگی، معنوی و روانی در می آیند. این انقلابها، حداقل از ارزشی معادل با انقلابهای نظامی، سیاسی و اقتصادی برخوردارند. در صورت عدم وقوع انقلابی راستین، اجتماعی و معنوی، چگونه می توان از صحت و استحکام انقلابها بحث نمود؟

بنابراین در برابر این تهاجم فراگیر امپریالیسم، به انقلابی ریشه‌ای نیاز داریم که عرصه‌های روحی، معنوی - اخلاقی، تاریخی و فرهنگی را در بر گیرد. امروزه بحث از وقوع چنین انقلابی در میان است.

بدون شک، امپریالیسم همچون سابق صرفا با توسل به نیروی نظامی بر انقلاب خلقها و بنیان اجتماعی انسانیت نخواهد تاخت. همچنانکه مشاهده می کنیم این تهاجمات را به شیوه‌هایی مختلف به انجام می رساند. امپریالیسم با بکارگیری تکنولوژی و اختراعات علمی، یک جو روانی حیرت‌انگیز بر دنیا تحمیل می نماید. راهکارهای علمی - تکنولوژیک را در جهان پیشرفت داده و بر این مبنا اسارت انسان را مورد هدف قرار داده است. دیگر از نیروی اتم استفاده نمی کند زیرا در این صورت، جهان دچار چنان وضعیتی خواهد شد که خود او نیز امکان ادامه‌ی زندگی را نخواهد داشت.

اکنون دیگر امپریالیسم نیاز چندانی به اشغال سرزمینها ندارد زیرا از سویی، جایی برای اشغال باقی نمانده و از سوی دیگر، هیچ نیازی به آن ندارد. بنابراین امپریالیسم ناگزیر از پیشبرد شیوه‌ی نوینی از استعمار و بکارگیری اسلحه و تکنولوژی دیگری است. بدین ترتیب، اهداف جدیدش مشخص می شود؛ تاکتیک جنگ روانی را به شیوه‌ای بسیار موثر بکار گرفته و در آینده نیز آنرا تداوم خواهد بخشید.

در اینجا بحث از انتقال جنگ به عرصه‌ی ذهن و روح انسانها مطرح می‌شود. رابطه‌ی جدیدی بین روح و ذهن ایجاد شده که سعی بر تعمیق هر چه بیشتر آن دارند. از همین رو، بحث از انقلاب ذهن و روح و پیشبرد شیوه‌های آن به میان می‌آید. انقلابی که به پاسداری از ارزشهای بنیادین انسانیت برخاسته و اجازه ندهد که بیش از این، روح و روان به معرض فروش گذارده شود و از استقلال فکر دفاع بعمل آورد. می‌توان از آن به عنوان **انقلاب پاسداری** نیز یاد کرد. زیرا هرگاه درصدد نابودی انسانیت برآمدند باید به پاسداری از آن برخاست. هرگاه طبیعت آلوده و نابود شد، تو با توسل به یک تکنولوژی مناسب به مقابله با آن برخاسته و مانع از آن خواهی شد. همچنین به مقابله با روند نابودسازی گروه‌های اتنیکی - اجتماعی و تحریف زبان و فرهنگشان برمی‌خیزی. زیرا انداختن انسان به دام استرس و واکنشهای غیر منطقی، نوعی بیماری نوین است؛ حتی سرچشمه‌ی تمامی امراض است. در نتیجه‌ی انحرافات جنسی، بیماری ایدز بروز و شیوع می‌یابد. رها کردن انسانیت از این وضعیت ناگوار ضروری است. ایجاد وحشت و اضطراب و شیوع دادن امراض جدید، از خصیصه‌های امپریالیسم است. مبارزه با آنها، به معنای مبارزه با امپریالیسم می‌باشد. باید در جستجوی یافتن راه و روش چنین مبارزه‌ای بود. چرا که هم اکنون ایدز به یک مصیبت عظیم تبدیل شده است. این هم از نتایج انحرافات جنسی است. می‌توان با توسل به مفهوم حقیقی غریزه جنسی، راه را بر آن سد نمود. حتی دانشمندان دست‌پرورده‌ی امپریالیسم نیز به این واقعیت معترفند. اینجاست که انقلاب، بعنوان تنها راه‌حل اساسی مطرح می‌شود.

بیماریهای گوناگونی، ناشی از سرشت پیشرفته‌های امپریالیسم بوجود می‌آیند. وضعیتی که استرس نامیده می‌شود، مرض بسیار خطرناکی است که می‌توان آنرا با استفاده از سازماندهی و برخورداری از یک پایگاه نوین اجتماعی - از طریق انقلاب - از میان برداشت. به همین دلیل در جستجوی یافتن ابزار جدیدی هستیم.

دیگر نمی‌توان با استناد به تحلیلات قرن نوزدهم، تئوری سوسیالیسم را پیشرفت داد و تقویت نمود. به عبارت دیگر می‌توان گفت که با اتکا بر ارزیابیها و تحلیلات سوسیالیسم در قرن نوزده و بیست و دوران انقلابهای رهایی ملی، پیشبرد و توسعه تئوری سوسیالیسم امکانپذیر نیست.

تمامی اینها بیانگر آنست که نه تنها دوران سوسیالیسم به آخر نرسیده، بلکه با استفاده از مبارزه، مسلماً قادر به پیشبرد تئوری نوین و از این هم مهمتر، پراکنیزه نمودن روشهای نوین خود خواهد بود و در این راستا از خلاقیت زیادی برخوردار است. بنابراین سوسیالیسم به فراخور میزان مبارزه با امپریالیسم و بر عهده گرفتن نمایندگی راستین آن، به مرحله نوینی راه می یابد.

در حالیکه آمریکا نقش اساسی در امپراتوری جهانی امپریالیسم بر عهده دارد، آلمان نیز نقش قابل توجهی را بر عهده گرفته است. آلمان در قرن بیستم نیز همانند قرن نوزدهم تمایلات امپریالیستی از خود بروز داده و آتش دو جنگ بزرگ جهانی و چندین جنگ کوچک و بزرگ را بر افروخته است و آنها را به بلایی بر سر انسانیت تبدیل کرد. این نیز رشد فاشیسم، نابودی خلقها و بلایای عظیمی با خود به همراه داشت. مسئله، تنها به کشتار یهودیان محدود نیست؛ آیا ممکن است بتوان پشتیبانی آلمان را از جنبش «اتحاد و ترقی» - که مسبب کشتار ارمنیان بود - نادیده گرفت؟ از این هم گذشته، مگر می توان مساعدتها و پشتیبانیهای آلمان از قتل عام کردها را نادیده گرفت؟ در واقع مشاهدهی نقش امپریالیسم آلمان در قتل عامهای داخلی و خارجی و آشکار نمودن آن از اهمیت فراوانی برخوردار است.

ژاپن [پس از دوران جنگ] خود را جمع و جور کرده و بتازگی شروع به گسترش خود در جهان نموده است. حال ژاپن برای نگهداری و پرورش چنین سیستم فاشیستی و عقب نماندن از آمریکا و آلمان چگونه تلاش خواهد کرد؟ در حالیکه از چگونگی وابستگی اقتصادی بحث می کند، باید تلاشهای آنرا در جهت رسیدن به خاورمیانه مشاهده نمود. دیر می جنبد، اما به شکل ناگواری آنرا به نتیجه خواهد رسانید. ارائهی تحلیلی صحیح دربارهی رویداد فروپاشی شوروی دارای اهمیت شایانی است. آیا روسیه کشوری امپریالیستی است؟ آیا آنچه پس از فروپاشی رئال سوسیالیسم در روسیه پیشرفت خواهد نمود، امپریالیسم است یا پیشرفت نوینی از سوسیالیسم؟

ویژگی متضاد سیاسی روسیه باید به بهترین شیوه ارزیابی شود. فروپاشی رئال سوسیالیسم به مفهوم پایان هر چیز نیست. بدین ترتیب از طرفی، نیروهای سوسیالیستی پیشرفت می یابند و از طرف دیگر، کشمکش میان نیروهای ملی گرا و

نیروهای متمایل به سرمایه‌داری به محل بحث تبدیل می‌شود. این نیروها، بواسطه‌ی وجود تضادهای میانشان، روابط خود را به ویژه با دولت‌های امپریالیستی توسعه خواهند داد. همچنین بایستی تاثیرات این مسئله را بر مناطق بالکان، قفقاز و خاورمیانه، بخوبی مشاهده نمود. بایستی چگونگی بهره‌گیری انقلاب کردستان از کشمکشهای موجود در درون جبهه‌ی امپریالیسم را به خوبی ارزیابی نموده و راههای افزایش آنرا یافت. در این چارچوب می‌توان گفت که فروپاشی رئال‌سوسیالیسم، تضاد میان کشورهای امپریالیستی را تشدید نموده و میزان آنرا افزایش داده است. بنابراین بایستی این وضعیت رو به زوال را به خوبی مورد استفاده قرار داد. طرح بی‌نظمی آمریکا که به عنوان "نظم نوین" خوانده می‌شود و وضعیت بحرانی موجود، شرایط مناسبی جهت پیشبرد انقلاب به دست می‌دهد. در حال حاضر پیشرفتهای چشمگیری در منطقه و در کشورهای خاورمیانه مشاهده می‌شود. تضاد و دشمنی اعراب - اسرائیل، که همچون تضادی ابدی دیده می‌شد، می‌بینیم که اکنون بر مبنای سازش به سوی چاره‌یابی رهنمون می‌گردد. لازم به ذکر است که این امر، امکان برقراری صلح و سازش را با خود به همراه نخواهد داشت. نژاد اسرائیلی و یا صهیونیستها تنها به جغرافیای اسرائیل محدود نخواهند ماند، زیرا صهیونیسم نیرویی تاثیرگذار و هدایت‌گر در سطح جهان است و تنها به فلسطین و کشورهای عرب بسنده نخواهند کرد، بلکه خواهان گسترش مرزهای خود خواهند بود. میزان تاثیرگذاری آن بر دولت ترکیه و اهمیت آن در نظر سران دولت ترکیه را به خوبی می‌دانیم. کاملاً بر این امر واقفیم که اسرائیل خواستار تاثیرگذاری بیشتر خود بر کلیه‌ی جمهوریهای ترک نشین است؛ حتی در این باره تاثیرگذار نیز بوده است. همچنانکه می‌دانیم بسیاری از سران عرب نیز متکی به آنند. این نیز بیانگر این واقعیت است که این تضاد به یکباره خاتمه نیافته و حل نخواهد شد؛ بلکه به شیوه‌ای عمیقتر تداوم خواهد یافت. اما از طرف دیگر، این امر نیز آشکار شده است که سازش نیازی حیاتی است زیرا از توازن کنونی بین نیروها چنین بر می‌آید که سران عرب و اسرائیل و شیوه‌ی مبارزه و رویارویی‌شان، آنها را ناگزیر از سازش می‌نماید. اکنون دیگر پافشاری بر روشها و برخوردهای سابق فاقد معناست. نه اعراب می‌توانند اسرائیل را نابود سازند و نه اسرائیل می‌تواند تمامی کشورهای عربی را به زانو در آورد. لذا بحث از موفقیت کامل و نهایی در مورد هر دو طرف نیز امکان‌ناپذیر و نابجاست. این امر نیز زمینه‌ساز

رسیدن به سازش و مداراست. نتیجتاً آغاز مذاکرات ضروری خواهد بود. نه شرایط تحمیلی اسرائیل و نه شرایط تحمیلی اعراب، هیچکدام ممکن نخواهد بود، در نقطه‌ی راه‌حلی میانه به توافق خواهند رسید. برای تحقق این امر نیز به انجام مذاکرات دو جانبه و چند جانبه اقدام خواهند نمود. این موضوع قابل ذکر است؛ همچنانکه برپا کردن جنگی بر اساس امحا و نابودی غیر ممکن است، صلحی همیشگی و نهایی نیز برقرار نخواهد شد.

این راه‌حلی گذرا در مرحله‌ای ناپایدار است و هر لحظه احتمال به هم خوردن این وضعیت وجود دارد. به عبارتی؛ سازش به‌مراه خواهد داشت، اما این سازش شامل ویژگی‌های متعدد و بروز اختلاف و درگیری خواهد بود. بطور روزانه عملی شدن و به هم خوردن آن قابل مشاهده است.

وضعیت ایران را نیز باید بر این موضوع افزود. ایران همواره با نیروهایی که از شبه جزیره‌ی عرب، قفقاز، آناتولی و آسیای میانه آمده‌اند، در حال جنگ و درگیری بوده است. جنگ "عراق - ایران" همچون تداوم این وضعیت تاریخی است. همچنین اختلافش با ترکیه نیز زیربنایی تاریخی دارد. مسئله‌ی وجود اختلافات مذهبی، چندان تضاد مهمی نیست، بلکه جنگی سیاسی است که به طور کلی به تضادهای میانشان بستگی دارد. بنابراین به راحتی با ترکیه از در سازش در نیامده و بویژه دوستی قابل اعتمادی با آن برقرار نخواهد ساخت. همچنین در آینده‌ای نزدیک قادر به برقراری دوستی مداوم با کشورهای عربی و بویژه رژیم عراق نخواهد بود و همواره اختلافاتی جدی در میان آنها وجود خواهد داشت. از اینرو ایران بعنوان یکی از نیروهای منطقه‌ای، درگیر تضاد است. با در نظر گرفتن شرایط کنونی، احتمال آن می‌رود که به وضعیتی دشوار و بحرانی‌تر - همچون دوران پهلوی - دچار شود. اما به سبب وجود مشکلات همه جانبه‌ی درونی، دامنه‌ی تضاد خود را با بیرون گسترش نخواهد داد. البته آرامش چندان‌ی به خود نخواهد دید؛ لازم است این مطلب را نیز به خوبی مشاهده نمود.

بخش چهارم:

مبارزه‌ای طولانی و صبورانه با سرمایه‌داری لازم است

پیشرفت انسان، رابطه‌ی نزدیکی با قوه‌ی تخیل او دارد. تا زمانیکه قوه تصور در پیشرفت انسانی یا به بیانی دیگر، اندیشه و اراده‌ی آن بر وضعیت روانی تاثیر نگذارد، زندگی در عمل پیشرفت نخواهد داشت. اگر انسان موضوع بحث باشد، پیش از هر چیز به یک چنین قوه تخیل و پیشرفت ذهنی نیاز دارد. حیوان چرا حیوان است؟ در حالیکه در حیوانات نیز کم و بیش چیزهایی در حد امیال وجود دارد که راه می‌روند، در غیر این صورت یک حیوان همانند یک سنگ از جای خود حرکت نمی‌کرد. هنگامی که انسان روند اجتماعی شدن را آغاز نمود، موجودی بود که بدون شک جنبه‌ی تفکری آن غالبیت داشت.

دلیل اشاره من به این موضوعات این است؛ عملکردتان از تفکرستان گسسته است که این بسیار خطرناک است. زیرا خطری بسان [بروز رفتارهایی چون] موجودات ابتدایی در آن نهفته می‌باشد. انسان در برابر مشکلات عظیم طبیعت با نیروی فکر جوابگو می‌شود. چنین روندی ادامه می‌یابد و باز هم در صدد چاره‌یابی مشکلات اجتماعی خود با نیروی فکر می‌باشد. به طور خلاصه اگر اندیشه، تصورات و خیالات وجود نداشته باشد، زندگی وجود نخواهد داشت.

تقریباً فکر کردن را فراموش کرده‌اید و آنچه را فکر می‌انگارید از زندگی گسسته است. شما به اندازه‌ی لازم به سوال چگونه و تا چه اندازه اندیشیدن در جریان زندگی و مبارزه لازم است؟ پاسخ نداده‌اید و اکنون نیز از آن طفره می‌روید. این موضوع را به سبب آنکه تا چه اندازه اشتباهی خطرناک می‌باشد، به عنوان هشدار بیان می‌دارم. بنا بر این، موجود اجتماعی به یک چنین پیش شرط تفکری نیاز دارد. در اینجا ما در صدد تشریح مفصل تاریخ اندیشه نیستیم. همچنین مشکلی همچون بررسی

سیر پیشرفت تاریخی اندیشه‌ی انسان نیز نداریم. این یک موضوع آکادمیک است، در اینجا اشاره به آن لازم نیست. کسی که خواستار آن است میتواند این تاریخ را مورد تحقیق و بررسی قرار دهد. اساساً موضوع تاریخ اندیشه به عنوان درس مهمی در تمام دانشگاهها تدریس می‌شود.

تاریخ اندیشه دارای مراحل اساسی می‌باشد. در اینجا می‌توانیم به طور خلاصه بدان اشاره کنیم. در ابتدا در نوع انسان، یک سطح بسیار عقب مانده‌ی فکر و حتی به شکل ابتدایی تحت عنوان پرمیثیف وجود داشت، که آن نیز بیشتر خود را در پیدایش جادو، سحر و ادیان نمایان می‌ساخت. هم سحر و هم جادو و هم جریانهای دینی در واقع اشکال اولیه‌ی تفکر می‌باشند. دین نیز نوعی تفکر است. اما وضعیتی بسیار عقب مانده تر از نظامی که آنرا علمیت مینامیم را بیان می‌دارد. حیات دین ادامه خواهد داشت. سحر و جادوگری نیز وجود داشته و خواهد داشت. دلیل آن این است که اینها با موجودیت انسان در ارتباطند.

آیا انسان می‌تواند کاملاً علمی باشد؟

آیا انسان میتواند تمام حرکاتش را بر مبنای علم به پیش ببرد؟ آشکار است که این موضوعات، مسائل فلسفی هستند. در این باره ادعاهایی وجود دارد و کاملاً به صورت علمی متحول می‌شود. اما احتمال از میان برداشتن خیال، دگما و دین چندان وجود ندارد. این هم در سرشت انسان نهفته است و انسان مجبوراً بنا به سرشت خویش باید برای خیال، دگما و ارزشهای مقدسی که موضوعات دینی مینامیم و نیز برای اخلاق و معنویت نیز اهمیت قائل شود. به ویژه اگر معنویت تحقق نیابد، رشد سالم انسان و حتی زندگی وی بسیار به دشواری ادامه خواهد یافت.

رکود موجود در ایدئولوژی سوسیالیسم نیز از کمبود معنویت سرچشمه گرفته

است.

باید یکی از عوامل اساسی فروپاشی رئال سوسیالیسم، در نظر نگرفتن جایگاه دین و معنویت باشد. باز هم اگر مطابق ماتریالیسم خشن گفته شود که هر چیز همانند پیچیدن نسخه به پیش می‌رود، این به معنای عدم شناخت انسان می‌باشد. در رئال سوسیالیسم تا حدود ماتریالیسم خشن به اجرا گذاشته شد. نتایج آن، شکستی بسیار سنگین می‌باشد که بدون تردید میتوان درسهای متعددی از آن گرفت.

جامعه‌ی انسانی چرا بدین شکل است؟

آشکار است که دیالکتیک تا حدودی این موضوع را آشکار می‌سازد. دیالکتیک دارای قوانین اساسی است. اگر این‌ها با ماتریالیسم خشن منحرف نشوند، یعنی اگر بتوانیم سوسیالیسمی را که تا به امروز شناخته‌ایم را سپری کنیم، قدرت خودشناسی ما بیشتر خواهد شد. اگر علمی بودن را اینگونه به تنهایی مدنظر قرار دهیم، حداقل به اندازه‌ی دگماهای دینی خطرناک خواهد بود.

در اینجا در صدد بحث درباره‌ی فلسفه نمی‌باشیم؛ یعنی روح بر ماده مقدم است یا بالعکس و یا به سوالات فلسفی همچون اندیشه، ماده را تعیین می‌کند و یا ماده، اندیشه را؟ جواب نمی‌دهیم. علم هر چند پیشرفت کرده است، اما هنوز هم جواب کامل آنها را پیدا نکرده است. پیشرفتهای اخیر در علوم فیزیک، زیست‌شناسی و حتی روانشناسی نشان می‌دهند که این سوالات، ساده و معمولی نیستند.

حتی درباره‌ی اینکه ذرات ماده، موجوداتی دارای احساس هستند، بحث صورت می‌پذیرد. چنان به نظر می‌رسد که از یک نقطه به بعد تبدیل ماده - انرژی، همچنین ترکیب روح - ماده حذف می‌شود. کدام یک از آنها بر دیگری مقدم است؟ اگر عمیقتر به مسئله بنگریم، در واقع متافیزیک و یا ماوراء روح - که به آن خدا نیز گفته می‌شود - موضوعی است که بی‌نهایت خارج از ظرفیت حافظه‌ی انسان است. یعنی در انسان نسبیّت یعنی محدودیتی قابل توجه وجود دارد؛ می‌توان گفت هر چند که انسان خود را به جای خدا به حساب آورد، اما چنین نمی‌شود و اگر هم باشد

نمی‌تواند خود را از اطاعت از قوانین دیالکتیک رها سازد. تاثیرپذیری پیشرفت فکری از مادیات، مهم است زیرا زندگی را تعیین می‌کند.

در عین حال، به اندازه ماده‌گرایی، توجه بیش از حد به روحیات نیز باعث رسیدن به بن‌بست می‌گردد.

این اساس‌ترین مشکل عصر ما است. ظاهراً این، مشکل انسان نخستین و انسان کنونی نیز بوده است. نزد انسان اولیه اصطلاحات، نیروها، اندیشه و پرستش‌های شگفت‌انگیزی وجود داشت. این تا حدودی تحلیل گردید. اما هنوز خطراتی شبیه به گذشته وجود دارد که بدنبال راه‌حل‌های علمی آن هستند. تفاوت‌های اندکی میان آنها وجود دارد و شاید مشکلات کنونی از مشکلات دهها هزار سال قبل انسانیت بسیار سنگین‌تر باشد. در واقع امکان بررسی بیشتر در این باره وجود دارد. حتی می‌توان جنبه‌ی فکری انسان با ماده و طبیعت را به صورت متداخل در نظر گرفت. اما این خارج از حوصله‌ی بحث ماست. در اینجا ضرورت بحث بیشتر درباره‌ی فلسفه وجود ندارد، اما واضح است که بدون مرتبط ساختن آن با فلسفه، نمی‌توانیم آنرا در نظر بگیریم.

**ایدئولوژی و معنویت، هم برای اولین انسان
و هم برای آخرین انسان لازم است**

هیچ کس عدم برخورداری PKK از یک پایه‌ی نیرومند ایدئولوژیکی را تصور نکند. بالعکس، دارای یک پایه‌ی ایدئولوژیکی بسیار پیشرفته می‌باشد. هم چنانکه مشاهده می‌شود شباهتی با رئال سوسیالیسم و با این و یا آن ایدئولوژی ندارد. در نزد ما یک برخورد ایدئولوژیکی‌ای که باعث تداوم پیشرفت دینامیکی می‌شود، وجود دارد. اما نباید تنها به ذکر پیشرفت ایدئولوژی بسنده نمود. اگر پیوندتان را با ایدئولوژی بگسلانید، به حیوان تبدیل می‌شوید.

اساساً اکنون اصلی‌ترین عاملی که مانع از خود کنترلی شما می‌گردد، از نبود یک زمینه‌ی کامل ایدئولوژیکی ناشی می‌گردد. در گذشته گفته می‌شد که بی‌دین و اخلاق هستید. انسان بی‌اخلاق، خطر ساز و انسان بی‌دین بسیار خطرناک بود که جامعه هر دو را نفرین کرده و آنان را شدیداً مجازات می‌کرد. اکنون ایدئولوژی جای تمام این اصطلاحات را گرفته است. بویژه در نزد ما، ایدئولوژی، شرطی غیرقابل اغماض است. از ایدئولوژی ماتریالیسم خشن و یا از نحوه اجرای رئال سوسیالیسم به این یا آن شکل، بحث نمی‌کنم. از یک نیاز بسیار ضروری، نیاز به ایدئولوژی، بحث می‌کنم. به‌ویژه این نه تنها حالا و یا به سبب PKK بی‌بودنتان مورد نیاز است، بلکه همواره مورد نیاز است، برای انسان اولیه و هم برای انسان کنونی مورد نیاز است. اما در طول اعصار تفاوت‌هایی به خود می‌بیند.

اگر امروز به عنوان یک خلق، در وضعیتی قرار داریم که بیش از همه خود را مورد نفرین قرار داده و از خود می‌گریزیم، از محرومیت ما از این ایدئولوژی، یعنی از واقعیت مادی خود، اندیشه و ارزشهای معنویمان سرچشمه می‌گیرد. اگر خلقی که قادر به ایجاد ارتباط بین نیروی اندیشه و معنویات با واقعیت مادی می‌بودیم، مطمئناً وضعیت کنونی پیش نمی‌آمد. این وضعیت را می‌توان با توضیحی چون "در طول تاریخ استعمارگری، خلقمان را به این یا آن نحو از نیروی معنوی و ایدئولوژی گسلانده‌اند" ارائه داد. اما آنچه اهمیت دارد، پیدایش این وضعیت است.

به جای گفته‌ی "خلقمان جاهل و بدون فکر است" که همگان مکرراً آنرا بیان می‌دارند، به طور کلی چنین می‌گوییم: "خلقمان بدون ایدئولوژی، بدون معنویات است و به سبب اینکه از این اصطلاحات اساسی گسسته، به سطح حیوانی رسانده شده و تا آن اندازه که بخواهند، استثمار شده، بر آن سوار شده و کشته می‌شود. در مقابل این وضعیت هیچ اعتراضی نمی‌کند، اگر هم اعتراضی بکند، کسی او را جدی نمی‌گیرد."

به وضعیت من بنگرید. اگر قادر شده‌ام به صدایی رسا تبدیل شوم، دلیل اساسی آن پیشرفت دادن خود از لحاظ ایدئولوژیکی می‌باشد. اگر دقت شود من در واقع با اسلحه کاری انجام نداده‌ام، با پول هم کاری انجام نداده‌ام. شیوه‌ی کار من با ایدئولوژی می‌باشد.

به سبب اینکه من متناسب با واقعیت مادیان دارای یک نیروی عظیم فکری هستم، و نیز قدرت آفرینش فکر و عمل به آن را دارم، به انفجاری عظیم تبدیل شده‌ام. چرا تا این حد می‌توانم تاثیر گذار باشم؟ زیرا فقدان معنویت و ایدئولوژی در جامعه‌ی کرد را در شخص خود تحلیل کرده و به دلیل آنکه سطح عملکرد خود را با شرایط مادی خود سازگار ساخته‌ام، اکنون در حد یک معجزه‌گر مورد ارزیابی قرار می‌گیرم. اساساً خصلت هر ظهور تاریخی به این خصوص بستگی دارد.

شرایط مادی اعراب شبه جزیره عربستان را قبل از ظهور اسلام و شرایط مادی اروپا قبل از انقلاب فرانسه، حتی شرایط مادی روسیه قبل از انقلاب اکتبر را در نظر بگیریم - به دلیل اینکه اینها انقلابهای شناخته شده هستند به آنها اشاره می‌کنم - مشاهده می‌کنیم که فاصله بسیاری با ایدئولوژی و معنویت وجود دارد و یا حکومتهایی که منافع همگان را فدای منافع قشری بسیار محدود می‌کنند (به سبب آن به معنای وجود جهالت و بی‌معنویی) وجود دارد. به آن، شیوه‌ی اداره‌ی دیکتاتوری و ظلم هم می‌تواند گفته شود. در این اوضاع برخی‌ها ظاهر گشته و پیشاهنگی

ایدئولوژی و معنویت افراد گسسته از ایدئولوژی و معنویت را بر عهده می‌گیرند و هر چند آنان، فرد و یا افرادی محدود هم باشند، در مدت کوتاهی به یک انفجار عظیم اجتماعی تبدیل می‌شود؛ نام آن هم انقلاب است.

عظمت حضرت محمد به چه چیزی بستگی دارد؟ به جوابگویی او با فکری پیشرفته و معنوی عظیم در مرحله‌ای که شرایط بسیار خشن و ابتدایی اجتماعی وجود داشت، مرتبط می‌شود. با جمع‌آوری مانده‌های دینی - در آن روزگار افکار با واژه‌های دینی بیان می‌گردید - و یکی ساختن آن با قرآن، به شکل پیشرفته‌تری آنها را ارائه می‌دهد. بدین شکل یک انفجار عظیم اسلامی روی می‌دهد. شرایط مادی آن زمان اعراب بسیار عقب‌مانده بوده و با فکر نیز بیگانه بودند. بدین شیوه انسانیت به سهولت در راه منافعی پیش پا افتاده فدا می‌گردید. به علاوه اوضاع لعنتی مشابه بسیاری وجود داشت. ظهور محمد، چاره این اوضاع را می‌یابد.

در جریان انقلاب فرانسه نیز، پرولتار شدن و معلق بودن آریستوکراتی به ابعاد غیر قابل تحمل رسیده بودند. یک طرف از بالا در وضعیتی حیوانی و دیگری از پایین در همان وضعیت به سر می‌برد، البته که در این حالت باید بوسیله یک ظهور ایدئولوژیک - معنوی عظیم جواب داده می‌شد. این در حالی است که فلاسفه‌ی آن دوران جزو بزرگترین متفکران و جزو بزرگان اخلاق بودند. نتیجه‌ی آن انقلاب فرانسه بود.

در انقلاب روسیه نیز چنین وضعیتی تداوم می‌یابد. در روسیه‌ی قبل از انقلاب یک وضعیت حیوانی شدیدتر و عقب‌مانده‌تر، هم در بالا هم در پایین در مقابله وجود داشت. در مقابل با این اوضاع از طریق برخوردی بسیار رادیکال سوسیالیستی و با اندیشه و معنویت آن جواب داده می‌شود. این نیز انقلابی عظیم می‌گردد.

اوضاع عینی کردستان نیز تا حدودی با آن شباهت دارد. رژیم کاملاً حیوانی وجود دارد. از طریق مدیریتی حیوان گونه از بالا، آنانکه در پایین قرار دارند به حیوان

تبدیل می‌شوند. ما این اوضاع را مشاهده نمودیم و در صدد تشخیص نحوه‌ی رفع آن، با فکر و معنویت برآمدیم. در نتیجه‌ی آن نیز انفجاری عظیم که آنرا انقلاب کردستان می‌نامیم، روی داد. در غیر این صورت قدرتمان را از کجا اخذ نموده‌ایم؟ ما بر ثروت، عادات کهنه‌ی اجتماعی و حتی بر اشکال سازماندهی شده‌ی طبقات اجتماعی نیز تکیه نکردیم. بر عکس، تمام آنها را کاملاً متلاشی نمودیم. زیرا تمام آنها به انحطاط کشانده شده بودند. آنچه ما ارائه دادیم، ارزیابی واقع‌بینانه‌ی خود و طرح مناسبترین فکر و معنویت برای رهایی از آنها می‌باشد.

نمی‌توان این موضوع را ساده پندارید. زیرا واقعیت شما آشکار است. من به همین دلیل برخورد نا کافی معنوی و فکریتان را درباره‌ی زندگی خاطر نشان می‌شوم. هنوز هم نیروی اندیشه و معنویاتتان حتی برای رهایی خودتان کافی نمی‌باشد. خود را از وضعیتی زبوانه رهایی نمی‌بخشید. کدام یک از شماها دارای معنویت برتر هستید و فکرش جوابگوی شرایط مادی وی می‌باشد؟ به دلیل اینکه فاقد این هستید، به شما می‌گویم: غافلان و بی‌پرنسیب‌ها. به دلیل آنکه شما به تحلیل و به ویژه به تحلیل رهبری دست نیافته‌اید، به وضعیتی عقب‌مانده و حتی به حالت یک PKK یی جعلی در می‌آیید. از این رو، پیشرفت نمی‌کنید زیرا پیشرفت قوانینی خاص دارد.

بنابر این، به طور کلی اندیشه و به ویژه شکل ایدئولوژیکی آن موضوع بحث می‌باشد. یعنی رابطه‌ای بین فکر و ایدئولوژی می‌تواند ایجاد گردد.

اندیشه؛ تصورات و افکار کلی می‌باشد

ایدئولوژی افکاری است منطبق با شرایط مادی یک جامعه و منافی که برای آن جامعه در نظر گرفته شده و حتی افکاری فرموله شده است.

برخوردهای محافظه کارانه و یا برخوردهای مبنی بر پیشرفت و یا پسرفت در واقعیت یک جامعه، بیانگر طرز فکر آن جامعه می‌باشد. ایدئولوژی‌هایی پیشرفته و یا

ارتجاعی وجود دارند. آنانکه خواستار دگرگونی و ایجاد تغییرات هستند، وجود دارند. ایدئولوژیها به وضعیت عینی جوامع بستگی دارد.

در طول تاریخ نیز، پیشرفت ایدئولوژیها وجود داشته است. ایدئولوژیهای دینی در این و یا آن جامعه و در سطوحی مختلف پیشرفت می کنند. این وضعیت ادامه می یابد. به علاوه، ایدئولوژیهای عمده فلسفی نیز وجود دارند.

باید در اینجا طبقه بندی ایدئولوژیها را درک کنیم. فلسفه از دین ریشه گرفته و یا پس از مراحل مشخص از پیشرفت دین در مقابلمان هویدا می گردد. یعنی فلسفه نیز حداقل به اندازهی دین دارای تاریخ می باشد.

وجه تفاوت فلسفه، قرابت آن با علم است

فلسفه نمی گوید که "الله وجود دارد و چنین می فرماید"، به جای آن طبیعت وجود دارد و چنین است" را توضیح می دهد. یعنی فلسفه جدا از برخی دگماها، مطابق با واقعیت طبیعت، فکر را توسعه می بخشد. جوانب مشابه بسیاری با دین دارد. با همدیگر ترکیب شده اند. اما تفاوتهایی نیز با همدیگر دارند. فلسفه تا حدودی در صدد ارزیابی واقعیت طبیعت است. در حالیکه دین کاملاً - منظور از کامل، طبیعت را هرگز در نظر نمی گیرد - بر معیارهای ماوراء طبیعه تکیه می کند. دین می گوید: "این خدا و یا فرمودهی خداست" و در صدد نظام بخشیدن به طبیعت و زندگی مادی است. نباید فراموش کرد که این نیز نوعی اندیشه است. همواره شیئی در ماوراء طبیعه، نه به سبب آنکه خداست، بلکه اندیشه ای است که جنبه ای معنوی آن غالب بوده و به اندیشه ای ثابت، نیرو می بخشد.

فکر خدا چگونه و کی پدید آمد؟

این فکر از مراحل تکاملی متعددی عبور کرده و هنوز هم کاملاً چه چیزی را با اصطلاح خدا مورد هدف قرار می‌دهند، درک نشده است. حتی در نزد انیشتین که علم را بیش از همه توسعه بخشید، نیز فکر خدا وجود داشت. در نزد انسانی که هر نیروی ابتدایی طبیعت را همانند خدا می‌داند نیز فکر خدا وجود دارد. اما تفاوت‌هایی میان این دو وجود دارد. حتی علم نیز از تعریفی چون نیروی اداره کننده طبیعت و یا قوانین طبیعت بحث می‌کند. هدف من چنین است که هنوز اصطلاح الله - خدا در حال پیشرفت است و یا روند تحول آن متوقف نمی‌شود. اما هر شیئی را مرتبط با این فکر در نظر گرفته و بیان پیشرفت آن بدین شیوه، چندان ممکن نیست. در اینجا فلسفه به میان می‌آید. فلسفه تا حدودی به علم نزدیکتر است و در صدد تعیین اصول پیشرفت طبیعی می‌باشد.

چنانکه می‌دانیم جریانهای فلسفی متعددی وجود دارند؛ جریانهای ایده‌آلیستی، ماتریالیستی و شیوه‌ها و متدهای مورد استفاده‌ی آنان و غیره. از یک طرف کسانی که در صدد توضیح مسائل با برخورد متافیزیکی و از طرف دیگر کسانی که از طریق برخورد ماتریالیستی در صدد توضیح مسائل هستند، وجود دارند. در حالیکه دیالکتیک به فلسفه‌ی ماتریالیسم نزدیکتر است، متافیزیک با فلسفه‌ی ایده‌آلیسم قرابت دارد.

این موضوع را در اینجا بیشتر مورد بررسی قرار نمی‌دهیم. اما کمابیش همه‌ی آنان با توسعه‌ی اجتماعی ارتباط دارند. در مراحل اولیه و کنونی تاریخ انسان نیز وجود دارند. آنچه مهم است، مدنظر قرار دادن نقش دین و فلسفه در روند رشد انسان و درک مفهوم آن می‌باشد. یعنی اکنون شما مطابق دین یا فلسفه فکر می‌کنید. واضح است که در اینجا کاتاگوری دیگر، تفکر علمی است. تفکر علمی نسبت به تفکر

دینی یا فلسفی، زندگی مادی را به صورت عینی تر بیان می‌دارد. یعنی ادعایی چون "۴=۲×۲" دارد؛ دارای چنین کیفیتی است. نامش با آن تناسب دارد. تمایلاتی درباره‌ی بکارگیری تفکر علمی در علوم اجتماعی، حتی در زمینه‌ی روانشناسی نیز همانند علوم فیزیک، شیمی و زیست‌شناسی وجود دارد.

تفاوت تفکر علمی با سایر اشکال تفکر در چیست؟

تفکر علمی در مقایسه با سایر اشکال تفکر بهتر می‌تواند عرصه‌ای از کیهان، طبیعت و جامعه را شناسایی کند. می‌تواند چرایی و نتایج آن را بیان دارد. آشکار است که این به انسان، نوعی نیرو بخشیده است. فکر کردن بر مبنای علم اکنون اساسی بوده و انسان با آن در حال پیشرفت است. اما دین نیز در طول تاریخ انسان را پیشرفت داده و او را سر پا نگه داشته است. فلسفه نیز همان نقش را بازی نموده و می‌نماید. اکنون تنها در علم پیشرفت به چشم می‌خورد. علم در گذشته نیز هنگام آغاز فعالیت انسان وجود داشته است. یعنی علم در زمانی که شکار و برخی فعالیت‌های زراعی را توسعه بخشیده، وجود داشت. جنبه‌ی علمی این فعالیتها چیست؟ "اگر من اینچنین به صید حمله ببرم و یا این کار را بکنم، آنرا خواهم زد"، این برخوردی علمی است. یا "اگر این کشتزار را چنین بکارم، در مقابل، چنین محصولی را برداشت خواهم زد"، این برخورد نیز تفکر علمی است که گذشته‌ای معادل تاریخ انسانیت دارد. یعنی تفکر علمی تنها مختص به روزگار ما نیست. اما در روزگار ما بسیار سیستماتیک بوده و در بسیاری از عرصه‌ها بسیار توسعه یافته است.

در حالی که دین در اوایل تاریخ انسانیت دارای جایگاه مهمتری بود، امروزه چنان به نظر می‌رسد که تا اندازه‌ای نقش آن محدود شده است. همچنین در حالی که فلسفه در قرون اولیه و وسطی و حتی در اوایل عصر سرمایه‌داری به طور غالب تداوم می‌یافت، اکنون به درجه‌ی دوم اهمیت تقلیل یافته و یا چنان به نظر می‌رسد. علم نیز در اوایل محدود بود اما اکنون هر چیز مطابق با آن اندیشیده می‌شود. این نیز مسئله‌ای مهم می‌باشد.

امروزه موضوع علم، به ویژه تکنولوژی منتج از آن، انسانیت را با چه خطراتی مواجه می‌سازد؟ مورد بحث قرار گرفته است. امروزه تکنولوژی‌ای که علم آنرا به وجود آورده حداقل به اندازه‌ی دگماهای دینی و همچنین به اندازه‌ی برخی از جریانهای فلسفی، جامعه‌ی انسانی را تهدید می‌کند. حتی می‌توان گفت که در آینده‌ای نزدیک، تکنیک متکی بر علم می‌تواند نسل انسان را از بین ببرد. اگر تدابیر آن اتخاذ نگردد، تکنیک می‌تواند هیولاهایی انسان‌خوار بیافریند. این در حالی است که نیروی اتم خود یک هیولاست. هیولایی که امروزه طبیعت را کاملاً تخریب می‌سازد، تکنیک است.

در گذشته نیز هیولاهایی وجود داشتند. اما انسانها می‌توانستند خود را در مقابل آنها محافظت نمایند. انسانی که در اعصار اولیه و دوران نخستین می‌توانست از خود محافظت نماید، اکنون قادر به محافظت از خود در برابر هیولاهای تکنیک نمی‌باشد. حتی احتمال اینکه جانورهای تکنیکی در چند قرن آینده خطرناکتر باشند، وجود دارد. البته انسان در اینجا باید نحوه‌ی محافظت از خویش را بداند.

عموماً انسانها عصری را که در آن زندگی می‌کنند را به عنوان آخرین عصر ارزیابی می‌کنند. هر چند همیشه اینچنین به نظر برسد اما در واقع چنین نیست. دگرگونی اهمیت اساسی دارد. بله، دگرگونی جزو شروط اساسی دیالکتیک است. اما باید این را نیز به طور صحیح ارزیابی نمود. دگرگونی به معنای عدم در نظر گرفتن آنچه به وجود می‌آید، نیست. هر مرحله دارای سطحی اساسی از پیشرفت و ارزش است. در صورتیکه آنها در نظر گرفته شوند، دگرگونی معنا می‌یابد. بر عکس، اگر بگوییم که هر چیز دگرگون می‌شود، یک وراج خواهی شد. فکر می‌کنم که در نزد ما نیز دگرگونی تا حدودی به صورت بلوف‌زنی درک می‌گردد، برای درک دگرگونی لازم است آنچه پایدار می‌ماند را در نظر گرفت. ارزشهایی که در طول تاریخ بشریت ثابت و غیر قابل تغییرند، وجود دارند. اما ارزشهایی وجود دارند که باید دگرگون شوند. باید دارای یک چنین طرز تفکر فلسفی درباره‌ی دگرگونی باشیم.

به‌طور خلاصه موضوعاتی که باید به آن اهمیت داد، چنین‌اند: اندیشه و ایدئولوژیها در جریان توسعه‌ی انسان، که به صورت سحر، جادو، دین و یا فلسفه و علم بیان می‌شوند، مطمئناً با زندگی در هم آمیخته‌اند. اگر این نظام‌ها وجود نداشته باشند، زندگی ادامه نمی‌یابد.

انسان به فراخور قوه‌ی تخیل و فلسفی و علمی ساختن خویش، انسان است

اما از کجا به کجا بدان اهمیت می‌دهد. از کجا تا به کجا را مبنا قرار می‌دهد. در کجا دچار دگرگونی و تغییر می‌گردد. در کجا و تا چه اندازه و به کدام شکل به ایدئولوژی احتیاج وجود دارد. در کجا و تا چه اندازه به نظم، تحقق، معنویت و اخلاق آن نیاز وجود دارد؟ اگر در مورد جامعه‌ای اینها به طور صحیح تشخیص داده شوند، آن جامعه سالم و آزاد می‌باشد. آن جامعه قادر به ادامه‌ی حیات می‌باشد. اما اگر جامعه قادر به این امر نبوده و مسئله‌ی ایدئولوژی و معنویت خود را چاره‌یابی نکند، آن جامعه انحطاط می‌یابد. حاکمیتش را از دست داده و متلاشی و منهدم خواهد شد.

جامعه‌ی کنونی کرد نیز تا حدودی گویای یک جامعه‌ی منحل و پراکنده است. جامعه‌ی کرد، جامعه‌ای منهدم و از آن بدتر رودرروی پراکندگی قرار دارد. زیرا واقعیت اجتماعی آن، بیانگر ساختار متلاشی شده ایدئولوژی و معنویت است. درست در همین نقطه، PKK چیست؟

PKK قبل از هر چیز جنبش بازیابی ایدئولوژی و معنویت خلقی است که ایدئولوژی و معنویت خویش را از دست داده است. این موضوع را بایستی به خوبی درک نمود، زیرا دارای مفهومی کلیدی است. اما هنگامیکه به رابطه‌ی شما با اجتماعی بودن نگاه می‌کنم و درصدد درک هدف شما از تغییرات هستم، وضعیت شما را به روستائیان قدیمی که چوبدستی خویش را بلند کرده و خواستار دگرگونی هستند، تشبیه می‌کنم. جایگزینی اسلحه به جای چوبدستی، از لحاظ تکنیکی تفاوت به

وجود می آورد، اما در طرز تفکر تان تفاوتی وجود ندارد؛ روستایی هم چوبدستی اش را بلند کرده و می گوید: "مردک می زنمت برو از جلوی چشمم گم شو". اما در نهایت همانند "حمله ی دن کیشوت" به آسیاب بادی بدون نتیجه خواهد ماند. فراموش نکنید که در دست گرفتن اسلحه توسط اکثریت شما به این می ماند. حتی از آن هم خطرناک تر است. زیرا اگر با اسلحه ادای دن کیشوت را درآوری، بسیار زیان می بینی. اساساً این را هولناک دیده و خواستار جلوگیری از آن هستیم. اکنون خارج ساختن شما از وضعیت دن کیشوتهای مسلح جزو یکی از وظایف اساسی ما به حساب می آید.

چگونه می توانیم از آن جلوگیری کنیم؟ همانطور که به آن اشاره کردم، پیش از هر چیز با خلق نیروی فکری و ایدئولوژیکی ای که باعث جلوگیری از پراکندگی و انحطاط اجتماعی ما شده و همچنین با نشان دادن معنویتی که آن نیرو را با اراده ای برتر همراه با پایبندی به زندگی و با متحقق ساختن آن، می توانیم از این روند جلوگیری به عمل آوریم. بدان احتیاج داریم. به علاوه من چاره ای غیر از آن را نمی بینم.

اکثر ایدئولوژیها دارای ادعایی هستند. به عنوان مثال ایدئولوژیهای مدرنی که مرتبط با پیشرفتهای معاصر پدید آمده اند، وجود دارند. اینها کدامهایند؟ ملی گرایی و اشکال آن که می توانیم آن را ایدئولوژیهای مرتبط با واقعیت بورژوازی بنامیم. ایدئولوژیهای همچون لیبرالیسم، دولت گرایی و جریانهای انبوه گرای مشابه این و یا آن جریان وجود دارند. اما اساسی ترین ویژگی ما بین آنها می تواند ملی گرایی باشد. ایدئولوژیهای قبلی به دلیل محدود بودن رابطه ی آنان با اجتماعی بودن، از سطح ملی عقب مانده تر بوده و بیشتر، جوامع عشیره ای و جماعتها را مبنای قرار می دادند. جماعتهایی به شکل خانواده تشکیل شده بودند. حتی ایدئولوژیهای خدایی و مکاتب فلسفی نیز، منافع محدود گروهی را مبنای قرار می دادند و در اساس، ایدئولوژی آنان بود و از آن تمام جامعه نبود.

شکل‌گیری طبقه‌ی بورژوا، گامی پیشرفته‌تر است. حتی برای خودملتی را در نظر می‌گیرد. این نیز در واقعیت ایدئولوژی ملی‌گرایی آشکار می‌گردد. ایدئولوژی ملی‌گرایی چیست؟ بورژوازی جامعه‌ای را تعالی می‌بخشد، ملتی از این جامعه را تعالی می‌بخشد. بودن ملت اجباری است. زیرا بورژوازی به دولت ملی، فرهنگ و سرزمین ملی احتیاج دارد. در این راستا یک تفکر عظیم دولت ملی، یک اندیشه‌ی عظیم فرهنگ ملی، تفکر اقتصاد ملی، احزاب و سایر ابعاد متعدد ملی پیشرفت می‌یابند. این هم یک ملی‌گرایی قابل توجه است. اما به دلایلی مختلف به سوی فاشیسم رو می‌نهد. هیتلر نماینده‌ی شدیدترین ملی‌گرایی شوونیستی است، او می‌گوید "نژاد آلمان برترین است و سایر نژادها همگی پستند". خطرناکترین نقطه‌ی اساسی‌ای که پیشرفت ایدئولوژیکی بورژوازی به آن رسیده است، همین می‌باشد.

البته که نمی‌توان ارتباط ایدئولوژیها با اجتماعی بودن و طبقات اجتماعی را نادیده گرفت؛ عموماً با انسان در ارتباط‌اند. اما ایدئولوژیها به ویژه با جامعه‌ی انسان یعنی با پیشرفت طبقات (شکل‌گیری طبقات) ارتباط دارند. امکان نادیده گرفتن ارتباط بسیاری از ایدئولوژیها عموماً با جامعه و به ویژه با طبقات وجود ندارد. بورژوازی نیز دارای یک چنین سیر پیشرفت ایدئولوژیکی می‌باشد و حالا هم پیشرفت آن با سرعت تمام ادامه می‌یابد. لیبرالیسم و دولت‌گرایی نیز شکل دیگری از ملی‌گرایی هستند.

در مقابل آن، برای شکل‌دهی به ایدئولوژی‌ای هماهنگ با برادر دوقلوی بورژوازی، یعنی طبقه‌ی زحمت‌کش یا پرولتاریا که همراه آن در تاریخ به طور وسیع ظهور یافته، تلاش می‌شود. همچنانکه می‌دانیم به آن ایدئولوژی سوسیالیسم گفته می‌شود. ریشه‌ی ایدئولوژی سوسیالیسم نیز به گذشته‌ها برمی‌گردد. در طول تاریخ، چنانچه ملی‌گرایی به آریستوکراتی و حتی به طبقه‌ی صاحب‌بردگان تکیه کند، می‌توان ریشه‌ی سوسیالیسم را نیز به ستم‌دیده‌ترین‌ها، پلها و سرف‌ها تکیه داد. تجربه‌ی سوسیالیستی پلها با شورش اسپارتاکوس وجود دارد، سرف‌ها نیز در قرون

وسطی کمونهای متعدد اجتماعی را تشکیل دادند. اما پیشرفت خود را در قرون ۱۹ در مرحله‌ای که می‌توان آنرا مرحله‌ی سوسیالیسم علمی نیز تعبیر نمود، کسب نمود.

یعنی هر عصر، سوسیالیسمی مطابق با خود دارد. به عنوان مثال [شخصیت] حضرت علی و علوی‌گری، در اسلام به طور عمومی تا حدودی بیانگر سوسیالیسم اسلام است. در قرون وسطی هر دینی، شکل مختص به خود از سوسیالیسم را دارا بود. حتی این در قرون اولیه نیز وجود داشت. همچنین سوسیالیسم علمی که عموماً با ایدئولوژی علمی ظهور یافته در عصر سرمایه‌داری ارتباط دارد، وجود دارد. برای جدا ساختن آن از سایر سوسیالیسمها، بدان سوسیالیسم علمی گفته می‌شود.

چرا علمی؟ اساساً قرن ۱۹، یک قرن علمی است و علم در تمام عرصه‌ها خود را ابراز نمود. این پیشرفت بر علوم اجتماعی نیز تاثیر می‌گذارد. یا به عبارتی سوسیالیسم بعنوان جوهر علوم اجتماعی ظاهر می‌گردد. بنابراین سوسیالیسم علمی و یا نسبت علمی بودن به سوسیالیسم اطلاق می‌گردد. این اسم هم چندان اهمیتی ندارد. سوسیالیسم در تاریخ ایدئولوژیها، دارای ادعای علمی‌ترین آنهاست

این هم دلایلی دارد و اساسی‌ترین دلیل آن پایبندی به طبقه‌ی زحمتکش است. طبقات حاکم مجبورند دروغ‌گو و غیر واقع‌بین باشند. اما طبقه‌ی زحمتکش مجبور است که واقع بین یعنی علمی باشد. زیرا نیازی به دروغ و استثمار دیگران ندارد. به همین دلیل، طبقه‌ی زحمتکش برای علمی بودن مستعد است. این از لحاظ نسبی نیز چنین است. انسان به طور اساسی همواره نیازمند اتوپهاست. اما اتوپها غرایز نیستند. این درحالی است که نمی‌توان ویژگی اتوپیکی سوسیالیسم را در نظر نگرفت. در واقع تمام ایدئولوژیها، اتوپیايند، سوسیالیزم نیز اجباراً باید این چنین اتوپیایی باشد. رئال سوسیالیسم خواستار سپری کردن این و درصدد به پیش بردن سوسیالیسمی عاری از اتوپیا و معنویت بود. اما نتیجه‌ی آن شکست بود. این را می‌توان به عنوان شکلی

منحرف از جوهر ایدئولوژی سوسیالیسم در نظر گرفت. همانند هر انحرافی، ناموفق بودن آن اجتناب ناپذیر بود.

مراحل رکود اساسی در تاریخ ایدئولوژی سوسیالیسم

اکنون باید به سؤالاتی چون آیا به یک ایدئولوژی علمی نیاز وجود دارد و یا آیا ایدئولوژیها اجباراً باید علمی باشند؟ جواب بدهیم. اندیشه‌ی انسان بتدریج حالت

علمی پیدا می‌کند. به عبارتی همچنانکه در علوم فیزیک، شیمی و یا سایر رشته‌ها یک رشد نسبی علمی بودن وجود داشته باشد، یک رشد نسبی علمی بودن در علوم اجتماعی نیز وجود دارد. اما همچنانکه علم درباره‌ی قوانین اساسی طبیعت کاملاً خود را به توضیح صددرصد نرسانده است، علوم اجتماعی نیز بسیار نسبی هستند. اینکه کاملاً حالت علمی پیدا کند، ممکن نیست. زیرا خود جامعه دارای ویژگی خیالی است، روح و تصور است. گنجاندن آن در یک فرمول قطعی و به صورت صددرصد ممکن نیست. عموماً خود انسان موجودی نیست که به طور کاملاً علمی به تولید بپردازد. اگر خواسته شود که چنین انسانی در نظر گرفته شود، به یک فاشیسم خالق نژاد خالص آلمان منتهی می‌شود که این نیز خطرناکترین وضعیت است. حتی این در سوسیالیسم نیز تا حدودی به کار گرفته شد که موجب شکست گردید.

فاشیسم یک ایدئولوژی کم عمر بورژوازی بود. رئال سوسیالیسم نیز به دلیل اینکه یک انحراف سوسیالیستی بود، فرو پاشید. در رئال سوسیالیسم خواستار آفرینش جامعه و فردی بدون روح و ماشین وار بودند.

می‌توان سوسیالیسم را در سطح اصطلاح به صورت روش تعیین آزادترین نوع روابط اجتماعی انسان تعریف نمود. سوسیالیسم مخالف گسستگی از واقعیت اجتماعی، طبقه‌ی مافوق آن، سرکوبگر، استثمارگر و می‌باشد. اما هنگامیکه می‌گوییم "این چنین باشیم"، اگر منظورمان این است که همگان باید در جامعه به صورت دندانه‌های شانه همسان باشند، به معنای انکار روند طبیعی پیشرفت است. زیرا هیچ کدام از پیشرفتهای طبیعی چنین نیستند. به همین سبب مشارکت آزادانه صحیح‌ترین آنهاست.

باید مشارکت اجتماعی مطابق با استعداد و تلاش باشد

اساساً سوسیالیسم نیز چنین تعریف می‌شود. به جای آن، مشارکت بورکراتیک، مشارکت بر اساس اوامر و یا مشارکتی از پیش تعیین شده و قطعیت یافته، با طبیعت انسان سازگار نیست. عدم سازگاری آن در شکست رئال سوسیالیسم مشاهده می‌شود.

در دوران برده‌داری و فئودالیسم یک فرد خود را در ورای جامعه و به جای خدا می‌گذاشت. اکنون خود را به جای کارفرما می‌گذارد. چگونه که آن خدایان از بین رفتند، کارفرمایان نیز از بین می‌روند. اما اگر در سوسیالیسم انسان به ماشین تبدیل شود، این یک انحراف است. آزادی نیست.

عموماً اندیشه‌ی سوسیالیستی زحمت‌کشان و تفکرات آزادی و برابری آنان در قرن ۱۹ توسط مارکس و انگلس توسعه یافته و به یک توضیح علمی ارتقا داده شد. این بیان علمی سوسیالیسمی که مارکس و انگلس آنرا پیشرفت دادند، دال بر خدمات آنان بوده و دستاوردهایی دارد. آنان اتویای سوسیالیسم و اصول آنرا به ویژه از لحاظ ایدئولوژیکی به سطح توضیح علمی رسانده‌اند. در این میان زمینه‌های نیرومندی که از آن بهره گرفتند؛ فلسفه‌ی فرانسه، اقتصاد سیاسی انگلستان و ماتریالیسم تاریخی آلمان بودند. یعنی در مورد تمام اینها به نظر پرداخته و در نهایت به یک توضیح علمی دست می‌یابند. برای اینکه سوسیالیسم خود را از سایرین متمایز بسازند، اسم آنرا سوسیالیسم علمی می‌گذارند. این مرحله‌ای مهم است و نمی‌توان آنرا کوچک انگاشت.

از یک طرف در حالی که ایدئولوژی سوسیالیسم را اختصاصی‌تر و علمی‌تر می‌ساختند، از طرف دیگر درصدد ارگانیزه کردن آن برآمدند. اولین انترناسیونالیسم کمونیست (لیگای کمونیست) را پایه‌گذاری نمودند. اینها به سندیکاهای کارگری منتهی شده که برای آنان سازمان و بینش کسب می‌کنند. اما [سوسیالیسم] کاملاً به اقتدار نرسید. کمون پاریس یک آزمایش بود که به موفقیت کامل دست نیافت.

سوسیالیسم لنین با سیاسی شدن، تمام اینها را گامی به پیش می‌برد. مرحله‌ای پیشرفته از سیاست - عمل در انقلاب سوسیالیستی که می‌توان آنرا انقلاب بلشویک تحت رهبری لنین نامید، وجود دارد.

مهمترین خدمت لنین به سوسیالیسم، سیاسی نمودن آن می‌باشد

او جهشی عظیم از ایدئولوژی به سیاست انجام داد. همچنانکه می‌دانیم لنین درباره‌ی انقلاب دارای یک نظریه می‌باشد. در تئوری انقلاب امپریالیسم به "گست از ضعیفترین حلقه" اشاره می‌کند. همچنین درباره‌ی حزب پیشرو، تاکتیک مبارزاتی قیام و نیز درباره‌ی گریلا (چریک) دارای نظریاتی می‌باشد. به علاوه، نظریه‌ی "دیکتاتوری پرولتاریا" از اوست. اینها را هم به صورت اصطلاحات در می‌آورد و برنامه آنها را تنظیم کرده و هم با پیشاهنگی حزب آنها را سازماندهی می‌کرد. حتی اینرا به صورت دولت در آورد. در مراحل بعدی - به ویژه در دوره‌ی استالین و بعدها - آنها به صورت دولت، توسعه بخشیدند. آنچه را استالین تحت نام سوسیالیسم انجام داد، توسعه‌ی دولت بود. این وضعیت آنچنان توسعه داده شد و یا تا آن اندازه تک بعدی در نظر گرفته شد که ایدئولوژی در درون سیاست و حتی در درون اقتصاد ذوب گردید. ایدئولوژی بعنوان نیروی معنوی در درون دولت و حزب ناپدید گشت، فرسوده شد. این در حالی است که دولت و حزب هر دو می‌توانند از میان برداشته شوند. مارکس و انگلس معیارهای آنها ارائه داده‌اند. در ابتدا دولت مورد نیاز است اما بعدها باید از میان برود. همچنین حزب نیز از میان برداشته می‌شود اما بعد از دستیابی به اهدافش. دولت و حزب هر دو ابراز عبورند.

در جماهیر شوروی، حزب از میان برداشته شد اما به دولت تبدیل شد. ایدئولوژی از میان برداشته شده و به سطح سیاستهای خارجی و داخلی تنزل یافت. البته که بدین شیوه حل و ذوب نمودن ایدئولوژی در درون سیاست، خطرات عظیمی در بردارد.

چنانچه میدانیم این وضعیت آشکار گردید. تاسیس سیستم شورایی و حتی تشکیل ارگان حزبی که شدت سیاسی شده و نیز قبضه‌ی ارکان تمامی قدرت در سطح دنیا از سوی ارگان دولت و یا از سوی دبیر کل یک حزب، راهگشای بروز وضعیتی عقب‌مانده‌تر از سرمایه‌داری گردید. این یک انحراف است.

بله، از هر لحاظ به یک دولت پرولتاریایی احتیاج وجود دارد. اما تبدیل یک حزب تا این درجه به دولت، با دلایل وجودش در تضاد بوده که این، انحراف است. چنین وضعیتی در اتحاد شوروی تعمیق یافته و به بن‌بست منتهی گردید. نهایتاً این بن‌بست نیز به طور طبیعی به فروپاشی انجامید.

این وضعیت در دنیا نیز وجود داشت. منظره‌ای از دنیا که به دو جبهه‌ی سیستم سوسیالیسم و سیستم سرمایه‌داری تفکیک یافت بوده وجود داشت. تقریباً هفتاد سال به این شیوه ارزیابی گردید. به علاوه، این به عنوان "عصر انقلابهای پرولتاریا" مورد ارزیابی قرار گرفت. چنین به نظر می‌رسد که پس از فروپاشی رئال سوسیالیسم، اعتبار بکارگیری این اصطلاحات به پایان رسیده است. اکنون عصر انقلابهای پرولتاریا و اصطلاح دیکتاتوری پرولتاریا چندان مورد استفاده قرار نمی‌گیرد. حتی اکنون فروپاشی دولتهای رئال سوسیالیست موجود، مورد بحث است.

امروزه وضعیت جدیدی مورد بحث قرار می‌گیرد. هر چند به آن پیروزی سرمایه‌داری نیز گفته شود، اما این همان سرمایه‌داری آغاز این قرن [۲۰] نمی‌باشد. وضعیت کاملاً متفاوت بوده و اساساً سعی بر درک آن می‌گردد.

سوسیالیسم از طریق تشکیل دولت به اهدافش نمی‌رسد

باید برخی از مشکلات تبدیل سوسیالیسم به نیروی سیاسی را مشاهده نمود. اساساً بدون حل این مشکلات، رهایی مجدد امکان‌ناپذیر است. همچنانچه در هر ایدئولوژی‌ای نیز وجود دارد، بدون شک سوسیالیسم هم به طور صحیح با مسئله‌ی اقتدار برخورد خواهد کرد.

ایدئولوژیها خواهان تشکیل دولت، در دست‌گیری اقتدار و جایگیری در جوامع

هستند

این از ماهیت آنان سرچشمه می‌گیرد. اما مسئله این است تا چه حد و چگونه؟ به عبارتی سوسیالیسم را به سبب اینکه خواستار تشکیل دولت می‌باشد، نمی‌توان برکسی اتهام نشانده. بدون شک، سوسیالیسم به نفع زحمت‌کشان خواستار تشکیل دولت خواهد بود. اساساً یکی از ضروریات بنیادین آن، همین می‌باشد. اما آیا تمامی مسائل سوسیالیسم از طریق تشکیل دولت قابل حل خواهند بود؟ درست در همین نقطه، مشکلات پدید می‌آیند.

سوسیالیسم از طریق تشکیل دولت به اهدافش نمی‌رسد

اگر تشکیل دولت به عنوان یکی از اهداف جزئی سوسیالیسم در نظر گرفته شود، صحیحتر می‌باشد. برخی از اهداف سوسیالیستی وجود دارند که از طریق تشکیل دولت قابل تحقق هستند. دولت برای محور تجاع و خشتی ساختن خطر خارجی امپریالیسم مورد نیاز است.

اما هر چیزی را از دولت انتظار داشتن، سوسیالیسم را به سوی انحراف سوق می‌دهد. این نیز مشابه انتظار هر چیزی را از خدا داشتن است. ادیان نیز در ابتدا دارای مفهوم و جوابگوی نیازی ضروری هستند. دولت با دین آغاز می‌شود و دولت می‌شود. اما بعدها یکی ظاهر شده و دین را در خدایی واحد خلاصه کرده و می‌گوید "من سایه‌ی خدا هستم". این هم سلطانی موناشرشیک و دیکتاتوری بی‌همتا می‌شود. رئال سوسیالیسم نیز به این می‌ماند. دولت باید وجود داشته باشد و در ابتدا هم دمکراتیک است. بعدها در راس هر چیز یک دیرکل قرا گرفت که از طریق انترناسیونالیسم، به یک مقام رهبری در سطح جهانی رسید!

هر چیز از طریق دولت صورت پذیرفت و بعدها دیرکل و یا پولیت‌برویی که به جای الله گذارده شد، ظاهر گشت! این انحراف است.

بر این مبنا نگاهی به وضعیت درونی خود بیندازیم: کسی که تا حدودی قدرت حزب را در دست می‌گیرد به هر اقدامی، حتی به جان ستاندن انسانها برمی‌خیزد. هدف از نشان دادن واقعیت مسائل درونی، اشاره به خطرات رسیدن یک ایدئولوژی به مسند اقتدار است. این وضعیت در اتحاد شوروی بسیار معمول گردید و آنچه راهگشای این وضعیت بود تا حدودی اشکال اولیه‌ی اجرای سوسیالیسم بود. در واقع آنچه در شوروی در آغاز اعمال گردید، شکل وحشی سوسیالیسم بود که قبل از آن وجود نداشت. هنگامی که عوامل دیگری با خصوصیات شخصیتی استالین جمع گردید، منجر به اغراقی تا این حد درباره‌ی دولت گردید و تقریباً باعث تبدیل سوسیالیسم به صورت سیاست داخلی و خارجی و منحصر به اقتصاد شد.

در همین نقطه، می‌توان مباحثات سوسیالیسم نوین را به صورت متداخل با سیاست، مورد ارزیابی قرار داد. در زمان لنین نیز مسئله‌ی اقتدار، دولت و مشکل دمکراسی قومی بسیار مورد بحث قرار گرفته و راه‌حلهای متعددی بر اساس نگرش طبقاتی ارائه گردید. این مباحث با توجه به شرایط آن دوران، پیشرفتی قابل توجه در

سیاست بود؛ اتویپای رهایی انسان را تشکیل داد و با ایجاد جاذبه‌ای شدید، موجب بروز تمایل فراوان به سوسیالیسم در طول قرن ۲۰ شد.

چرا چنین بود؟ زیرا هم از لحاظ ایدئولوژیکی و هم از لحاظ سیاسی، واقعا از دنیایی غنی برخوردار بود که می‌توانست به انسانیت ارائه دهد. به علاوه، احتمال تحقق آن به اندازه‌ی اتویپایش مورد بحث بود. اما به انحراف کشانده شد.

اما چگونه به انحراف کشانده شد؟

هر چیز در راستای منافع اتحاد شوروی، در چارچوب آن نیز در راستای منافع روسیه، در درون آن هم در راستای منافع بورکراسی، در درون آن نیز در راستای منافع یک حزب، در درون آن نیز مرکز، پولیت‌برو و دبیرکل آن بود، در نهایت درصدد قرار دادن منافع تمام انسانیت در خدمت یک الیت برآمدند.

این چنین درصدد سوءاستفاده از سوسیالیسم برآمدند. از همان آغاز آشکار بود که این سیستم موفق نخواهد شد. اساسا ماهیت سوسیالیسم با آن در تضاد بود و چنانچه می‌دانیم به سرعت از هم فرو پاشید. این تقریبا خارج از انتظار و پیش‌بینی همگان صورت پذیرفت. این موضوع به دلیل آنکه سیر تحولات بسیار با ماهیت سوسیالیسم در تضاد بود، قابل درک می‌باشد. نباید از فروپاشی یک روزه‌ی آن تعجب نمود. زیرا این امری طبیعی بود. در اینجا باید بیان کنیم که دیکتاتوری آن بسیار ستمگرانه بود.

این انحراف، بسیار خطرناک بود. در درون ما نیز در ابتدا یک شخص هیچ است، اما پس از کسب مقام حزبی، به هیولا تبدیل می‌شود. در عرصه‌ی فعالیت‌هایمان به صدها نمونه از این اشخاص برخورد نموده‌ام. این وضعیت به شیوه‌ای تا حدی مدرن‌تر و عمومی‌تر در شوروی پدید آمد. آنچه در این میان مورد نیاز است تعیین رابطه‌ی بین ایدئولوژی سوسیالیسم با "قدرت - مقام" و سیاست به شیوه‌ای کاملا سالم است. چگونه

می توان به شیوه‌ای سالم این کار را انجام داد؟ این امر از طریق مد نظر قرار دادن شفافیت ایدئولوژیکی به شیوه‌ای کامل ممکن است.

نباید ایدئولوژی با سیاست تخریب شود

نباید سیاست را به آلتی برای تامین منافع یک طبقه‌ی محدود و یا یک ایت محدود- حتی در وضعیت کنونی نه در راستای منافع یک طبقه - یا منافع شخصی و گروهی تبدیل نمود. برای اینکار چه چیزی مورد نیاز است؟ یک ارگان ایدئولوژیکی مورد نیاز است. امروزه در ایران که چندان مورد قبول ما نمی‌باشد، در رژیم آخوندها، «نهاد آیت الله» وجود دارد. دارای یک چنان نیروی بود که شاه را - که دارای قدرتی فوق العاده بود - برانداخت. تمام نیروی این نهاد، از قدرت ایدئولوژیکی آن سرچشمه می‌گیرد. اساساً آیت الله یک ارگان ایدئولوژیکی است. آیت الله‌ها با استفاده از ایدئولوژی، کارها را اداره می‌کنند و اکنون نیز می‌توانند بی‌نهایت تاثیر گذار باشند.

این نهاد در سوسیالیسم وجود نداشت. ارگان ایدئولوژیکی، خواه با مطبوعاتش، خواه با ایدئولوگ هایش و یا خواه با سخنگویانش اهمیت خود را از دست داد. ایدئولوگ‌ها به صورت طوطیان بی‌ارزش دولت درآمدند. در شوروی با گفتن *این منافع داخلی است و این منافع خارجی* همگان را به آلت شدن برای دروغ دعوت کردند. نتیجتاً بدین شیوه به ایدئولوژی خیانت گردید. این در حالی است که ایدئولوژی سوسیالیسم تمامی انسانیت را مورد خطاب قرار می‌دهد. چنانچه می‌دانیم حتی آیت الله‌ها نیز می‌گویند که ما اسلام را تنها برای ایران نه، بلکه برای تمام انسانیت می‌خواهیم این می‌تواند شیوع یابد. در شوروی نیز، انترناسیونالیسم در آغاز برای تمام انسانیت بود، اما بعدها تماماً در راستای منافع شوروی، ملت روس و یا یک ایت قرار گرفت.

برای جلوگیری از این وضعیت، قطعاً به برخورداری از ایدئولوژی در سطح ملی و بین‌المللی نیاز وجود دارد. درصدد رفع این نیاز با استفاده از انترناسیونالیسم بر

آمدند و انترناسیونالیسمهایی تشکیل شدند. اما در هر حال قادر به رهایی شوروی از این فرجام نگشتند. نمی‌گویم که در این رابطه نقشی بازی نمودند. اما نتیجه، انحراف و فروپاشی بود.

بنابراین لازم است که مفهوم و ضرورت ایدئولوژی سوسیالیسم و تفاوت آن با سیاست را مشخص نمود. نباید سوسیالیسم به آلتی برای منافع گروهی و دیکتاتوری تبدیل شود، بلکه باید از لحاظ زحمتکشان و بواسطه‌ی آنان برای آینده‌ی تمام انسانیت ایفای نقش کند.

سوسیالیسم باید همواره در حیطه‌ی نفوذ مرکزی (مغزی) که ارتباط دائمی آن با تاریخ، آینده، اتوپیا، علم، درجه تحقق و اهداف پیش‌بینی شده‌اش را مورد بحث و گفتگو قرار می‌دهد، قرار بگیرد. سوسیالیسم نباید به منافع یک طبقه یا یک ملت محدود مانده، بلکه باید همچون ارگانی متعهد به طبقات نماینده‌ی رنج - به فراخور ایجاد ارتباط با انسانیت و یا حقایق و پیشرفت در این باره بوده و دیدگاه طبقاتی خود را پیشرفت دهد. سوسیالیسم باید به عنوان ارگانی که واقعیت ملی را نادیده نگرفته، اما در عین حال خود را در منافع یک ملت غرق نسازد، به طور عادلانه با تمام ملتها برخورد کرده رعایت اصل حق تعیین سرنوشت همچنین دمکرات بوده و دیکتاتوری را تنها منحصر به منافع محدود یک گروه در نظر نگرفته و دارای طرح و برنامه‌ای برای از میان برداشتن دیکتاتوری، دولت (وسیله‌ی اقتدار)، ارگانهای ستمگر و غیرضروری و نوسازی و ایجاد تحول باشد. همچنین اصول اخلاقی آنها را تعیین کند، و در این باره ایفای نقش نماید.

انسان صرفاً یک پدیده‌ی در حال ترقی نیست. در رئال سوسیالیسم تقریباً تحت نام اینکه با سرمایه‌داری رقابت می‌کند، انسان را به یک حیوانی که همواره می‌خورد و می‌آشامد، تبدیل نمودند. چنانچه می‌دانیم هنگام فروپاشی، مردم به مغازه‌ها حمله بردند. حتی پرکردن دور و برش با مواد غذایی، به یکی از خصوصیات اساسی انسان

شوروی تبدیل شده بود. بله، پیشرفت اقتصادی مورد نیاز است، اما اگر انسان را به سطح یک حیوان که تنها به فکر «مواد خوراکی را در اینجا و آنجا ذخیره سازد» باشد تقلیل دهی، این، سوسیالیسم نیست.

معنویات برای سوسیالیسم مورد نیاز است. هر چند دینها هم چنین می گویند: «انسان کاملاً با معنویات زندگی می کند، مطابق اصلی مقدس زندگی می کند». اگر چه کاملاً چنین نباشد، اما در واقع معنویت شرطی الزامی است. اساساً اگر درصدد تطمیح انسان به مادیات تا آن اندازه که می تواند، برآیی، سیر نمی شود. در واقع تخریب طبیعت، فرسودگی جامعه و سرطانی شدن انسان، از قالبهای مصرف گرایی جامعه سرچشمه می گیرد.

کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری اروپا در واقع گروهی از جوامع مصرف کننده‌ی پیشرفته می‌باشند.

تا آن اندازه به جوامعی مصرف کننده تبدیل شده‌اند که دیگر طبیعت یارای مقاومت در برابر آنان را ندارد. همچنان که دنیا برای این قالبهای مصرف گرایی جوامع، کوچک شده و این وضعیت در آینده نیز ادامه خواهد یافت. بر این مشکلات، سرطان اجتماعی نیز افزوده می گردد. همچنانکه اکنون سرطان در معنای واقعی خود وجود دارد، سرطان در معنای عمومی نیز وجود دارد. بیماریهای ملی مشابه این نیز به شیوه‌ای رایج پدید می آیند. در نتیجه‌ی این امر، بیماری و سرطان به عنوان هدایایی به شیوع یافته‌اند. تمامی این موارد از مصرف گرایی سرچشمه می گیرند. مصرف گرایی در جنسیت، موجب پیدایش ایدز می گردد. آن هم یک بیماری است و از قالبهای مصرف گرایی جامعه نشات می گیرد. استرس، ناآرامی‌های رایج شیوع یافته به طور اجتناب ناپذیری باعث ظهور این بیماریها می شوند. حتی بیماریهایی جدید شیوع می یابند. زیرا نیروی مقاومت انسان در برابر این قالبهای مصرف گرایی جامعه از میان برداشته شده است.

چنین مواردی در مراحل دیگری از تاریخ نیز وجود دارند. گاه گاهی بیماری وبا و یا بیماریهای واگیردار دیگر شیوع یافته‌اند. تمامی این موارد قطعاً با انحطاط اجتماعی در ارتباطند. هنگامی که انسان نیروی پایداریش یعنی نیروی معنوی خود را از دست بدهد، نابود می‌شود.

وضعیت خلق ما در کل شبیه به بیماری سرطانی است. زیرا نیروی پایداری و معنویت را از دست داده است. در جامعه‌ی ما هر نوع بیماری به راحتی شیوع می‌یابد. در واقع برای اینکه افراد این جامعه را سالم بینداریم، هزار شاهد لازم داریم. من واقعا تمام آنها را بیمار می‌دانم و تمام نیروی انقلابی خویش را برای معالجه‌ی آنان صرف می‌کنم. اگر مرا بکشید هم، هیچگاه همانند آنان زندگی نخواهم کرد. آنان از لحاظ روحی و معنوی بیمارند، از لحاظ جسمی نیز بیمارند. به عبارتی بلااستفاده و بیچاره‌اند. زندگی آنان ناسالم و معنویتشان صفر است. چنانچه می‌دانیم زبان و فرهنگش از بین رفته است. اکنون اگر تو بگویی که با چنین جامعه‌ای بیمار زندگی خواهم کرد، در اشتباهی.

مشکلات بنیادین، اینها هستند و چگونگی رفع آنها با سوسیالیسم مطرح می‌گردد. واضح است که به شیوه‌ی رئال سوسیالیسم قابل حل نخواهند بود. اگر همانند سیستم سرمایه‌داری تنها سیر کردن شکمت را مبنا قرار دهی، انسانها را به موجوداتی عقب‌مانده‌تر از مخلوقات سیستم سرمایه‌داری تبدیل خواهی ساخت. این واقعیت در رئال سوسیالیسم به وجود آمد. بدیهی است که اگر معنویت را از میان برداری و دمکراسی را توسعه نبخشی، وضعیتی عقب‌مانده‌تر از سرمایه‌داری پدید می‌آید و تو را دچار عقب‌ماندگی خواهد ساخت.

این وضعیت همچنان که اشاره نمودیم، به دلیل عدم توسعه‌ی دمکراسی و معنویت از سوی رئال سوسیالیسم و عدم از میان برداشتن قالبهای مصرف‌گرایی سرمایه‌داری پدید آمد. عبارتی با ایدئولوژی به تضاد درافتاده بود. ایدئولوژی

سوسیالیسم مطمئناً نمی‌تواند نرمهای سرمایه‌داری را برای انسانیت مبنای قرار دهد نباید بگوید «سرمایه‌داری این اندازه داده، من هم همین اندازه را خواهم داد». تو باید به برخیها چیزی ندی و در عوض چیزهایی را که فاقد آنند، بدهی. باید این وضعیت را مورد بررسی و شناسایی قرار داد؛ درک این موضوع، مشکل سوسیالیسم است. سرمایه‌داری محیط‌زیست و طبیعت را آلوده می‌سازد، جامعه را دچار سرطان می‌سازد، آنگاه تو هم باید چاره‌ای برای آن بیابی. در غیر این صورت اگر تحت نام "بیشتر از سرمایه‌داری تولید خواهم کرد"، محیط‌زیست و طبیعت را آلوده سازی، معنویات و دموکراسی را از میان برداری، این نه تنها سوسیالیسم نیست، بلکه حتی نمی‌تواند کاریکاتور آن نیز باشد که صحت این موضوع آشکار گشته است.

سوسیالیسم نیازی حیاتی است

همچنان که در اعصار برده‌داری و وسطی نیز وجود داشت، امروزه هم اگر مطابق با میل طبقه استثمارگر حاکم و نمایندگانش باشد. - چنانچه قبلاً نیز اشاره نمودیم - هیولاهای وحشتناکی به شکل غیر قابل مقایسه با اعصار اولیه، بر سر اقتدار خواهند آمد. از هم اکنون این هیولاهای در این امر مشارکت دارند و انسانیت را فرسوده می‌سازند. به همین دلیل هم چنانکه استادان [سوسیالیسم] در ابتدا علیه سرمایه‌داری، سوسیالیسم را مطرح ساخته و با ادعای فراوان و با معنویاتی برتر زندگی کرده و در این راه مبارزه کردند، تو هم باید همانند آنان باشی.

باید امروزه به این هیولاهای از طریق سوسیالیسمی موثرتر پاسخ دهی. این چگونه پاسخی است؟ البته جوابی بسیار راحت است زیرا قالبهای مصرف‌گرا و مخرب سرمایه‌داری شکست‌ناپذیر نیستند. اما این مستلزم مبارزه - مبارزه‌ای معنوی - است. این امر مستلزم سازماندهی‌های جدید، برنامه‌ها و مباحثاتی گسترده می‌باشد. در غیر این صورت، گفته «سوسیالیسم از میان رفت یا به عبارتی ورشکستگی آن به اثبات

رسید» در واقع حمله‌ی ایدئولوژیکی سرمایه‌داری را نشان می‌دهد که اکنون این نظر شایع شده است.

سرمایه‌داری برای مقابله با سوسیالیسم به شدت تلاش می‌کند

در واقع سرمایه‌داری در طول قرن ۲۰ به شدت مورد دادگاهی و محکومیت قرار گرفت. واقعیت آن است که متلاشی ساختن آن، چندان دشوار نمی‌باشد. اما بنا به دلایلی شناخته شده و تا حدودی به دلیل عدم بلوغ شرایط این عصر، فروپاشی سرمایه‌داری به تاخیر افتاد. اما هیچ کس عمر آن را بیشتر از عمر آن در اوایل این قرن و یا سلامت آنرا تصور نکند.

گفته‌ی «سرمایه‌داری قبل از پایان این قرن فرو می‌باشد، حتی می‌توان به کمونیسم دست یافت» یک خطا و اغراق گویی بود. در واقع این شکل منحرف یک اتوپیا بود. زیرا در حالی که رئال سوسیالیسم از لحاظی در برابر سرمایه‌داری عقب مانده تر بود، اما از لحاظ دیگر ادعای تاسیس کمونیسم را داشت. این اغراق و انحراف را می‌توان در رئال سوسیالیسم مشاهده نمود.

در واقع به یک جنگ طولانی با سرمایه‌داری نیاز وجود دارد

اساتید، طول دوره‌ی این جنگ را صدها سال بیان نموده‌اند، اما تقریباً گذشته‌ی سرمایه‌داری هزار سال می‌باشد. اگر تاریخ پیشرفت سوسیالیسم هم چندین هزار سال باشد، نباید از آن تعجب کرد، زیرا گنجاندن هر چیز در چندین دهه به عنوان تاریخ سوسیالیسم امکان ناپذیر است.

ما می‌گوییم که تاریخ سوسیالیسم به اندازه‌ی تاریخ انسانیت قدمت داشته و آینده‌اش نیز چنین خواهد بود. اما با ایراد این موضوع، نمی‌توانیم در مقابل سرمایه‌داری کنونی بدون ایدئولوژی و یا بدون مبارزه با آن و تلاش برای اقتدار

بمانیم. در عین حال مجبوریم که چگونگی و حدود مبارزه‌ی مذکور و نیز اشکال و تاکتیکهای اساسی آنرا تعیین نماییم.

برای این منظور لازم است مباحثاتی روزانه پیرامون سوسیالیسم صورت پذیرد. در این مباحثات آنچه باید در ابتدا مورد بررسی قرار گیرد، مشکلات تحمیلی بر انسانیت از سوی سرمایه‌داری می‌باشد. یعنی به مباحثی پیرامون نحوه‌ی پیشگیری از روندی که باعث نابودی طبقات ستم‌دیده، انسانیت و در راس آن ملت‌های استثمار شده، تخریب طبیعت و حتی نابودی جوامع سرمایه‌داری می‌شود، احتیاج وجود دارد. به طور خلاصه آنچه پس از فروپاشی رئال سوسیالیسم مورد نیاز است، انجام تحلیلاتی مفصل می‌باشد. یعنی دوره‌ای به پایان رسید و چگونه دوره‌ای جدید جایگزین آن می‌شود.

این موضوع باید از طریق انجام مباحثاتی آشکار گردد. اگر دقت شود، مباحثاتی عظیم در تاریخ سوسیالیسم وجود دارد. حتی مباحثات بین علوی‌گری و سنی در اسلام، در یک جایی به مباحثات بین سرمایه‌داری و سوسیالیسم می‌ماند. به همان شیوه که مذهب سنی به عنوان شکل حاکم دولت در طول تاریخ علوی‌گری را وادار به اختفا کرده و به یک مذهب تبدیل ساخته و آن هم در کوه‌ها مخفی شده باشد، به همان شیوه سوسیالیسم نیز در روزگار ما از سوی سرمایه‌داری رسمی سرکوب شده و به مذهب تبدیل می‌شود. نیز درصدد است بصورت سیستمی غیر قابل تحمل آنرا به جامعه نشان دهند.

چنانچه خواسته می‌شود که علوی‌گری - در یک معنا می‌توان آنرا سوسیالیسم اسلامی نامید - به دولت وابسته شده و از ماهیت انقلابی‌اش دور نگه داشته شود، به همان شیوه سرمایه‌داری بر سوسیالیسم حمله می‌برد. سرمایه‌داری با این حمله توانسته چندین سنگر را تسخیر نماید و درصدد است که سوسیالیسم موجود را نیز به خود وابسته سازد. در واقع تا حدودی در اینکار موفق شده است. مثلاً در ترکیه تمامی کادرهای سابق سوسیالیست به خدمت سرمایه‌داری درآمده‌اند؛ همانند برخی از

نمایندگان علوی گری، حتی درصددند که برخی ها را در درون PKK نیز به خدمت دولت درآوردند.

این وضعیت در طول تاریخ بدین نحو بوده است و امروزه نیز چنین می باشد. همچنان که نمی توانیم جوانب ضد ظلم و ویژگی ستم سیزی اسلام را نادیده بگیریم، نمی توانیم جوانبی از سوسیالیسم که در سطحی جهانی با ظلم و استثمار و حتی با خطراتی که کل انسانیت را تهدید می کند، مخالف بوده را انکار کنیم. در این وضعیت مطمئناً کارهایی وجود دارند که باید انجام بگیرند.

تاسیس انترناسیونالیسمی جدید باعث ایجاد جهش در سوسیالیسم می شود

همچنان که در تاریخ صورت پذیرفته، سوسیالیسم می تواند به کاملترین بیان علمی ارتقا داده شود. با بررسی وضعیت کنونی مشاهده می شود که دو بلوک قبلی فروپاشیده اند. اکنون دنیا با قطب شمال - جنوب و یا با اشکالی دیگر بیان می شود. باید منافع مشترک بین تمامی کشورهایی که تا حدودی قادرند خود را به صورت یک سیستم اداره کنند و کل انسانی که از دست سرمایه داری در ناراحتی به سر می برد - که در درون آن خلقهای ستمدیده، طبقات استثمار شده و طرفداران محیط زیست وجود دارند - پیدا نمود؛ مطابق انترناسیونالیسم اول در تاریخ سوسیالیسم. انترناسیونال اول در صدد موفقیت در ایجاد وحدت بین تمامی زحمت کشان ملتها (نه به یک ملت) و از آن هم بیشتر ایجاد وحدت ایدئولوژیکی بین آنان بود که در واقع در این کار موفق گردید.

انترناسیونال دوم دارای ساختاری تا حدودی توده ای تر و برای کسب اقتدار بود. اما در این کار موفق نگردید و در واقع به همین سبب نیز از میان رفت. سومین اتترناسیونال در واقع انترناسیونالی در راستای تشکیل دولت برای سوسیالیسم بود. اما آن نیز دولت را به شیوه ای منفی به کار گرفت و بدلیل آنکه رابطه ی بین دولت و سوسیالیسم را به طور صحیح مورد ارزیابی قرار نداد، از میان رفت.

اکنون نیز احتیاج به تاسیس انترناسیونالی جدید وجود دارد. در واقع سطح مباحثات کنونی نیز ضرورت آنرا مطرح خواهد ساخت. انترناسیونال سوسیالیسم باید به چه شیوه باشد؟ انترناسیونال سوسیالیسم تاسیس یافته باید دارای سوسیالیسمی چنان

برنامه‌دار باشد که در سطح جهانی با توجه به وضعیت کلی برای تمامی ملتها و حتی برای هر قاره و منطقه قابلیت انطباق داشته باشد، حتی باید سوسیالیسمی را پیش‌بینی کند که برای هر ملتی و در درون آن برای تمام طبقات قابلیت انطباق داشته باشد. یعنی این به معنای دوره‌ی تاسیس مجدد [سوسیالیسم] می‌باشد. این به صورت چندین مرحله خواهد بود. اساسا اصل سوسیالیسم همین است. اگر در جایی پیشرفتی به وجود آید در جایی دیگر می‌توان مرحله‌ای دیگر آغاز نمود. به عنوان مثال دوره‌ی وحدت ایدئولوژیکی، دوره‌ی تشکیل دولت، دوره‌ی شکست تجربه‌ی اولیه به دلیل مشکلاتش و دوره‌ی ورود به تاسیس سوسیالیسمی پایدارتر را می‌توان نام برد، نباید اینها را مورد اتهام قرار داد زیرا این دوره‌ها سپری می‌شوند.

آنچه اهمیت دارد بررسی صحیح مشکلات سوسیالیسم در چارچوب مسائل روزانه می‌باشد. می‌توان این موضوعات را در خطوط کلی به این شکل ردیف نمود: سوسیالیسم و دولت، سوسیالیسم و ترقی، سوسیالیسم و معنویت، سوسیالیسم و مشکل ملی، سوسیالیسم و فرهنگ، سوسیالیسم و اقتصاد، سوسیالیسم و اتوپیا، سوسیالیسم و علم، سوسیالیسم و دین، سوسیالیسم و زن، سوسیالیسم و حق تعیین سرنوشت ملتها، سوسیالیسم و دموکراسی، سوسیالیسم و روابط حزبی؛ تمامی این موضوعات بایستی مجددا مورد ارزیابی قرار گیرند.

یعنی تعریف اصطلاحات جدید برای ایدئولوژی سوسیالیسم و پس از آشکار شدن تدریجی این اصطلاحات، تعیین برنامه‌هایی برای خود لازم است که پس از آن باید خود را مجددا سازماندهی نموده و وارد عمل شود. پیشرفت به طور اجتناب‌ناپذیری با عبور از این مراحل کسب خواهد شد. شاید اکنون دارای چندان ادعایی نباشد و مباحثی تنگ و سطحی وجود داشته باشند اما به تدریج همانند انترناسیونالهای اول، دوم و سوم، انترناسیونالهای چهارم و پنجم نیز می‌توانند تشکیل شوند.

هنگامی که مسئله‌ی رسیدن به اقتدار و سیاسی شدن ایدئولوژی سوسیالیسم را در خطوط کلی در نظر بگیریم، می‌توانیم به واقعیت خود برگردیم. در اینجا توضیحاتی کافی در باره‌ی اصطلاح سیاست می‌دهیم. چنین احتمال می‌دهم که یکی از موضوعاتی که بیشتر از همه در باره‌ی آن دچار مشکل میگردید، مسئله‌ی سیاست است. شما همچنانکه نمی‌توانید سیاست را به عنوان یک اصطلاح تعریف کنید، مسئله‌ای تحت عنوان پیشرفت سیاسی را نیز چندان نمی‌شناسید. در واقع این وضعیت درباره‌ی ایدئولوژی نیز صدق می‌کند. من در صدد روشن ساختن اصطلاح ایدئولوژی برآمدم. اینکه شما تا چه حد قادر به درک و نتیجه گرفتن از آن مطابق دیدگاه و رشد ایدئولوژیکی خود هستید، می‌توانید به درجه‌ای از پیشرفت دست یابید.

این موضوع را آشکارا بیان داشتم تا زمانی که رشد ایدئولوژیکی نداشته باشید قادر به رهایی از حالت حیوان بودن نخواهید بود. بعلاوه اگر این جامعه نیز از لحاظ ایدئولوژیکی رشد نیابد، از نابودی رهایی نخواهد یافت. جامعه‌ای بدون ایدئولوژی مطمئناً از حالت جامعه‌ای ابتدایی، بیمار و رو به نابودی رهایی نخواهد یافت. این موضوع همانند تعریف و طرح ضرورت آن برای یک فرد، در مورد جامعه نیز صدق می‌کند. شماها با عقل ابتدایی و غرایز خودتان نه تنها نمی‌توانید انقلاب را به ثمر برسانید حتی نمی‌توانید زندگی خود را اداره کنید. قدرت و برتریم از آفرینش ایدئولوژیکیم سرچشمه می‌گیرد.

واضح است که پیشرفت ایدئولوژیکی من، مرا رهبر می‌سازد. این سطح رهبری ایدئولوژیکی و تحلیل واقعیت‌های اجتماعی و به ویژه به دلیل آنکه تحلیلات مذکور با استفاده از روش‌های مبتکرانه‌ی سوسیالیسم علمی صورت گرفته‌اند، مرا بیش از پیش نیرومند ساخته است. این کاملاً ایدئولوژیکی است و اگر این ایدئولوژیکی با سیاست به اجرا درآید، به نیرویی عظیم تبدیل می‌شود.

در اینجا اگر سیاست تعریف شود؛ مرحله گذاری از ایدئولوژی به سوی اجتماعی شدن می‌باشد. سیاسی شدن عبارت است از تبدیل تفکر به نیرو، سازماندهی،

تبلیغات و درآوردن آن به ملک جامعه. رهبری ایدئولوژیک، نیاز فکری جامعه را آماده نموده و آن را در چارچوب اصولی صحیح تعریف می‌کند. بعداً "مشکل نشر آن از طریق سازماندهی رفع می‌گردد. مراکز و روابط سازمانی در نهایت به فراخور مشارکت دادن توده‌ها، قدرت می‌یابند؛ این هم سیاسی شدن است.

ما سیاسی شدن و اصول ایدئولوژی را در توضیحات اساسی برنامه ارائه داده بودیم. باید ایدئولوژی به توده‌ها انتقال یابد که این هم به وسیله سازمان صورت می‌پذیرد. برای این منظور سازمان اجباراً به فعالیت می‌پردازد. این فعالیت هم می‌تواند به شکل سیاسی باشد و هم نظامی. درواقع ما به مسلح بودن، سیاست بگوییم.

باید این موضوع را بیان داریم که نظامی‌گری نیز اساس سیاست می‌باشد. حتی نظامی‌گری شکل غنا یافته‌ی سیاست است. هیچ کس نباید نظامی‌گری را نهادی متفاوت با سیاست در نظر بگیرد. زیرا سطح بالاتری از سیاست، شکل اجرا شده‌ی آن از طریق اسلحه و نظامی‌گری است.

نظامی‌گری، شکل پیشرفته‌ی سیاست می‌باشد. نظامی‌گری دارای ویژگی‌ای متفاوت و یا جایگزین با سیاست نمی‌باشد. در واقع سیاست هم شکل غنی شده و پیشرفته‌ی تفکر و ایدئولوژی است. به عبارتی صحیحتر، حالتی از تفکر می‌باشد که به ملک جامعه درآمده است.

به عنوان مثال، اگر سیاست را با واقعیت اجتماعی کردها تطبیق دهیم، مشاهده می‌شود که کردها به رشد و رهایی ملی احتیاج دارند. برای رهایی ملی به سازماندهی‌ای خاص و رد اشکال استثمارگر و دولتی سازماندهی و برای آن به فعالیت نیاز وجود دارد. یعنی اجباراً باید سازمانی فعال تاسیس شود. اینها توضیحاتی ایدئولوژیک هستند، بیایید اینها را به عمل بگذاریم. ابتدا حزب آنرا تاسیس کنیم، سازماندهی و فعالیت آنرا توسعه ببخشیم. در نتیجه‌ی آن سیاست به وجود می‌آید که یک نیروی سیاسی است. منافع و پیش‌بینی‌های اساسی، موجد نیروی مادی است.

یعنی اگر این گفته « تا چه اندازه به خلق دادم، تا چه اندازه سازماندهی ایجاد کردم، تا چه اندازه فعالیت انجام دادم» را از خود پرسیده و شروط آنرا به جای آوری، در این معنا به سیاست نزدیک می شوی در این معنا سیاستمدار می شوی.

بنابر این چنانچه اکثر شماها می پندارید سیاست، پر حرفی (چانه زنی) نیست. تا آن اندازه که بتوانی توده‌ها را سازماندهی کنی، تا آن اندازه که بتوانی انسانها را آموزش دهی، تا آن اندازه که بتوانی آنها را اداره کنی، به همان نسبت سیاسی هستی. تعاریف منافع اساسی ملی، سازمان ملی، دولت ملی و انقلاب ملی از لحاظ ایدئولوژیکی بیان شده و در برنامه‌ها درج می گردند. مابقی عملکرد است که به آن تاکتیک گفته می شود. تبلیغات کنید، سازماندهی کنید، یکی دو مورد تظاهرات برپا کنید، سیاستمدار می شوید. سیاسی شدن در این معنی، تحولی به سوی نیرومند شدن از ایدئولوژی و حقایق آن می باشد.

واقعیت "رهبر - مبارز" در سوسیالیسم

در این باره می‌توانم خود را مثال بزنم: در ابتدا حقایق را بیان داشتم؛ قبل از هر چیز مسئله‌ی ملی، موضوع حزب در مسئله‌ی ملی، برنامه‌ی حزب در مسئله‌ی ملی و تعاریف اساسی در مسئله‌ی ملی را مطرح ساختم و پس از آن دست به تبلیغات زد. جامعه‌ی کرد دارای حقایقی مشهود می‌باشد. برای اینها به داد و فریاد پرداختم؛ این تبلیغات و آژیتاسیون است. پس از اینها - به دلیل ناکافی بودن - دست به سازماندهی زدم و به برخی‌ها نمایندگی، به برخی‌ها وظیفه‌ی تشکیل کمیته‌ها، به برخی‌ها به راه انداختن تظاهرات و به برخی‌ها اسلحه دادم و از این طریق وظیفه‌ی بیان اصول را به آنها می‌دادم. این هم به جنبش سیاسی و رفته رفته به جنبش نظامی تبدیل شد و من از حالت یک ایدئولوگ به حالت مبلغ، آژیتاتور و پراکتسین درآمد. عموماً ایدئولوگها در پشت یک میز نشسته و مسایلی را کشف و مطرح ساخته و مبارزان نیز آنرا نشر می‌کنند. اما همچنان که می‌بینید به دلیل آنکه تعداد مبارزان در بین ما چندان زیاد نمی‌باشند، ایدئولوگ و مبلغ آن نیز تقریباً یکی است. این وضعیت به مدتی طولانی در بین ما بدین منوال گذشت.

واضح است که عدم درک کامل و اجرای جزئی آنها، مشکلات سیاسی - ایدئولوژیک و یا مشکلات سازمانی سیاست و یا مشکلاتی جداگانه به بار می‌آورند. اما اگر دقت شود پیشرفت شکوهمندانه‌ی ما بدین شکل بوده: در ابتدا فردی در مقایسه با جامعه و خلق‌اش خود را از لحاظ ایدئولوژیکی اعتلا بخشیده و سپس آنرا به صورت یک حزب در آورده، برای بجای آوردن شروط آن، تاکتیکهایی بی‌نهایت مناسب را اتخاذ نموده و برای این امر مناطقی امن پیدا کرده است.

واضح است اگر آموزشی در سطح بالا وجود نداشته باشد این امر تحقق نمی‌یابد. زیرا ایدئولوژی را تنها می‌توانی از طریق آموزش به انسان منتقل سازی. بدون

آموزش، انسان در درون ما به صورت بیچاره‌ای می‌باشد که در مرز توحشی عمیق طی طریق می‌کند. به همین دلیل باید به آموزش روی آورده و از طریق آن باید نیرومند شوی. اگر در صدد رهایی انسان و یا خودت از عقب‌ماندگی، توحش، ستم‌دگی و فشار هستی، باید خود را آموزش دهی. آموزش برای برخورداری تو از نیروی تبلیغات، نیروی سازمانی و برای آشکار شدن برخی از استعدادهای روحی و تفکرات انسانی تو ضروری می‌باشد. این نیز از طریق روشن ساختن اطرافیانت، سازماندهی و واداشتن آنها به فعالیت، خود را نشان می‌دهد. آنگاه واقعیت تو از لحاظ آموزشی و سازماندهی آشکار می‌شود. واضح است که چنین فردی بنا به ضرورت، فردی سیاسی و یا فردی نظامی می‌باشد.

وجود ارتباط سیاست و نظام‌گری با ایدئولوژی و ارتباط بین ایدئولوژی با درجه‌ی پیشرفت جامعه بسیار واضح است. در واقعیت جامعه‌ی کرد، این موضوع بیش از همه واضحتر است. جامعه‌ی کرد، جامعه‌ای گسسته از ایدئولوژی و معنویت، پراکنده و آسیمیله شده می‌باشد. ایدئولوژی در یک فرد و عملی ساختن آن از طریق یک حزب - هر چند ضعیف - و انتقال سریع آن به جامعه به دلیل آنکه جوابگوی یک نیاز تاریخی می‌باشد و تبدیل آن به یک جنبش رهایی بخش با موفقیت صورت پذیرفته است. به همین دلیل همگان به سوی آن می‌شتابند. از طریق یک آموزش مقدماتی و پراتیکی معمولی، نتایج قابل توجه‌ای به دست می‌آید زیرا این یک نیاز تاریخی است.

بنابر این لازم است که سیاست را بهتر درک کنید. واضح است که ارتباط بین سیاست با ایدئولوژی و ارتباط ایدئولوژی با سطح پراکندگی جامعه وجود دارد که ایدئولوژی وظیفه‌ی رفع آن را دارد. وسیله‌ای اساسی آن نیز سیاست است. یعنی ایدئولوژی می‌گوید و سیاست انجام می‌دهد و یا ایدئولوگ می‌گوید و مبارز به عمل در می‌آورد. اگر سرباز هستید، باید به شکلی نیرومندتر به عمل درآورید. اما اگر تنها یک پراکتسین باشید، همانند یک دهاتی هستید که چوبدستی‌اش را در هوا حرکت

می‌دهد، و در نهایت شکست خواهید خورد. همچنانکه می‌دانیم در درگیریهای روستا، تمامی روستاییان و عشایر متضرر می‌شوند زیرا بدون ایدئولوژی، اهداف و وظایف اساسی اجتماعی هستند. درگیری بین کردها، درگیری‌ای است که خود آنان را از میان می‌برد.

خیلی از شماها در زندگی روزانه دست به تبلیغات می‌زنید اما به دلیل آن که تبلیغاتتان از ماهیتی ایدئولوژیک برخوردار نمی‌باشد، پرحرفی و غیبت است. مثلاً من هم بسیار حرف می‌زنم اما در عین حال خیلی موفق هستم. زیرا گفته‌هایم کاملاً با منافع اصلی جامعه در ارتباط است. هیچ‌کس نمی‌تواند مرا به غیبت‌گویی و یا ایراد بحثی غیر از منافع اصلی وادار سازد. در واقع من چنین فرصتی را به دست نمی‌دهم. تمام گفته‌هایم با منافع اساسی در ارتباط‌اند. به عبارتی هم مبلغی برجسته و هم ایدئولوژی عالی هستم و در نهایت بسیار تاثیر گذار هستم.

شماها چرا تاثیر گذار نیستید؟ زیرا قدرت ایدئولوژیکی چندانی ندارید. علاوه بر این که از ایدئولوژی برخوردار نیستید، در عین حال یک روش تبلیغات غیبت‌گونه هم دارید. به دلیل اینکه در فعالیت‌هایتان دهاتی و غیر سازمانی رفتار می‌کنید، چندان پیشرفتی ندارید. در نتیجه، مبارزی حقیر، بدون آموزش، بدون سازماندهی و ضعیف از آب درآمده و وضعیتی به دور از ایدئولوژی پدید می‌آید.

بازتاب آن در مبارزه‌ی مسلحانه، واقعیت مبارزی است که مطابق میلش از اسلحه استفاده کرده، بدون تاکتیک و خارج از اصول می‌ماند. زیرا همچنان که بدان اشاره نمودم، در اینجا ایدئولوژی رهنماست. درباره‌ی تبلیغات، سیاست و سازمان اطلاعی ندارد و در عین حال اسلحه در دست گرفته است. در این وضعیت آشکار است که خود را مورد هدف قرار می‌دهد که خیلی‌ها نیز چنین کردند. این در حالی است که نحوه‌ی رهایی از این وضعیت بسیار واضح است. اگر کسی وجود دارد که خلق را متضرر می‌سازد، در مقابل آن باید با زبانی ایدئولوژیک و طرز سیاسی آن

مبارزه نمود. می‌دانید که هر چیز با اسلحه انجام نمی‌گیرد. حتی برای استفاده از اسلحه نیز باید پیش از هر چیز سازمان وجود داشته باشد. زیرا اگر هر کس مطابق میل خود از اسلحه استفاده کند و بگوید "اگر میل نداشته باشم از آن استفاده نخواهم کرد، عملیات نظامی انجام داده و یا انجام نمی‌دهم"، این خطرناکترین حالت است. برای پیشگیری از آن، سازمان مورد نیاز است یعنی قبل از هر چیز باید وابسته به برنامه و سازمانی از حزب باشی. اگر نظامی این چنین در سازمان به وجود آید و ارتباط آن به طور صحیح با اهداف اساسی برقرار گردد، می‌توان بحث از موفقیت نمود.

اکنون می‌گوییم: "اگر اهداف ملی، طبقاتی و مسئله‌ی مرگ و زندگی در میان نباشد، من نخواهم بود." اگر شما هم خواستار درک من هستید، قبل از هر چیز من یک ایدئولوگ هستم. اهداف اساسی ملی را در نظر می‌گیرم و همه را با اهداف ملی مرتبط می‌سازم - این را می‌گوییم، این را در نظر می‌گیرم - این به معنای رهبری ملی است که نیروی خود را از آن می‌گیرم. من می‌گویم که حزب مورد نیاز است و اصول آنرا تعیین می‌کنم. من می‌گویم که برای حزب، سازمان و مبارز لازم است و آنها را می‌آفرینم. سطح اصلی ملی و سطح سیاسی مبارز بودن حزب چنین خواهد بود. می‌گوییم: "این چنین مبلغ و دارای قدرت خواهد شد و خط مشی حزب را بدین شیوه سازماندهی کرده و آنرا به اجرا در می‌آورد." با این طرز برخورد بعدها می‌توان نظامی‌گری را نیز به انجام رساند. بدین شکل نظم و نظام پدید آمده، اسلحه در جای و برای اهدافی مناسب استفاده می‌نماید که این نیز خط مشی نظامی صحیح می‌باشد. انجام یک مبارزه نظامی صحیح به معنای تشکیل ارتش می‌باشد. بطور خلاصه اگر این مشکلات را بطور متداخل در نظر بگیرد، می‌توانید بیشتر بر حقایق واقف شوید.

اکنون دیگر تقسیم دنیا به بلوکها، واقع بینانه نیست

اگر لازم باشد سیاستهای روزانه کردستان تعیین شود باید بیان کنیم که ما در گذشته بطور مفصل به این امر می پرداختیم. حتی مطابق با رئال سوسیالیسم به این کار مبادرت می ورزیدیم. این نه عیب و نه اشتباه بود. اما اکنون نمی توانیم به همان شیوه

عمل نماییم. مثلاً" در مانیفستویمان چنین بیان شده است: "دنیای یک چنین دنیایی است؛ در این طرفش چنین اوضاعی وجود دارد و در طرف دیگرش اوضاعی آنچنان، دنیایی دارای نیروهای امپریالیست - سرمایه‌داری و سوسیالیسم و جنبش‌های رهایی بخش ملی". البته که اکنون این وضعیت وجود ندارد. به‌ویژه پس از سالهای ۱۹۹۰، این تعاریف چندان واقع‌بینانه نمی‌باشند. تلاش می‌شود که دنیا بصورت دنیایی تا حدودی گلوبال تعبیر گردد. اما ما چگونه می‌توانیم تعریف صحیح آن را ارائه دهیم؟ برخیها آن را به صورت کشمکش (تضاد) شمال - جنوب مطرح می‌سازند. این هم تعریفی در معنای کلی می‌باشد و جدا ساختن دنیا بصورت شمال - جنوب چندان واقع‌بینانه نمی‌باشد. اما در معنای کلی اگر بگوییم تضادی اساسی است - که احتیاج به چنین اصطلاحی وجود دارد - صحیح می‌باشد. امپریالیسم با در دست داشتن سیستم نیروهای هدایت کننده‌ی سرمایه‌داری انحصارگرا در راس و وضعیت آنان که بدین شکل منافعشان به خطر می‌افتد در پایین، میتواند بصورت تضاد شمال - جنوب بیان گردد. می‌تواند به صورت اصطلاحاتی از قبیل سرکوب‌گر - سرکوب شوند. و یا ملت‌های تحت استثمار - استثمارگران تعریف گردد. به نظر من این چندان اهمیتی ندارد.

اما این موضوع آشکار گردید که در رئال سوسیالیسم آنچه به وقوع پیوست، چنین بود؛ دنیا را به دو قطب تقسیم کن، حتی در میان دو قطب هر چیز از آن شوروی و وابسته به سیاست خارجی آن و پس از آن "هر چیز بدان وابسته است! و یا دیگر مبارزه علیه امپریالیسم وابسته به این می‌باشد و هر که با آن مخالفت بورزد، او سوسیالیست نیست!" واقعا" هم در گذشته چنین صورت پذیرفت. اساساً جنبه‌ی اشتباه و خطر ساز هم، همین بود.

هر چیز در خدمت منافع شوروی، در درون آن هم هر چیز در خدمت منافع روسیه بود. اگر رفته رفته هر چیز منوط به نظر پولیت‌برو باشد، امور بی‌نهایت خطرناک می‌گردد. واضح است که این سیستم در مقابل امپریالیسم موفق نخواهد شد. همچنانکه این وقایع را مشاهده نمودیم شخص گورباچف حاضر به خدمت‌گذاری

برای فرد محافظه کاری همچون ریگان شد. [یا] فردی همچون یلتسین می‌رود و برای استفاده از زباله‌های سرمایه‌داری تلاش می‌کند. تا حدودی در صدد آشکار ساختن دلایل این امر برآمدیم.

دیگر تحلیلی اینچنین درباره‌ی دنیا چندان دارای معنا نمی‌باشد. یعنی دنیا را اینچنین به بلوکها تقسیم کردن و ایجاد فاصله‌ای طولانی بین آنها چندان واقع‌بینانه نمی‌باشد. آشکار گردید که سرمایه‌داری از این وضعیت سود برد.

قبلاً نیز تحلیلاتی پیرامون رئال سوسیالیسم و بطور عمومی رکود موجود در تاریخ مبارزات سوسیالیستی بیان داشتیم. در عین حال که موجب بروز رکود در مبارزه‌ی سوسیالیستی گردید، یک دوره‌ی ۷۰-۶۰ ساله، فرصت نفس کشیدن به سرمایه‌داری دارد. این چنین تفکیک و ایجاد خطوط مرزی معین؛ اگر بجای ساختن دیوار برلن، دنیا متداخل می‌بود نتیجه‌ی آن برای خلقها و ملتها بهتر می‌شد. این در حالی است که سوسیالیسم احتیاجی به دیوارها ندارد. برعکس، به فروپاشاندن دیوارها نیاز دارد. اما تمام کشورهای سوسیالیست در مقایسه با کشورهای سرمایه‌داری، دیوارهایی ضخیم‌تر از اصول ملی‌گرایی آنان بنا نهاد. زیرا سوسیالیسم رژیم‌ی نیست که درصدد محافظت خود از طریق قلعه‌ها بر آید. قلعه‌ها مختص قرون وسطی بودند. هنگام تاسیس سرمایه‌داری نیز، دولتهای سرمایه‌دار درصدد محافظت از مناطق تحت استعمار خود با مرزهای ملی برآمدند و دیوارهای گمرکی را ایجاد کردند. در اینجا، نه تنها همچنانکه ایجاد دیوارهایی مقاومتر توسط سوسیالیسم، انتخابی اشتباه بود، بلکه آنچه لازم بود صورت پذیرد حمله به دیوارهای بنا شده توسط سرمایه‌داری بود.

سرمایه‌داری انسانها را به شکل طبقه، قبیله و سایر اشکال تقسیم نموده است. کاستهای متعددی را به وجود آورده است. صحیحترین برخورد، حمله بردن به اینها از طریق دمکراسی و ابتکار عمل سوسیالیستی می‌باشد. بدین شیوه انسانهای سوسیالیست آماده شده و به هر طرف پراکنده می‌شوند. آمریکا و اروپا کاملاً با شیوه‌ی

سرمایه‌داری بر انسان‌های جوامع خود حکم راندند که این باعث دستیابی سرمایه‌داری به نیرویی که قبلاً هیچگاه از آن برخوردار نبود، گردید.

این وضعیت اکنون دگرگون می‌شود. این روند را نباید بصورت منفی ارزیابی نمود. پس از فروپاشی شوروی، نمی‌توانیم بگوییم که از آن به هیچ وجه آثاری از سوسیالیسم بر جای نمانده است. کاملاً برعکس، اظهار داشتیم که مشکلات سرمایه‌داری در حال ازدیاد است که این نظر اکنون به اثبات می‌رسد. بعلاوه زمینه‌ی مناسبتری برای ظهور سوسیالیسم مطرح شده است. این اکنون بهتر قابل درک می‌گردد. فروپاشی بورکراسی، تحول مثبتی است زیرا انسانها بار دیگر می‌توانند با همدیگر ارتباط برقرار کنند. این رابطه مورد نیاز است، زیرا اگر بین دو طرف شکافهایی به وجود آید، انسانیت می‌تواند با سلاح اتمی مورد تهدید قرار گیرد. یک سرمایه‌دار دیوانه به راحتی می‌تواند از بمب اتمی استفاده کند. این در حالی است که سلاح اتمی از سوی آمریکا مورد استفاده قرار گرفت. این نیز به معنای پایان انسانیت است. در برابر خطر بمب اتمی، چگونه از انسانها محافظت خواهی نمود؟ باید مبارزه‌ی طبقاتی را تا درون آمریکا اشاعه بدهی و انسانیت را آنچنان با همدیگر متحد سازی تا که از هدفی برای بمب اتمی سرمایه‌داری خارج شود. یعنی تنها راه منفعل ساختن سلاح اتمی، تصمیم و توسعه‌ی سوسیالیسم و در آوردن آن به ملک تمام ملتها می‌باشد. حتی تنها این خطر، اشتباه بودن بلوک‌بندی و نیز ضرورت پرهیز از اظهار نظرات بی‌موردی چون سلاح اتمی سوسیالیسم و سلاح اتمی سرمایه‌داری را نشان می‌دهد.

لازم است که سوسیالیسم به ملک تمام انسانیت - انسانهایی که در کشورهای سوسیالیستی و یا سرمایه‌داری زندگی می‌کنند - درآمده و همچنین باید به جای دیدگاه " این طرف تا این اندازه سوسیالیست و طرف دیگر تا این اندازه سوسیالیست نمی‌باشد"، دیدگاهی متعادلتر جایگزین گردد.

می توانی یک دولت سوسیالیستی باشی، اما با تمام کشورها نیز ارتباط داشته باشی، حتی با آمریکا. این روابط دال بر تسلیمیت و یا قبول سرمایه‌داری نیست. اینها روابط و تاکتیک می‌باشند و همیشه مورد نیازند. در این روابط، هم تو آنرا تحت تاثیر قرار خواهی و هم تو را تحت تاثیر قرار خواهد داد. او می‌خواهد در درون کشورت یک گروه وابسته - سرمایه‌دار تشکیل دهد، تو هم خواهان تشکیل یک گروه سوسیالیست در درون کشورش خواهی بود. او به تو وابسته می‌شود و تو هم به او وابسته می‌شوی که این هم بسیار سالمتر است. این، امکان روی دادن جنگهای توده‌ای و ویرانگر را از میان برمی‌دارد و همچنین باعث پیشرفت عمومی می‌شود؛ شرایط پیشرفت را نه تنها برای یک ملت بلکه برای تمام ملتها فراهم می‌آورد. ملتی که در شوروی بیش از همه از طریق سوسیالیسم پیشرفت کرد، ملت روس بود و سایر ملتها عقب ماندند. حتی در خارج از شوروی - در اکثر آنها - عقب ماندگی پدید آمد. اما در ماهیت سوسیالیسم، پیشرفت دادن یک ملت در مقایسه با سایر ملتها و حتی در درون آن یک طبقه در مقایسه با طبقات دیگر وجود ندارد. ترقی متعادlane انسانی و پیشرفت متعادل اجتماعی، جزو اصول اساسی سوسیالیسم می‌باشد.

سوسیالیسم یک مشکل کیفی و مربوط به

سوسیالیست شدن خود انسان می‌باشد

در این رابطه لازم است که وضعیت سیاسی روزانه را تحلیل کرد. با گفتن این قسمتش داخل بلوک نگرددید" احتیاجی به ناراحتی وجود ندارد. در گذشته یک سوم

دنیا سوسیالیست بود! قبل از هر چیز گفته‌ی یک سوم دنیا یا یک چهارم و یا یک ششم آن سوسیالیست است، چندان واقع بینانه نمی‌باشد. سوسیالیسم یک مشکل کمی نیست. واضح است که با گفتن یک سوم و یا یک ششم دنیا سوسیالیست است نمی‌توانیم خود را فریب دهیم.

در واقع سوسیالیسم یک مشکل کیفی و مربوط به سوسیالیست شدن خود انسان است. اگر ده سوسیالیست واقعی وجود داشته باشد، شاید دنیایی سوسیالیست‌تر از یک ششم دنیا پدید می‌آید. به همین دلیل نمی‌توان سوسیالیسم را را به سطح یک اصطلاح جغرافیایی تقلیل داد. حتی گفتن "این تعداد انسان تحت تاثیر سوسیالیسم می‌باشند" نیز موفقیت سوسیالیسم را نشان نمی‌دهد. موفقیت سوسیالیسم با انسان عمل‌گرا معلوم می‌گردد. این نیز یک مشکل کیفی است نه کمی. یک مرکز متشکل از ده نماینده‌ی بسیار نیرومند سوسیالیسم از ده میلیون سوسیالیست تحمیق شده و یا از تمامی انسانهای تحت تاثیر سرمایه‌داری از قدرت بیشتری برخوردار است. اگر چنین مرکزی در بین تمام ملتها تاسیس شود، این از سوسیالیست بودن یک سوم دنیا ارزشمندتر است. امکان این امر وجود دارد که در عین حال صحیح نیز می‌باشد. از سویی به چنین چیزی نیاز وجود دارد. یعنی آفریدن انسان سوسیالیست - بدون در نظر گرفتن تمایز ملی - در همه جا ضرورت دارد.

ایجاد یک سیستم سوسیالیستی برتر و یا بر این اساس سیستمی که در بین خلقها غالبیت یافته و سرنوشت آنان را تعیین نماید، انسانی والا را به صورت متعادل و واقعا" با مد نظر قرار دادن اصول ایدئولوژیکی پیشرفت دهد و در سطح بین‌المللی نیز در برابر خطرات عظیمی همچون سلاح اتمی که از سوی سرمایه‌داری متوجه انسانیت می‌شود، نهادینه شود و اگر رایزنی سیاسی بین احزاب صورت پذیرد و شکل انترناسیونال آن نیز ایجاد شود، این سیستم از اغراق‌گویی رئال سوسیالیسم که "این قسمت رانجات دادیم و در آینده نیز فلان قسمت را به خود ملحق می‌سازیم" بسیار با مفهوم‌تر است. البته این بدان معنی نیست که سوسیالیسم در همه جا نیرومند خواهد

بود. اما نیرومند بودن سوسیالیسم در یک جا و فقدان آن در جایی دیگر خطرناک می‌باشد و این بیانگر یک انحراف است، همچنین تاسیس سوسیالیسم در هر جا امکان پذیر نیست. یعنی سوسیالیسم چنان ایدئولوژی‌ای است که اگر راهگشای وضعیتی گردد که در آن یک طرف کاملاً "سوسیالیست و طرف دیگر کاملاً" فاشیست باشد، در آن صورت با دستهای خود سوسیالیسم را نابود می‌سازی. این در مورد یک حزب نیز صدق می‌کند. اگر یک قسم بسیار سوسیالیست و قسم دیگر بسیار دهاتی باشد، بدان معنا است که آن حزب را نابود ساخته‌ای یعنی در ماهیت سوسیالیسم، ترقی دادن متعادل وجود دارد.

اگر نگاهی به سوسیالیست بودن من بیندازیم، مشاهده می‌شود که تا چه اندازه برای ایجاد یک حزب سوسیالیستی در درون مبارزه نموده و برای توسعه‌ی سوسیالیسم در کردستان تحت رهبری PKK، تا چه اندازه آن را با خود توسعه بخشیده‌ام. این لازمه‌ی سوسیالیسم است.

به عنوان مثال، من هم می‌توانم یک سوسیالیست بورکراتیک باشم! من هم می‌توانم همانند چپ کاملاً "بورکراتیک ترکیه، دو گفته را بر زبان رانده و بعد به حرفهای خود پایبند نباشم و یا می‌توانم همچون یک مرکز باشم و بقیه را هم همانند یک عضو وابسته به خود اداره کنم! اما به دلیل آنکه طرز تفکر سوسیالیستی من آنرا قبول ندارد هیچگاه این کار را نخواهم کرد.

سوسیالیسم به طور کلی، سطح سوسیالیست بودن یک حزب را بیان می‌دارد. سطح سوسیالیست بودن یک حزب باید سطح آزادی توده را بازتاب داده و آنرا به عرصه بین‌المللی نیز انتقال دهد. به دلیل آنکه من نیز خود را مرتبط با چنین تعریفی از سوسیالیسم در دست می‌گیرم، می‌توانم سوسیالیستی ماهر و سالم باشم. در حالیکه اعتبار تمام سوسیالیستهای بورکراتیک و حتی روسای دولتها از بین می‌رود، از اینکه من چگونه خود را نیرومند ساخته‌ام، می‌توان درسهای زیادی کسب نمود. هر کس

می پرسد که "سوسیالیسم کلاسیک از بین رفت، استالین هم شکست خورد، اما تو چگونه به عنوان آخرین سوسیالیست باقی مانده‌ای". این در حالی است که ما چگونه سوسیالیستی هستیم را درک نمی کنند. ما سوسیالیستهای رئال، سوسیالیستهای بورکراتیک، سوسیالیستهای فئودال و سوسیالیستهای خرده بورژوا را هرگز نمی شناسیم و یا از دور یا نزدیک با آنها رابطه‌ای نداریم. کاملاً برعکس، ما در درون PKK با آنان شدیداً مبارزه می کنیم. انبوهی از اربابان، خرده بورژواها و دهاتی‌ها تحت عنوان سوسیالیست در درون PKK وجود دارند. در مقابله با همه‌ی آنها مبارزه‌ای بی‌امان صورت دادیم. نتیجتاً PKK استقرار یافت. چنانچه می‌دانیم این هنوز هم پا برجاست.

هر کس می‌داند که PKK از طریق سطح تحلیلات و درجه‌ی تحقق آن تقریباً به وضعیتی رسیده که می‌تواند در سطح بین‌المللی ایفای نقش کند. این را تحقق بخشیدیم. نمایندگی رهبری، نمایندگی خلق، نمایندگی حزب و نمایندگی دمکراسی به شکلی کامل با استفاده از یک طرز تفکر صحیح سوسیالیستی به انجام رسید. جواب صحیحی به مشکلات انسانیت و تحمیلات سرمایه‌داری داده شد. این هم یک پیشرفت است.

سطح چاره‌یابی و درجه‌ی تحقق‌پذیری آن نزد ما، در یک معنا به راحتی می‌توان گفت که پیروزی سوسیالیسم است. این را نه شما و نه دشمن می‌تواند انکار کند زیرا همگان می‌دانند که چگونه آنرا متحقق ساخته‌ام و این قابل اثبات است. این را با استفاده از این نوع طرز تفکر، موضع‌گیری و مبارزه متحقق ساخته‌ام.

من هم یک انسانم، اما چگونه انسانی؟ انسانی پایبند ایدئولوژی، سیاست پراتیکی، مبارزه با سرمایه‌داری، اعتلای انسانهای ستمدیده یعنی تا آن اندازه که می‌توانید فکر کنید، انسانی فرابعدی. در نتیجه می‌توان گفت قدرت تحلیل سوسیالیستی پدید آمده در عینیت PKK، پیشرفتی است که در چارچوب واقعیت ملت کرد، به تدریج بر منطقه تاثیر گذار بوده و حتی در عرصه‌ی بین‌المللی نیز انتشار

می‌یابد. به طور خلاصه درباره‌ی اوضاع سیاسی جهان و درجه‌ی تحلیل و تحقق سوسیالیسم در PKK می‌توان این موارد را برشمرد.

در این توضیحات همچنان که جایگاهی برای تکبر بیجا وجود ندارد، جایگاهی برای طرز تفکر فرار و به فرار وادار کردن از طریق تحلیلاتی چون «دیگر سوسیالیسم شکست خورد - که این در چپ ترکیه بسیار مشهود است - آنچه باقی مانده، راه سرمایه‌داری است»، وجود ندارد. ما نه به اندازه‌ی گذشته از وجود رئال سوسیالیسم سرمست شدیم و نه بخاطر فروپاشی آن ناراحت شدیم. کاملاً برعکس، به شیوه‌ای معنادارتر و مصمم‌تر به راه خودمان روی آوردیم. به‌الا بودن ارزش تحلیلاتمان و اینکه لازم است بیش از این، سوسیالیسم را متحقق سازیم، ایمان آورده، بر آن واقف گشته و بر آن اصرار ورزیدیم. در نهایت چپگرایی بورکراتیک و جعلی و نیز چپ‌گرایی رئال سوسیالیستی شکست خوردند و بار دیگر قادر به برخاستن نشدند. ما هر روز بیش از پیش پیشرفت نمودیم. اگر با همین سرعت به پیش برویم و پنج یا ده شخصیت سوسیالیست نیرومند و واقعا" با یک طرز رهبری پر ادعای ظاهر شوند، هم فاشیسم ترکیه و هم ارتجاع خاورمیانه از بین خواهد رفت. حتی اگر سوسیالیست‌هایی پر ادعای ظاهر شده و همان شیوه را آنان نیز مطابق با شرایط زمان و مکان به اجرا گذاشته و به شیوه‌ای مناسب مبارزه کنند، این انترناسیونالی عظیم است.

ما به فروتنی بیش از حد اعتقاد داریم اما اگر برخیها حتی به این شکل تحقق یافته نیز پایبند باشند، بدون شک ارزش یک انترناسیونال می‌یابد. سطحی از سوسیالیسم را که ما در عینیت کردستان بنا نهاده‌ایم به آسانی می‌تواند به عینیت خاورمیانه انتقال یابد. واضح است که پیش از همه به ترکیه قابل انتقال می‌باشد. نتیجتاً این نیز به معنای انتقال به عرصه‌ی بین‌المللی می‌باشد که می‌تواند بیش از انقلاب بلشویک در تاریخ جایگاه بیابد.

اما اکنون ما با مسئله‌ی ملی، حتی با مسائل درون حزبی مشغولیم. به جای ملت‌های دیگر و حتی سایر نیروهای سیاسی کردستان، با مسائل درونی خود مشغولیم؛ که این صحیح است. حتی در درون PKK نیز، من تنها با یک نفر مشغول شدم؛ با خود مشغول شدم، با مبارزه مشغول شدم. این صحیح‌ترین و ثمره‌بخش‌ترین اقدام بود.

تولید می‌کنیم، زندگی می‌کنیم و

به شیوه‌ای صحیح مبارزه می‌کنیم

تحلیلات ما کاملاً "به سطح فرد تقلیل یافته است؛ انگار به‌ریزترین بخش‌های شخصیت فرد تقلیل یافته است. آشکار است که این یک متد است. در واقع

سوسیالیسم ایدئولوژی‌ای است که بیش از همه به انسان اهمیت داده، از دگماها بدور بوده و امکان ارزیابی انسان با تمام جوانبش را فراهم می‌آورد. ما نیز به آن همین معنا را داده و آن را به اجرا گذاشته‌ایم. در نتیجه، آنچه را بنا نهاده‌ایم، انسانی که به مرز حیوانیت تقلیل یافته بود را در درون PKK به انسانی که تدریجاً "اعتلا یافته و دارای قابلیت چاره‌یابی می‌شود، تبدیل نمودیم. در درون PKK رسیدن به این انسان در حد کافی، کسب بینش ملی، انجام فعالیت و سپری کردن ظالمترین جنگ و ویژه‌ی فاشیسم متحقق شده است. این پیشرفت عظیمی است که به اثبات رسیده است. اهمیت فوق العاده‌ی بین‌المللی آن نیز از این موضوع سرچشمه می‌گیرد زیرا در پس جنگ و ویژه‌ی اعمال شده توسط ترکیه، کشورهای آمریکا، اروپا و ارتجاع خاورمیانه قرار دارند که لحظه به لحظه منتظر پیروزی این جنگ ننگین هستند. به عبارتی، جنگی را که تحت نام PKK انجام دادیم، جنگ یک انترناسیونال عظیم است. هم جنبه‌ی ملی و هم جنبه‌ی انترناسیونالیستی دارد. جنبه‌ی ملی آن علیه [سیاست] امحای ملی توسط استعمارگری و نیز جنبه‌ی انترناسیونالیستی آن علیه کلیه‌ی قدرتهای حامی جنگ ویژه می‌باشد. واضح است که این دارای ارزشی فوق العاده انترناسیونالیستی می‌باشد.

انسان در درون PKK در عین زمان به تولید نیز می‌پردازد

این تولید، تولید سیاسی و ایدئولوژیکی انسان و از نو بنا نهادن حزب می‌باشد. زیرا حزبمان در مراحل اساسی [تاریخ خود] دارای برخوردی مبتکرانه بوده است. تحلیل واقع بینانه‌ی هر دوره، تعیین وظایف و آموزش اعضای حزب و به مبارزه و داشتن آنان را انجام داده‌ایم. نتیجه‌ی آن توسعه‌ی مداوم PKK به عنوان حزب و بسا سازمانی شکست‌ناپذیر است. در بطن آن طرز تفکر صحیح مبارزه و رهبریت وجود دارد؛ این بتدریج به طرف طرز تفکری صحیح در فرماندهی و نظامی‌گری سوق

می‌یابد. اگر این برخورد با تمام جوانبش به صورت ریشه‌ای ادامه یابد، می‌تواند راهگشای تشکیل ارتشی نیرومند و بزرگ شود.

ارتش خلقی‌ای که در کردستان تشکیل می‌شود، تمام خاور میانه را در بر خواهد گرفت. این ارتش، دمکراسی، سوسیالیسم و نهایتاً "انترناسیونالیسم" را به ارمان خواهد آورد.

این سیر رشد ادامه می‌یابد؛ مهم اثبات آنها از سوی ما می‌باشد. به عنوان مثال من خود را بعنوان اثباتی عظیم می‌بینم. پایندی‌ام به سوسیالیسم، بیانگر اثبات بدین شیوه است. اگر فرد سوسیالیست بدین شیوه خود را اثبات کند، جوابی عظیم خواهد داد. هر کس می‌تواند ما را بعنوان یک سوسیالیست واقعی نه تنها در چارچوب حقیقت ملی‌امان، بلکه در واقعیت بین‌المللی نیز بشناسد.

علیرغم تلاش تمامی سرمایه‌داران، قادر به متوقف ساختن سیر پیشرفت‌مان و بویژه مبارزه‌ی شخص من نمی‌باشند. کجاست می‌گفتید سیستم نابود شد، سوسیالیسم ارزش خود را از دست داد! اگر این موضوع صحت دارد چرا نمی‌توانند جلوی مرا سد کنند؟ زیرا من به شیوه‌ای صحیح به آفرینش وامی‌دارم، به شیوه‌ای صحیح به زندگی کردن وامی‌دارم و به شیوه‌ای صحیح به مبارزه وامی‌دارم. در جای کوچکی قرار دارم، اما آنچه اهمیت دارد این است که خود را به شیوه‌ای صحیح آماده ساخته و به ایدئولوگ، سیاستمدار، مردم‌دار و انسان دوست تبدیل شده‌ام. نتیجه‌ی آن پیشرفتی است که کسی قادر به ایستاندن آن نیست. همچنین این ده پانزده سالی که سرمایه‌داری خود را بسیار موفق می‌پنداشت، به سالهای بزرگترین پیشرفت ما تبدیل شده است.

به اصطلاح، رئال سوسیالیسم شکست خورد و سرمایه‌داری پیروز گردید. اما ما نیز موفق شده‌ایم، این تصادفی نیست. در واقع آنکه موفق شد سرمایه‌داری نبود، آنچه شکست خورد نیز تنها تفاله‌ی سوسیالیسم بود.

همچنین کسانی همچون ما که به زحمت قادر به ادامه‌ی حیات بودند، هم از سوی سرمایه‌داری و هم از سوی سوسیالیسم مورد قبول واقع نگردیدند. اما یک جنبش سوسیالیستی واقعی - که به خوبی از فرصت فروپاشی آنان استفاده نمود - به موفقیت دست یافت. این موفقیت با استفاده از مناسبترین تاکتیکهای مبارزه و تحت رهبری PKK بدست آمده است. اگر خیانت نشود سطح کنونی، سطحی است که به پیروزی خواهد رسید. ما از طریق خلق یک شخصیت سوسیالیستی که انسان را با صحیح‌ترین شیوه تحلیل می‌کند، به این نیرو دست یافتیم.

این یک پیروزی شکوهمند برای انسانیت است. اجرای جزئیات آنرا شما انجام دهید، هزاران مجری آن پدید آید. شما خود به پیروزی دست یابید و درباره‌ی آن فکر کنید. باید تلاش کنید. سوسیالیسم به معنای تلاش و کوشش است. تئوری به معنای تاکتیک است، به معنای انسان شدن است. به ویژه در محیطی همچون محیط اجتماعی ما که به سطح حیوانات رسانده شده است، سوسیالیسم به معنای بزرگترین ادعای انسان، تحلیل و خودسازی او می‌باشد. "قسماً" هم باشد، قدرت عملی ساختن این مدل به شیوه‌ی ما را داشته باشید. آنگاه چگونگی رسیدن به موفقیت را مشاهده خواهید کرد. اما این نیز همچنان که به آن اشاره کردم، به علم، اراده، نیروی فکر، عملکرد، تئوری و فعالیت احتیاج دارد. اینها را می‌توانید به صورت متداخل و مرتبط با یکدیگر و مطابق قوانین شان و نیز با علم بر استراتژی بودن آنها و رعایت کامل اصول تاکتیکی آنها مد نظر قرار دهید. شما مبارزان صادقی هستید. این مبارزه را هیچ نیرویی نمی‌تواند متوقف سازد؛ همچنان که قادر به متوقف ساختن من نشدند.

واضح است که نقش تاریخی یک انسان محدود می‌باشد. نمی‌توانید او را به ماوراء الطبیعه ارتقاء دهید و یا تمام قرن‌ها را نمی‌توانید با کمک او سپری کنید. یک انسان دارای نقش تاریخی، وظیفه‌ی خود را به جای آورده و سایرین آنرا به اتمام می‌رسانند. این درحالی است که امروزه رهبری یک نهاد [مشخص] و دارای نقش می‌باشد. مبارز بودن نیز یک نهاد است و دارای نقش.

اگر هر کس وظایف خویش را کاملاً بجای آورد، موفقیت بیشتری بدست می‌آید. اگر یک پای انسان از بین برود، انسان می‌لنگد. به همین سبب ما حزبی را مبنا قرار می‌دهیم که هر کس در آن به وظایف خود عمل کند. اگر فعالیتهای جبهه، ارتش، سازماندهی مردم، سازماندهی داخلی، شفافیت ایدئولوژیکی و جهت‌گیری سیاسی حزبی به این شیوه و به صورت متعادل صورت پذیرد، شکست این حزب و یا نهاد رهبری آن غیر قابل تصور است.

این تجربه‌ی PKK است. عدم درک آن با تمام جوانبش، اشتباهی مربوط به شماس است. وجود یک پدیده‌ی عینی را به شما می‌گویم. من در عرصه‌ی بین‌المللی زندگی می‌کنم.

چرا حتی یک سانتیمتر هم نمی‌توانند مرا از جایم عقب برانند؟ بلکه برعکس هر روز بیش از پیش قدرت تاثیرگذاری خویش را افزایش می‌دهم. زیرا وضعیت دنیا و نحوه‌ی روابطم را به‌طور صحیح ارزیابی می‌کنم. سوسیالیستی واقع بین هستم. نحوه و مکان حرکت، نوع و مکان بکارگیری تاکتیکم، نحوه و مکان برقراری روابطم، نحوه و مکان امضای پیمانها و نحوه و زمان مخالفتم را به‌طور واقع بینانه تعیین نموده‌ام. اینها را با روحیه، فکر و گامهایی مناسب انجام می‌دهم.

موفق می‌شوم و زندگی می‌کنم. نمیتوانید بگویید «تو معجزه‌گری، تو یک خیال هستی»، من بینهایت طرفدار علم هستم. عملگرا هستم! فردی هستم که با در نظر گرفتن وضعیت همه‌ی شما و شرایط عینی دنیا به زندگی روی آورده‌ام. PKK نیز حزبی است که بدین شیوه می‌خواهد به پیروزی برسد. اگر با مانع مواجه نشود و برخیها در داخل و یا خارج، آنرا دچار شکست نسازند و بویژه شیوه‌ی عمل من به تدریج غالبیت یابد، این یک پیروزی کامل است. اگر این موضوع را با جوانبش در نظر بگیرید، بدیهی است که مسئولیتهایی بر دوش شما گذارده می‌شود. سطح ایدئولوژی - سیاسی و سازماندهی تا چه حد باشد، به همان اندازه مسئولیتان سنگین‌تر خواهد بود. اگر جوابی مناسب به آن بدهید، عضوی فعال خواهید بود. عضوی فعال،

در عمل موفقیت بدست می‌آورد. اگر اینها را در نظر نگرفته و بدون اینکه تلاشی انجام دهید و برای چاره‌یابی کوشش کنید، سپس و به آسانی بگوئید که « پیروزی به دست آید»، این هم غیر ممکن است. اگر رابطه‌ی خود را با ایدئولوژی علمی و سازماندهی قطع کنید، نه تنها به پیروزی نمی‌رسید بلکه عامل یک شکست سنگین نیز خواهید بود که همراه با خود میتواند بسیاری از دستاوردها و انسانها را به فنا محکوم سازید. چنانچه میدانیم وضعیت اکثر شماها به همین صورت است.

آنچه که اکنون در درون PKK بدان دست یافته‌ایم سطحی از تحقق ایدئولوژی و سیاستی ماهرانه و تاریخی است. به‌ویژه اگر در شرایط عینی بین‌المللی به بررسی آن پردازیم، مشاهده می‌کنیم که حزب ما پس از فروپاشی رئال سوسیالیسم و تقریباً نابودی احزاب رسمی کمونیستی، قدرت فوق‌العاده‌ای کسب نموده و بتدریج دارای ادعا میگردد. ما درباره‌ی خود به اغراق نمی‌پردازیم، اما به هر حال یکی از پراستادترین احزابی هستیم که برای [تاسیس] انترناسیونالیسم آماده‌گی داریم.

انقلاب کردستان یک انقلاب خاورمیانه‌ای است

انقلاب خاورمیانه نیز بنا به موقعیت بین‌المللی آن، پیشرفته‌ترین و پربهرترین انقلاب خواهد بود. همراه با تحلیل تمامی این موارد، مشاهده می‌کنیم که امروزه ایدئولوژی دینی نیز در صدد تاثیر گذاری [بر مسایل] می‌باشد. از توضیح بیشتر در این باره پرهیز می‌کنم. حتی این ایدئولوژی نیز در صدد روزآمد کردن خود و تشکیل حزب برآمده و سرعت به سوی کسب اقتدار می‌شتابد. اینها نیز موضوعاتی فوق‌العاده قابل توجه‌اند.

به‌ویژه در خاورمیانه یک بیداری اسلامی و یا پیشرفتی به صورت تشکیل دولت اسلامی پدید آمده است. واضح است که می‌توان این موضوع را در ارتباط با اسلام حقیقی، مشکلات روزانه و مشکلات طبقاتی و ملی، به عنوان موضوعات پیچیده‌ی

قابل بحث در نظر گرفت. علاوه بر این، ملی‌گرایی بورژوازی و در درون آن خرده‌بورژوازی و ملی‌گرایی وابسته نیز وجود دارند. اشکال ملی‌گرایی همچنانکه در تمام دنیا وجود دارد در خاورمیانه و بویژه در کردستان نیز در صدند که بی‌نهایت تاثیر گذار شوند. امروزه نیز همانند گذشته مفاهیم ایدئولوژیکی، سیاسی و سازمانی آنها را بهتر می‌توانیم درک کنیم. بویژه در جنوب [کردستان] یک مدل شبه‌دولتی وابسته در حال شکل‌گیری است. همچنین انبوهی از رفرمیستهای مدعی وجود دارند. در گذشته انتقادات فراوانی از آنها نمودیم که تمام این انتقادات صحیح می‌باشند.

اکنون می‌توانیم این انتقادات را بیش از پیش روزآمد سازیم. چه موضعگیری‌ای در مقابل جنبش ما دارند؛ با آنان چگونه برخورد خواهیم کرد؟ چگونه با حرکت اسلامی، ملی‌گرایان خرده‌بورژوا، دولت وابسته‌ی فدراتیو «مدرن» و فاشیسم ترکیه از لحاظ سیاسی برخورد خواهیم کرد؟ آیا امکان تحلیل رهیافت سیاسی وجود دارد؟ اگر وجود داشته باشد، مشروط به چیست؟ در کدام سطح نظامی، رهیافت سیاسی اعتبار دارد؟ تحمیل فدراسیون بر ترکیه به‌عنوان یک مرحله از مبارزه، از چه لحاظی واقع‌بینانه است؟ محتوای آن فدراسیون چه خواهد بود؟ ارتباط آن با دموکراسی ترکیه و نحوه‌ی مبارزه‌ی آن چگونه می‌باشد؟ از این لحاظ، پیشرفت چگرایان و نیروهای انقلابی ترکیه بیانگر چه می‌باشد و دارای چه تاثیری خواهند بود؟ آنان را باید به چه نوع پیشرفتی وادار سازیم؟

این موارد باید در سرتیترهای جداگانه و به‌طور مفصل مورد ارزیابی و بررسی قرار گیرند. همچنین مفهوم ارتباط سیاسی با امپریالیسم، اروپای آن، آمریکای آن و حتی با دولتهای مختلف خاورمیانه چگونه است؟ آیا قطع روابط صحیح می‌باشد؟ اگر جواب منفی است و رابطه‌ی سیاسی همانند رابطه‌ی تسلیمت‌گونه در نظر گرفته نمیشود، در آنصورت شکل صحیح روابط چگونه است؟ به جای نمونه‌ی شبه‌دولت وابسته‌ی فدراتیو و یا مدل مورد نظر سایر سازمانهای خرده‌بورژوا، موضع‌گیری

صحیح در برابر ترکیه ترکیه، دولتهای منطقه و آمریکا - بدون عقب‌نشینی از خواسته‌های استقلال و آزادی - کدام می‌باشد؟

می‌توان پیرامون تمام این موضوعات هم درباره‌ی اصطلاحات و هم درباره‌ی سطح عملی آنها، تحلیلاتی را ارائه نمود. می‌توان این تحلیلات را بیشتر هم توسعه بخشید. در اینجا درصدد توضیحات بیشتری درباره‌ی این موضوعات نیستم. جزئیات، چندان مورد نیاز ما نمی‌باشد. این در حالی است که ما بسیاری از تحلیلات و جزئیات را مطرح ساخته‌ایم. حزب ما در این باره دارای قابلیت فوق‌العاده‌ای در ارائه‌ی تحلیلات است که اسناد آن به وفور وجود دارد. واضح است آنانکه در جریان مبارزه‌ی حزب دارای ادعا هستند، به اندازه‌ی آب و نان به این قابلیت نیاز دارند. آنان باید به این قابلیت دست یافته و نتایج مطلوب را بدست آورند. ما مدتهاست که در این باره وظیفه‌ی خویش را به جای آورده‌ایم. کافی است که مبارزان حزبی امان آن را درک کنند.

هیچکس نمی‌تواند ادعا کند که PKK - همانند بیشتر کسانی که تصور می‌کنند - جنبشی است که بطور خودبخودی و یا با انجام برخی فعالیتهای نظامی ادامه‌ی حیات می‌یابد. به علاوه بر این باورم که آنچه صورت گرفته چندان فعالیت نظامی نیز نبوده است. تا کنون نگفته‌ام که حتی یک عملیات گریلابی واقعی صورت می‌گیرد، همچنین نگفته‌ام که این چنین صورت گرفته است. تلاشهایی وجود دارند، اما اینها نیز قطعاً به یک نظام بخشی به شکلی که PKK پیش‌بینی کرده است، احتیاج دارند. اینها را از همان ابتدا نیز می‌گفتم، اکنون نیز موکداً آنها را بیان می‌کنیم. خط مشی نظامی قابل قبول از سوی PKK و سازماندهی آن هنوز به عنوان یک مشکل در برابرمان جلوه می‌کند.

علاوه بر اینها، سازماندهی مردم نیز یک مشکل می‌باشد. از لحاظ انتقال ایدئولوژی به این عرصه نیز مشکلاتی وجود دارد. انجام تبلیغات و آرتیستایون درباره‌ی

ایدئولوژی با استفاده از ارگانهای "مطبوعاتی - انتشاراتی"، وظیفه‌ای اساسی می‌باشد. از روزنامه‌های حزب استفاده کامل به عمل نمی‌آید. از امکانات عظیم "مطبوعاتی - انتشاراتی" برخورداریم اما قادر به استفاده از آنها نمی‌باشیم و به اندازه‌ی کافی از آنها برای آژیتاسیون و تبلیغات بهره نمی‌گیریم. از سویی، به عنوان یک ابزار موثر بدانها اهمیت داده نمی‌شود. باید این موضوع را در ارتباط با مشکل ایدئولوژیک نیز مشاهده نمود؛ یعنی باید نحوه‌ی نشر ایدئولوژی را مرتبط با آن در نظر گرفت. اکنون کانال تلویزیونی در حال راه‌اندازی شدن است و می‌توان به تعداد دلخواه ایستگاه رادیویی دایر نمود. مطبوعات هم وجود دارد؛ قانونی و غیر قانونی، امکانات قابل توجه‌ای هم در خارج و هم در داخل کشور وجود دارد. باید به خوبی از آنها استفاده نمود.

از لحاظ سیاسی نیز پیشرفتهایی عظیم به وجود آمده‌اند. میلیونها نفر با اشتیاق فراوان و انگار در درجه‌ی گرسنگی نسبت به سیاسی شدن ابراز علاقه می‌کنند. یک نماینده‌ی فعال حزب می‌تواند آنها را به سرعت به سازماندهی سیاسی برساند. مردم در هر جا خواهان رسیدن به اقتدار و دستیابی به نمایندگی آن می‌باشد. باید نمایندگی دمکراسی را به صورت نمایندگی حزب در آورد. از این پس می‌توان به اندازه‌ی مورد نیاز، دست به تاسیس سازمان زد. همچنان که گفتم امکان چاره‌یابی بی‌نهایت وجود دارد.

مشاهده می‌کنیم که سطح سیاسی - ایدئولوژیک PKK، تنها پیشرفتی مختص به ملیت و حتی یک مرحله‌ی خاص تاریخی نمی‌باشد، بلکه سطحی است که دارای ارزش منطقه‌ای و بین‌المللی بوده و دوست و دشمن نیز بسیار به آن احترام می‌گذارند. واضح است که شماها به عنوان مبارزان این حزب باید بیش از همه این پیشرفت را مشاهده کرده و به فراخور درک اصول سیاسی - ایدئولوژیک آن، باید به شیوه‌ای دقیق به تحلیل آن پرداخته و مهمتر از همه، موفقیت و متحقق ساختن آن را در شخص خود اجرا کرده و نیز با خروج از دایره‌ی خود و بدین شیوه یکی شدن با واقعیت سیاسی - ایدئولوژیک حزب، آنرا به انجام برسانید. اگر این را متحقق سازید، پیشرفتی

بی‌همتا و موفقیتی والا برای شما به دست خواهد آمد. حزبی که با چنین مبارزاتی از نو بنیاد شود، به همان نسبت که ضامن اساسی پیروزی خواهد بود، راهپیمایی خود به سوی پیروزی را بطور قطع به انجام می‌رساند.

آمریکا و ترکیه هرگز سخنی را مبنی بر اینکه مبارزاتمان، فعالیت‌هایی تروریستی بوده است، از ما نخواهند شنید

دیوید.ا. کورن: جناب آقای عبدالله اوجالان، رهبر حزب کارگران کردستان! چند سال قبل در امور دیپلماسی ایالات متحده‌ی آمریکا مشغول فعالیت بودم، اکنون باز نشسته شده‌ام. همچنانکه در آن زمان به طور مداوم و فشرده در مورد مسئله‌ی کرد مقالاتی می‌نوشتم، در این اواخر نیز چنین کاری را در مورد کردهای ترکیه به انجام می‌رسانم.

در حال حاضر می‌خواهم درباره‌ی PKK به تحقیق و بررسی بپردازم و در این مورد نوشته‌هایی به رشته‌ی تحریر درآورم. می‌خواهم خاطر نشان سازم که PKK از سوی رسانه‌های بین‌المللی بعنوان سازمانی بسیار پیش پا افتاده و معمولی شناسانده شده و مورد بحث قرار گرفته است. جهت انجام این تحقیق خواستم تا دیداری با شما داشته باشم، اما متأسفانه به دلیل آنکه امکانات سفر به خاورمیانه مهیا نبود، ناگزیر شدم پرسش‌هایم را به شیوه‌ی کتبی ارسال نمایم.

در حال فکر کردن به این مسائل پرسش‌ها را آماده نمودم، پیشاپیش از پاسخگویی شما سپاسگزارم و پاسخها را به شما و می‌گذارم. مطمئنم که این خواهش من را خواهید پذیرفت.

رهبر آپو: آقای دیوید.ا. کورن من نیز از شما تشکر می‌کنم. این اولین بار است یک دیپلمات - که در امور دیپلماسی دولت آمریکا انجام وظیفه نموده است، بخواید مقالاتی در مورد وضعیت خلق کرد بنگارد. این ابراز علاقه‌ی شما نسبت به PKK با ارزش و پرمعنا است همچنان که در آغاز اشاره نمودید در واقع می‌خواهند بی‌پایه‌ترین و نارواترین نظریات را در مورد حزبمان، در افکار عمومی اشاعه دهند. بدون شک شما نیز می‌دانید که ایالات متحده‌ی آمریکا در اشاعه‌ی این نظریات سهم زیادی دارد.

می‌توانم یادآوری کنم که اکنون معاون CIA در امور بین‌الملل، حزبمان را بزرگترین سازمان تروریستی در سطح جهان قلمداد می‌کند و براحتی این نظر را در سمینارهای گوناگون بیان می‌دارد. او شخصی معمولی نیست. همچنین شما می‌دانید که CIA یک سازمان موثر در جهان است. بی‌آنکه دیداری با ما داشته باشد و یا اینکه حقیقت ما را مورد بررسی قرار داده باشند، چنین ابراز نظریاتی یک طرفه، کاری ناصحیح و خطرناک است. در واقع چنین ارزیابی‌ای در مورد خلقی که بیش از همه قربانی تروریسم بین‌المللی بوده و PKK بی‌که به جز استفاده از حق مقدس دفاع مشروع از راهکار دیگری استفاده نکرده است، هم ظلمی عظیم و هم اعلام دشمنی‌ای بی‌پایان است.

خلقی که رو در روی امحا و نابودی قرار گرفته باشد، مشککش فقط و فقط کسب و پیشبرد هویت ملی و رسیدن به خواسته‌های ملی - دمکراتیک خود است. چرا مقاومت در برابر ژنوساید (نسل‌کشی) را تروریسم بین‌المللی تعبیر می‌کنند؟ چنین ارزیابی‌ای ناروا و صرفاً اظهارنظری امپریالیستی است که حد و مرز نمی‌شناسد، این نیز هیچ ارتباطی با عدالت، انسانیت و واقعیات سیاسی ندارد. این دیدگاهی امپریالیستی است که متهم ساختن خلقی را کرامت خویش می‌پندارد.

جناب مشاور CIA بخوبی می‌داند که امروزه خلق ما بزرگترین قربانی تروریسم است. هر کس می‌داند که از همان اوایل تاریخ، بربریت ترک و جمهوری ترکیه، قدرتی برای قتل‌عام خلقها و فرهنگها بوده است. به طور حتم انسانیت، جلوه دادن انسان‌گرایی، حق حفظ بقا و هویت را اینچنین معکوس، به عنوان سنگینترین اتهامات و گناهان ارزیابی می‌کند.

تحلیل و ارزیابی این نظر را - که به نظر رسمی دولت آمریکا هم نزدیک است - به شما وا می‌گذارم، زیرا شما از نزدیک امان مشاهده‌ی این واقعیت را دارید.

در واقع سعی دارم این نکته را درک کنم که منافع آمریکا بعنوان یک دولت تا چه اندازه با این نظریات در ارتباط است؟ بر همین مبنا نیز پرسشهای شما همچنانکه توضیح دادیم ارائه‌ی چنان تعریف ساده و اشتباهی از PKK را تا حدی بی‌اعتبار می‌سازد. از این رو بر این باورم که از طریق پاسخهایی که بدین پرسشها می‌دهم، هر چند مختصر، تا اندازه‌ای راه را بر ارزیابیهای غلط در مورد PKK خواهم بست.

امیدوارم شما تا اندازه‌ای واقعیتها را بازتاب دهید. می‌خواهم آمریکا نظریات اشتباه خود را به PKK اصلاح کند. دوباره مراتب قدر و سپاس خویش را بر زبان می‌رانم. ما در برابر تمامی ایدئولوژیهای که از پیشرفت فرد معانعت به عمل می‌آورند، عکس‌العمل نشان داده و از آنها بیزاریم.

دیوید. ۱. کورن: بخش عظیمی از رسانه‌های بین‌المللی بطور مداوم این مطلب را منعکس می‌سازند که «PKK سازمانی جدایی طلب است.» و می‌گویند: «هدف PKK تاسیس یک دولت مستقل مارکسیست - لنینیستی است.» آیا واقعاً استقلال جزو اهداف PKK است؟ آیا ایدئولوژی PKK مارکسیست - لنینیستی است؟ رهبر آپو: اعلام و اصرار بر اینکه حزب ما یک سازمان جدایی طلب است و یا حزب ما هر چیز خود را در خدمت تأسیس یک دولت مستقل قرار داده است، اغراق آمیز خواهد بود. همچنین مقایسه کردن آن با احزاب کلاسیک کمونیستی، بجا نخواهد بود. همچنانکه اشاره نمودیم؛ خط مشی سیاسی - ایدئولوژیکی حزب ما به سان احزاب کلاسیک کمونیستی نیست. اگر چنین می‌بود، بدون شک همچنانکه با فروپاشی رثال سوسیالیسم، این احزاب منحل گشتند، می‌بایست حزب ما نیز منحل می‌گشت. تحولات اخیر در سطح بین‌المللی و به ویژه فروپاشی رثال سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی به خوبی این مطلب را آشکار می‌سازند که ناپیستی حزب ما را بدین شیوه مورد ارزیابی قرار داد. بدون شک سوسیالیسمی را که حزبمان از همان آغاز مبنای خود قرار داد، سوسیالیسمی درست و صحیح می‌باشد. زیرا این سوسیالیسمی علمی است. ما برای ماوریم که PKK می‌تواند به شیوه‌ای علمی حقیقت جوامع را مشخص سازد. ما به تدریج در این مورد یک مفهوم سوسیالیستی مختص به خویش را پیشبرد می‌دهیم. این، هم در مورد ما و هم در مورد مراکز که با ما در ارتباطند صادق است. بایستی پیشبرد نظریات ایدئولوژیکی ما و ضروریات مفاهیم انسانیت و جامعه را به شکلی طبیعی در نظر گرفت. جامعه و ملتی بدون ایدئولوژی وجود ندارد. مطابق با واقعیاتی که در آن قرار دارند، می‌توانند ایدئولوژی‌ای را بعنوان یک راه‌حل، بپذیرند.

می‌توانیم به شکلی آشکار بیان نماییم، رثال سوسیالیسم و احزاب تحت هدایت و کنترل آن، نه تنها به حقیقت کرد اعتنا ننموده‌اند، بلکه در انکار این خلق و حتی در نیرومند ساختن حکومت ترکیه، تا بدین حد، امکانات و ضروریات اساسی آنرا نیز مهیا نموده‌اند. این سوسیالیسم و کمونیسم زیانهای بسیاری به حزب و خلق ما رسانده است. ولی علیرغم این، نیرومندی مفهوم آزادی و عدالت در نزد ما به اندازه‌ی ژرفای عشق به انسان است. از اینرو همیشه ضرورت پیشبرد حقوق خلقها را دیده و در راستای آزادی و عدالت مبارزه می‌نماییم. ما دارای خط مشی‌ای هستیم که همچون با گوهر انسانیت، پیشرفت می‌نماید و با هر نوع بیعدالتی و ظلم به مقابله برمی‌خیزیم. در میان ملتها، طبقات، ادیان، مذاهب، جنسها، فرهنگها و بطور خلاصه در سطح ملی و بین‌المللی در مقابل هرگونه مفهوم و طرز فکری می‌ایستیم که در برابر آزادی ایجاد مانع کند. در این میان آلودگی محیط‌زیست و افزایش سرسام‌آور جمعیت و همچنین خطر "تکنولوژی اتمی" به تدریج وضعیت خطرناکی به وجود می‌آورند. تعریف ما بسان جنبشی که د صد است رادیکالترین دیدگاهها و نظریات را

علیه این خطرات داشته باشد - که این رادیکالیسم را نیز همچون ضرورت نگرش سوسیالیستی می‌داند - و همچنین می‌خواهد خود را همچون حزبی فراپرسیبی بنیاد نهد و صاحب چارچوب ایدئولوژیکی ای اینگونه باشد، بسیار واقع‌بینانه‌تر خواهد بود.

بطور خلاصه؛ اکنون مجال آنرا ندارم که تمامی ابعاد مفاهیم سوسیالیسمی PKK را برای شما توضیح دهم. در طی سالهای گذشته ارزیابیهای گوناگونی در این مورد ارائه داده‌ام. شما نیز می‌توانید در مورد آن تحقیق کنید. می‌توانم به سادگی این را بر زبان برانم که اعتقادات سوسیالیستی ما به کشورهای فاقد دموکراسی ای که رنال سوسیالیسم در آنها حاکم بود، نمی‌ماند. همچنین آن سوسیالیسمی نخواهد بود که تا حد توان، فرد را مورد تحقیر قرار داده و دولت را تعالی می‌بخشد. حتی ما دارای چنان برداشتی از دموکراسی هستیم که بیش از اغلب کشورهای سرمایه‌داری، اکثریت را مبنای قرار می‌دهیم. عمیقاً معتقدیم که دولت باید از چارچوب مفاهیم کلاسیک خود خارج گردد. همچنین بر این باوریم که تاسیس سرمایه‌داری دولتی و سوسیالیسم متکی بر آن، بر خوردی صرفاً اقتصادی است و آنرا نمی‌پذیریم. همچنین معتقدیم که باید نوسازی اقتصادی صورت گیرد طوری که [جامعه] به شکل مستقل و آزاد تواناییهای خود را پیشرفت دهد.

ما در برابر تمامی ایدئولوژیهایی که به نام دولت مانع از پیشرفت فرد می‌گردند، عکس‌العمل نشان داده و از آنها متنفریم. منظوم این است، نبود آزادی مطلق فرهنگی از شرایط یک جامعه‌ی عصر حجر هولناکتر است. بطور خلاصه؛ با سیستمی موافقیم که هر فرد، فرهنگ و امکانات غنی خود را بتواند بی‌نهایت پیشبرد دهد. این یکی از ضروریات ایدئولوژی ما است که بسیار به آن اهمیت داده‌ایم. ما بی‌نهایت از نگرشهای خطرناکی همچون "دولت همه چیز است و فرد اهمیتی ندارد، و یا همه چیز در خدمت فرد است و منافع اجتماعی اهمیتی ندارند"، به دوریم و با آنها مخالفیم.

به اندازه‌ی نیاز به جامعه، حقوق فردی، منافع اجتماعی و نظام افکار عمومی؛ اینها مواردی هستند که همچون اصلی در صدد پابندی به آنان برآمده‌ایم. به نظرم این توضیحات جهت شناساندن ما کافی باشد.

به اندازه‌ی آمریکا، ما نیز خواهان فدرالیسم هستیم...

در مورد مسئله‌ی جدایی طلبی باید بگویم که تحت هر شرایطی بر تأسیس دولتی مستقل اصرار نمی‌ورزیم. موضوعی را که می‌خواهیم آشکارا در مورد آن سخن بگویم مدلی از دولت است که در آن از حقوق بنیادین اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی پاسداری به عمل آید. به همان شیوه که می‌توان در ساختار

حکومتی چنین دولتی از این حقوق بهره گرفت، در دولتی مستقل نیز به همان شکل است. طبقه‌بندی اشکال مختلف دولت بصورت مطلق؛ یا یونیتار [یکپارچه] یا مستقل و جداگانه، با واقعیات دنیای امروز نمی‌گنجد. واقعیات بین‌المللی متفاوت‌ترند.

در عصری زندگی می‌کنیم که به تدریج اتحادیه‌های سیاسی گوناگونی در حال شکل‌گیری هستند. ایالات متحده‌ی آمریکا نیز یک سیستم فدرالی است. اگر چه جمعیت آلمان را ملتی واحد تشکیل می‌دهد، اما نظام [سیاسی] آن فدرالی است. اگر چه بلژیک متشکل از ملت‌هایی جداگانه است، اما نظام یک فدراسیونی متشکل از یک دولت است. در اسپانیا رژیم وجود دارد که حکومت‌های خودگردان متعددی را در درون شامل می‌گردد. اتحادیه‌ی دولتهای آمریکای شمالی در حال شکل‌گیری است. اتحادیه‌ی اروپا فعلاً وجود دارد. حتی در ترکیه نیز اتحادیه‌ای در حال ایجاد است. باید اتحادیه‌ی کشورهای مشترک‌المنافع را نیز بدان افزود. همچنین بایستی روند ایجاد یک فدراسیون در روسیه را همچون مثالی بارز، مدنظر قرار داد. همچنانکه در تمامی این مثالها مشاهده می‌شود امکان آن وجود دارد که خلقها تحت لوای دولتی بتوانند در درون یک سیستم فدرال، زندگی‌ای آزاد و مستقل داشته باشند. اگر دولتی مستقل نیز داشته باشند، این دولتها می‌توانند از طرق مختلف گرد هم آمده و یک فدراسیون تشکیل دهند. روند تدریجی تحولات این واقعیت را نشان خواهد داد.

با مدنظر قرار دادن تمامی این واقعیات آشکار خواهد شد که بحث از اینکه گویا PKK به هر قیمتی درصدد جدایی خواهی است، واقعیت ندارد. در عین حال، ماندن در درون یک ساختار یونیتار و حاکم که در آن فاشیست‌ترین دولت، یعنی جمهوری ترکیه حاکم است، قابل قبول نخواهد بود.

اگر در ساختار کنونی دولت یونیتار دقت شود، متوجه خواهیم شد که در واقع این راهکار در نیمه‌ی اول سده‌ی ۲۰ از سوی مصطفی کمال ارائه شد که از سوسیالیسم - در زمان استالین - و پیش از آن نیز از هیتلر و موسولینی متأثر شده بود. یقیناً همگی می‌دانند که ترکیه دولتی دمکرات نیست، در ترکیه برای هیچ فرهنگی آزادی وجود ندارد، دمکراسی‌اش دورغین است و امروزه هر کس می‌داند که ارتش نیرویی طفیلی است. ساختار کنونی دولت یونیتار جمهوری ترکیه، یکی از ساختارهای ضد دمکراسی است.

دولت ترکیه تنها به انکار حقوق ملت کرد و اقلیتهای ملی ترکیه و به رسمیت نشناختن آنها اکتفا نمی‌کند، بلکه دارای ساختاری است که در درون خود نیز در تضاد با حقوق افراد ملت خود قرار می‌گیرد. این، طرز

برخورد صحیحی نیست. دمکراسی‌اش نیز تنها ظاهر سازی و فاقد ارزش است - از هر نظر که به آن نگریده شود، تنها دولتی فاشیست نمایان است و بس - از اینرو ما علیه چنین دولتی و بطور کلی جهت دمکراتیزه نمودن ترکیه مبارزه می‌نماییم. اگر این مبارزه، مبارزه‌ی جدایی طلبی قلمداد شود، به مفهوم تحریف واقعیات و جدی نگرفتن حقایق است. صحیح‌تر آن است که این مبارزه را مبارزه‌ی دمکراسی یا به بیان دیگر، مبارزه‌ی خواستهای دمکراتیک خواند.

اگر دقت شود؛ تمامی تحولات ملی - سیاسی ترکیه به نحوی از انحاء با مبارزات ما در ارتباط بوده و پیشرفتهای تدریجی آن را نشان خواهد داد. رژیم کمالیست به ویژه با عملیات نظامی گسترده‌ای که در این اواخر در جنوب کردستان به انجام رساند، به نقطه‌ای رسیده که یا باید در راستای اصلاحات گامهایی تدریجی بردارد و بدین شیوه حاکمیت خود را تداوم بخشد، یا در آن قالب تنگ و محدود یونیتی خود محدودتر گشته و به وضعیتی دچار گردد که به زنجیره‌ای از بحرانها گرفتار آید و سرانجام درهم شکسته و سرنگون شود.

از این رو ما بارها این نکته را بیان نموده‌ایم که «اگر جمهوری ترکیه بخواهد از طریق اصلاحات پیشرفتهای دمکراتیک ایجاد نماید، ما نیز حاضریم». حتی ما گفتیم که به نیروی اساسی و ضامن دمکراسی مبدل خواهیم شد.

ما آشکارا به شما می‌گوییم چنان مرضی نداریم که بطور مطلق بر جدایی طلبی اصرار بورزیم. اگر طرف مقابل اعتماد به نفس داشته باشد و آمادگی خود را برای گفتگوی سیاسی اعلام نماید، آنگاه می‌توان در درون مرزهای موجود، آزادی و عدالت را برای خلق به ارمغان آورد. می‌توان خواسته‌های ملی - دمکراتیک را در سطحی پیشرفته فرموله نمود. دمکراسی می‌تواند پیشرفتهای چشمگیری برای ترکیه به ارمغان آورد. ما برای این امر آماده‌ایم. بنابراین تعبیر این پیشنهاد بعنوان جدایی طلبی بی‌معنا خواهد بود. بدون شک، حداقل به اندازه‌ی آمریکایی که از ملتی یگانه تشکیل شده است، خواهان فدرالیسم هستیم. ما به اندازه‌ی آلمان و اسپانیا دمکراسی می‌خواهیم و یک سیستم فدرال - که لازمه‌ی پیشبرد این دمکراسی است - را خواهیم.

چرا چنین خواسته‌ای، جدایی طلبی باشد؟

آیا نمی‌توان طرز تفکر و برخوردی که نمی‌خواهد هویت و نام یک خلق را به رسمیت بشناسد و در این راستا حتی ابتدایی‌ترین حقوقش را پایمال ساخته است، به سادگی، جدایی طلبی و شوونیستی قلمداد نمود؟ آیا انکار هویت ملتی چند میلیونی با قدمتی تاریخی، نادرترین نوع جدایی طلبی نیست، چرا این واقعیات نادیده گرفته

می‌شوند، اما در عوض هنگامیکه ما به شکلی بسیار بجا به دفاع مشروع از خویش بر می‌خیزیم، آنرا جدایی طلبی تعبیر می‌کنند؟

شما نیز به خوبی می‌دانید که ما با اتهامی بی‌پایه و منحرف‌ساز روبرو شده‌ایم. هر اندازه که می‌خواهند، بگویند: «این جنبش برای دئولوژی مارکسیسم - لنینیسم متکی است و یا بزرگترین جنبش تروریستی جدایی طلب است»، اینها تنها اتهاماتی بیش نبوده و هرگز واقعیت ندارند. تا اینجا درباره‌ی حقایق توضیحاتی ارائه نمودم.

دیوید. / کورن: جناب آقای اوجالان! در سال‌های اخیر، PKK طرفداری کرده‌ای ترکیه را بدست آورده و حتی می‌توان گفت که به طور گسترده از همکاری و پشتیبانی آنها بهره می‌گیرید؛ این را به چه ربط می‌دهید؟

رهمبر آپو: به روشنی می‌توان دید که این امر با پاسخگویی هر چند محدود به آرزوهای تاریخی خلقمان در ارتباط است. بعلاوه لازم است فراموش نشود که خلق کرد برای اولین بار در تاریخ در سخت‌ترین شرایط با فدارکاریهای عظیم در مبارزات PKK مشارکت جسته است و در این راه هزاران قهرمان جهت‌دستیابی به هویت ملی، دموکراسی و همچنین در راه خلق، بی‌درنگ جان خویش را نثار کردند. در اینجا، عامل اصلی شرکت و همکاریهای خلق نیز به مشاهده و ارزیابی این حقیقت باز می‌گردد.

خلق کرد بارها در تاریخ فریب داده شده است. از این روست که نمی‌خواهد به آسانی به هر رهبری اعتماد کند. هرگاه با چشمان خود ببیند که جنبشی برای او از عظیمترین فداکاریها فروگذار نمی‌کند و قهرمانانه از نثار ارزشمندترین جانها دریغ نمی‌ورزد، در آنصورت با اهدای تمامی دار و ندار خود با این جنبش همکاری نموده و از آن حمایت و پشتیبانی می‌کند.

PKK جنبشی است که توانسته با بکارگیری تاکتیکهای مناسب و صحیح در مدت قریب به بیست سال پیشرفتهایی حاصل کند و همراه با این پیشرفتها، سنت عصبانهای ابتدایی که در مدت چند ماه راه را بر بدترین نتایج می‌گشودند - و این بارها در تاریخ کردها مشاهده شده است - رامنسوخ سازد.

همگام با آغاز قیام و برطرف ساختن دلایل شکست، بتدریج قیامی را که به تنهایی آغاز نموده بودم گسترش دادم. بروز توانایی گسترش قیام از سوی ما چنان کرد که عصبان بک شخص به سطح جنگ یک خلق ارتقا یابد. این نیز راه را بر عشق‌ورزی عظیم خلق و ارزیابی آن بسان یک معجزه، گشود.

برای اولین بار است که در تاریخ کردستان چنین امری بوقوع می‌پیوندد. اگر می‌خواهید حقیقتاً سطح این همکاری را درک نمایید، بایستی بر آن تاکید ورزید. از آنجایی که تمامی عصبانها براحتی شکست خورده و

راه را بر شکستی بدتر از قبل گشوده بودند، در همچون شرایطی خلق کرد بدون ارزیابی و تحلیل، حاضر به همکاری با ما نبود. زمانیکه مشاهده نمود جنبشمان شکست ناپذیر است و نقشه‌ی پیروزیهای عظیم را برای سالیهای آتی طرح‌ریزی کرده است به شکلی باور نکردنی، علاقمندی و همکاری خود را نشان داد.

اگر این خلق علیرغم رودررو ماندن با تروری وحشیانه طی ۱۱ سال اخیر، به شکلی که هزاران انسان به دست فاعلان مجهول به قتل رسیده، میلیونها نفر از روستاهایشان آواره شده، گرسنه مانده، صدها هزار کس با شکجه مواجه شده و دهها هزار نفر تاکنون نیز در بند به سر می‌برند - و همزمان با گام ۱۵ آگوست [روز آغاز مبارزه‌ی مسلحانه‌ی PPK] تا به امروز نیز با PPK وسیعا همکاری کند، بدین سبب است که این حزب به سرعت و قهرمانانه خواستار نگاشتن تاریخی برای خود است بطوریکه بتواند لایق خلق کرد باشد. اگر چنین حقیقتی در کار نبود این خلق به هیچ بهانه‌ای تا این حد با حزبمان همکاری نمی‌کرد.

تنها خواسته‌ی ما از خلقمان، فداکاری است

ما به جز اهدافی مقدس، هیچ منفعتی به این خلق ارزانی نداشته و او را به منافع مادی وابسته نساختیم، کاملاً برعکس حزبی تاسیس نمودیم که هست و نیست خود را وقف عظمت و قداست نموده و خواهد نمود. گوهر دستیابی به این همکاری نیز در نتیجه‌ی اهدای خون هزاران شهید قهرمان به دست آمده است.

اصلی‌ترین عامل همکاریهای خلق با ما، اینها هستند؛ بدون شک، در تمامی شیوه‌های مبارزاتی خود، فعالیت‌های سازمانی و تبلیغاتی گسترده از شیوه‌ی گریلابی گرفته تا کاپانی‌های مبارزه صلح‌آمیز و در عین حال انجام دادن تمامی اینها به شکلی مناسب، از لحاظ تاکتیکی نیز گام برداشتن به شکلی خاص در هر مرحله، راهگشای جلب اعتماد خلقمان بوده است. بعنوان عامل دوم نیز می‌توان مدیریتی سازمان را برشمرد که در نتیجه‌ی اینها روز به روز ابراز علاقه و همکاری خلقمان بیشتر می‌گردد.

دیوید. / کورن: جناب آقای اوجالان! چندی پیش رژیم ترکیه را به راه حل سیاسی دعوت نموده و گفتید: "بهرتر است مذاکره کنیم"، در مقابل این دعوت چه پاسخی دریافت کردید؟

رهبر آیز: به سبب آنکه طرف مقابلمان [رژیم ترکیه] مظهر کارااکترهای انعطاف‌ناپذیر است، متأسفانه دعوت‌های ما را نمی‌شنود و یا نمی‌خواهد بشنود. این وضعیتی قابل توجه است گویی که با دیوار حرف می‌زنیم، فکر نمی‌کنم در دنیا رژیمی تا این حد خشک و انعطاف‌ناپذیر وجود داشته باشد.

شما بخوبی می‌دانید که دولتی بزرگ همچون آمریکا در برابر بسیاری از مشکلات، هوشیار و حساس بوده و به شیوه‌ای سیاسی برخورد می‌کند، اما رژیم ترکیه در گذشته کشتارهای بی‌رحمانه‌ای بسیاری بر روی

خلقها انجام داده است. اکنون هم، چنان بر نابودی خلق کرد مصر است که حتی نمی‌خواهد صدایی را به نام این خلق - هر چند انسانی و دمکراتیک نیز باشد - بشنود و حتی شنیدن آن را جرم بحساب می‌آورد. ناچارم بر این مطلب نیز تاکید کنم؛ چنان می‌پندارد که انکار موجودیت این خلق و انکار تاریخ آن، یک ضرورت است. بیگمان چنین اقدامی در تاریخ سلطه و بربریتش، صفحاتی آکنده با جنایاتی هولناک می‌باشد، به گونه‌ای که در این تاریخ به وجود هیچ خلقی اعتراف نکرده و تا حد ممکن در برابر آنها جنگیده است. تا توانسته آنها را از بین برده و اگر توانایی نابودی کسی را نداشته باشد ضربه‌ای مهلک و موثر بر آن وارد ساخته و بعد از به آتش کشیدن سرزمینش عقب‌نشینی کرده است. چنین موضع و سیاستی را در قبال خلق کرد نیز به اجرا گذاشته است. با اصرار فراوان بر انکار و از میان برداشتن این خلق تاکید می‌ورزد. اگر به پیروزی نیز دست نیابد، عقب‌نشینی کرده و از آن دست بر می‌دارد. بنا به این سنت تاریخی‌اش نمی‌خواهد حتی معمولی‌ترین موضع و برخورد انسانی - دمکراتیک خلق کرد را قبول نماید. قطعاً مشکل، غیر قابل فهم بودن و یادیکال بودن بیانات ما نیست. خیر! بلکه در فلسفه و جهان‌بینی رژیم ترکیه، جایی برای هیچ خلق و فرهنگی وجود ندارد. از این روست که تا این درجه پلید و وحشی است. کسانی که از نزدیک جمهوری ترکیه و امپراتوری عثمانی را می‌شناسد، می‌توانند تشخیص دهند که شیوه‌ی حاکمیت وی حتی بر خود خلق ترک نیز حاکمیتی مستبدانه و آنتی‌دمکراتیک است. بویژه در قبال خلق کرد دارای مفهومی بدتر از بد میباشد، زیرا کردها دهها قیام پیا کرده‌اند، اما همه‌ی آنها را به شکلی بی‌رحمانه سرکوب نموده است.

سلیمان دمیرل [رئیس جمهور اسبق] در یکی از ارزیابی‌های خود می‌گوید: "این، بیست و نهمین قیام است، این را نیز سرکوب خواهیم نمود". حتی هم اکنون نیز در جریان اظهار نظراتش در شبلی که "در ترکیه مسئله‌ای به نام کرد وجود ندارد" به وجود خلق کرد و مسئله‌ی آن اعتراف نمی‌کنند. بنابراین اگر بیانات ما نیز به دیواری بتونی برخورد کرده و برگردد، جای تعجب نیست.

در حقیقت شما نیز می‌توانید این را که به خاطر منافع استراتژیک نیروهای بین‌المللی و در راس آنها آمریکا و مراکز وابسته به آن، ارزیابی کنید که ما با چه موقعیت خطرناکی روبرو هستیم، طوریکه ندای هیچ یک از دعوتهای انسانی - دمکراتیک ما را نمی‌شنوند. اگر پیشنهادهای مثبت جهت انجام رفرمهای چند نیز داشته باشیم، هرگز نمی‌خواهد به آن گوش فرا دهد. نه تنها با PKK، بلکه حتی نمی‌خواهد با سازمانهایی که هیچ ارتباطی با مبارزه‌ی مسلحانه ندارند، به بحث و مذاکره بنشیند. زیرا از نظر جمهوری ترکیه هر آنچه که بر آن نام کرد وجود داشته باشد، دشمن است.

حقیقتی که بایستی آمریکا مشاهده نماید این است که جهت فروپاشی این دیوار بتونی، تلاش و کوشش شما الزامیست؛ این یک، جزو وظایف شماست. زیرا شما را پشتیبان خود می‌داند. به هر حال فکر نکنم که شما طرفدار آن همه انکار و سرسختی باشید، زیرا این یک جنایت بزرگ انسانی و نسل‌کشی است. خطاب به وجدان شما می‌گویم، برخورد کدام یک از ما برخوردی انسانی - دمکراتیک است؟ مغزی پوسیده و قلبی سنگی در نهاد کدام یک از ما قرار دارد؟ بایستی شما قضاوت کنید.

دیوید. / کورن. جناب آقای اوجالان! اگر رژیم ترکیه راه‌حلی فدرالی را برای اقلیت کرد در نظر بگیرد، آیا این راه‌حل موثر خواهد بود؟ زیرا بخش عظیمی از کردهای ترکیه خارج از مناطق جنوب شرقی [منظور شمال کردستان] و در شهرهای بزرگ غرب، آنکارا، ازمیر و استانبول به سر می‌برند. اگر راه‌حل فدرالی را همچون روشی جهت کاستن آلام و رنجها نمی‌بینید، چه آلترناتیوی مطلوب شماست؟

رهبر آپو: با در نظر گرفتن مدل دولت خود می‌توانید این موضوع را بهتر ارزیابی کنید که آیا ایجاد یک سیستم فدرالی، واقع‌بینانه و صادق خواهد بود یا نه؟ در آنصورت ضرورت چگونگی پیشبرد راه‌حلهای متفاوت را درک خواهیم کرد. قبل از هر چیز، اینکه تقریباً نیمی از کردها به شهرهای بزرگ ترکیه مهاجرت کرده‌اند، واقعیت دارد اما وجود کشوری به نام کردستان که تاکنون نیز دارای مرز بوده و اکثریت جمعیت آن را کردهایی سرکوب شده تشکیل می‌دهند، به همان میزان واقعیت دارد. باید باخاطر داشت که ذکر نام این سرزمین از جانب "گزنفون" در "بازگشت ده هزار نفر" - کتابی تاریخی که در سالهای قبل از میلاد نگاشته شده - یک حقیقت تاریخی است، اما ترکها در قرن دهم میلادی برای اولین بار به این سرزمین پا می‌گذارند. تحلیلات دولت ترکیه درباره‌ی حقیقت قدمت این سرزمین حتی از یک قرن فراتر نمی‌رود. بایستی بر این امر واقف باشیم که وجود کردها در تاریخ، به چهار هزار سال قبل بر می‌گردد، اما بحث وجود ترکها از خود به عنوان یک ملت، از یک قرن فراتر نمی‌رود. همه‌ی اینها به جای خود، به عنوان مثال شما که از همگی جزو ملتی واحد هستید چرا سیستم فدرالی بنا نهاده‌اید؟ بعلاوه مهاجرت جمعیت چشمگیری از کردها به شهرهای بزرگ در نتیجه‌ی مشکلات اقتصادی، شکنجه، ستم و فشارهای موجود صورت گرفته است. سکونت کردستانبهدار این شهرها، مشکلات خلق ترک را نیز پیچیده‌تر نموده و افزایش می‌دهد. بی‌گمان خود آنان نیز زیر بار سنگین این شرایط زندگی می‌کنند. با ایجاد یک سیستم فدرالی می‌توان میلیونها انسان را به یکباره به سرزمین مادریشان باز گرداند. در اروپا قریب به دو میلیون کرد وجود دارد، همچنانکه می‌دانیم آنان به سبب وجود مشکلات اقتصادی، ستم و استثمار مجبور به مهاجرت شده‌اند. مطمئناً در صورت ایجاد یک

سیستم فدرالی، بی آنکه مشکلی برای اروپا پدید آورند به میهن خویش باز می‌گردند. برای حل مشکل سایر کردها نیز می‌توان به چاره‌یابی دمکراتیک اندیشید.

پس از پدید آمدن یک سیستم دمکراتیک در ترکیه، کردهایی که در شهرهای بزرگ زندگی می‌کنند می‌توانند برای خود مدرسه، موسسات اطلاع‌رسانی و انتشاراتی تاسیس کنند، چرا از این امر اظهار شگفتی کنیم؟ و با گفتن: "چرا این طور شد؟" به اندیشه فرو رویم. در آن صورت، بر اساس ضرورت یک نظام دمکراتیک گسترده، آنکه بخواهد در غرب [ترکیه] می‌ماند و آنکه بخواهد به شرق باز می‌گردد. بنا به عوامل تاریخی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی نیاز به ایجاد یک سیستم فدرال وجود دارد. می‌دانیم که بحث از نامناسب بودن سیستم فدرالی صرفاً بر مبنای دیدگاه دموگرافی و پراکنندگی جمعیت، با واقعیت دولت شما نیز همخوان نیست.

آیا ممکن است به راهکار دیگری اندیشید؟ همچنانکه در ابتدا اشاره کردم؛ اشکال مختلف اتحاد وجود دارد. کنفدراسیونها و همچنین اتحادیه‌هایی با ساختاری ضعیف و اشکال متفاوتی از اتونومی (خود مختاری) وجود دارند. باید که از طریق بحث و گفتگوهای وسیع سیاسی، پیرامون این روشها به نتیجه دست یافت.

به دلیل آنکه طرف مقابل ما بسیار سرسخت و انعطاف‌ناپذیر است، نمی‌خواهد سازماندهی مجدد دولت را با هیچ یک از راهکارهای مورد پیشنهاد ما درک کنند و گرنه تحقق شیوه‌ای از دولت متناسب با خواسته‌های ملی - دمکراتیک و گنجاندن آنها در قانون اساسی غیر ممکن نیست. حتی این، یگانه راه صحیح جهت رهایی ترکیه از بحران شدیدی است که اکنون در آن چنگ آن گرفتار است. نباید فراموش کنیم که امروزه ترکیه در شدیدترین بحرانهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در سطح جهان به سر می‌برد. از سویی، ترکیه با احلال معیارهای بین‌المللی، تروریسم دولتی اعمال می‌کند. رهایی از این وضعیت با ایجاد پایه‌های نوینی از دولت و به میان آوردن ساختار نوینی از آن، همراه با انجام مذاکرات سیاسی میسر می‌گردد. جر این مفری برای ترکیه وجود ندارد.

دیوید. / کورن: جناب آقای اوجالان! هم ترکیه و هم ایالات متحده‌ی آمریکا، PKK را سازمانی تروریستی قلمداد می‌کنند. نظر شما در این باره چیست؟

رهبر آپو: در پاسخ به سوال اول شما بیان نمودیم که مفهوم و شکل بزرگترین برداشت و رفتار تروریستی کدام است. ما قطره‌ای از خون کسی و یا هیچ بیگانه‌ای را به ناحق بر زمین نریخته‌ایم، باید به شما بگوییم که در سرزمینمان بجز طرح خواسته‌ی پذیرش و به رسمیت شناختن هویت و پاره‌ای از حقوقمان به عنوان یک ملت - بدون شک همچون یک نیاز - و در صورت لزوم مقاومت در این راستا، چاره‌ی دیگری نداشتیم.

آیا این ارتباطی با تروریسم دارد؟

شما قضاوت کنید، اگر بگویند "این هویت‌تان، این حقوق - ملی دمکراتیکتان"، و عد می‌دهم حتی یک لحظه به خشونت پناه نبریم، اما شما نمی‌توانید متعهد شوید که حقوق ما را به رسمیت بشناسند. آمریکا و ترکیه نیز متعهد نمی‌شوند بلعکس، جمهوری ترکیه می‌گوید: "تو وجود نداری و قادر به مطالبه هیچ حقی نیستی". از اینرو از آغاز تاریخ تاسیسش تاکنون در صدد است تا با شدیدترین و وحشیانه‌ترین شیوه‌ها ما را از قتل عام گذرانده و نابود سازد. اگر این بزرگترین تروریسم نیست، پس چیست؟ شما در تلاشید که حقایق مربوط به ما را واژگونه ببینید.

شما مبارزه‌ای را که مشکلی بجز حق مقاومت یک خلق بودن، ندارد، بزرگترین جنبش تروریستی دنیا ارزیابی می‌کنید. عدالت، حقوق و حقیقت در کجای این وجود دارد؟ آیا به نظر شما نفی وجود یک خلق و پذیرش زندگی‌ای پست و بی‌بنیاد، از ضروریات متمدن بودن است؟

شما در جریان جنگ استقلال آمریکا، راهکارهای بسیاری را که تا آخرین درجه می‌توانستند حاوی مفاهیمی تروریستی باشند آزموده‌اید و اینگونه رهایی ملی آمریکا را تحقق بخشیدید، آیا اگر من شما را به این علت تروریست اعلام دارم، صحیح است؟ این در حالی است که ما خواهان تشکیل دولتی بزرگ و مستقل در حد دولت شما هم نیستیم، آنچه ما می‌خواهیم مطالبه برخی از حقوق اساسی انسانی حتی در چارچوب دولت موجود است. از جمله این حقوق می‌توان حق استفاده از زبان و فرهنگ ملی، انجام فعالیت‌های سیاسی، پیشبرد اقتصاد و... را بر شمرد. چرا این درخواست این حقوق، تروریسم باشد؟ اگر طرف مقابل بگوید من حاضر به دادن این حقوق هستم، ما هم آماده‌ایم یکروزه جنگ را متوقف سازیم؛ کافی است که به قصد قتل عام بر ما هجوم نیاورند، شما میانجی‌گری را بپذیرید. آری، برای متوقف ساختن جنگ آماده‌ایم.

با وجود این حقیقت، اگر شما بیایید و بگویید: "آمریکا و ترکیه شما را تروریست می‌خوانند، شما در این رابطه چه می‌گویید؟" این، تنها به بازی گرفتن حقایق است.

من می‌گویم این موضوع کاملاً در مورد آمریکا و ترکیه صادق است. لازم نمی‌دانم با گفتن "تروریست نیستیم"، رفتاری تصنعی در راستای برداشتن گام‌هایی چند، از خود بروز دهم و هرگز خود را در چارچوب مفهومی که شما قصد می‌کنید، تروریست نمی‌خوانم. ما مشغول انجام مبارزه‌ای انسانی، بسیار مقدس و قهرمانانه هستیم. نه تنها در راه رهایی خلق کرد، بلکه در راه رهایی فرهنگ‌های بسیاری که در خاورمیانه با نابودی رودرو هستند، می‌جنگیم. از جمله‌ای این فرهنگ‌ها می‌توان فرهنگ‌های هلنی، ارمنی، سریانی، عرب،

چرکس و فرهنگهای کوچک و منفرد دیگر از این قبیله را نام برد. این بدان معناست که ما در راستای خودمختاری فرهنگی خلقهای بسیاری می‌جنگیم. چرا باید این را **تورویسم** بخوانند؟ این واقعیت را طرف مقابل درک نمی‌کند. آنکه به شکلی بی‌رحمانه و ستمگرانه ما را سرکوب می‌کند، جمهوری ترکیه است. اگر این تورویسم نیست، پس چیست؟

به هیچ وجه نمی‌توانم مبارزه‌ای را که با نام انسانیت صورت داده‌ایم، ننگین و ضد انسانی ارزیابی نمایم. هر چیز را می‌توانم بپذیریم، اما ترکیه و آمریکا هرگز سخنی مبنی بر اینکه "مبارزه‌ای که تاکنون به انجام رسانده‌ایم، تورویسم است و حاضریم از آن دست بردارم" را از من نخواهند شنید.

دیوید... / کورن. آقای اوچالان! PKK چه ارتباطی با سازمانهای افراطی فلسطینی که علیه اسرائیل عملیات تروریستی انجام می‌دهند، دارد، یا اینکه چه همکاری‌ای با آنها دارد؟

رهمبر آپوز: در اوایل سال ۱۹۸۰ روابط محدودی داشتیم، اما بعد از آن به ویژه از هنگامی که ساف (سازمان آزادیبخش فلسطین) دفتر نمایندگی خود را در آنکارا گشود، از ما فاصله گرفت و از سالهای ۱۹۸۲ به بعد، ما خود به تدریج در خاورمیانه و در میان خلق کرد رشد نمودیم. هر چند تلاشهایی جهت برقراری روابط داشتیم، اما ساف به دلیل اعمال فشارهای ترکیه روابط خود را با ما گسترش نمی‌داد. ما با قوت ذاتی خود، بقای خویش را دوام بخشیدیم.

مسئله‌ی اسرائیل را بایستی تا حدودی جداگانه در دست گرفت. اسرائیل که با ترکیه روابط نیرومندی دارد، در رابطه با بخشی از برخوردهای ترکیه و ایراد اتهاماتی شدید در مورد PKK در عرصه‌ی بین‌المللی، در درجه‌ی اول مسئول است. آنها در رفتارهای بین‌المللی ترکیه نقشی فعال بر عهده گرفته‌اند. بزرگترین قتل‌عام و پابمالی حقوق بشر در ترکیه صورت می‌پذیرد. اما متأسفانه اسرائیل می‌گوید: "ترکیه تنها کشور دوست اسرائیل است". بدین ترتیب اسرائیل با تمامی توانش و به شیوه‌های مختلف بر ما یورش آورده و بر کلیه‌ی جنایتهای ترکیه سرپوش نهاده است.

ما به عنوان خلقی که از با وحشیانه‌ترین قتل‌عام‌ها روبرو مانده‌ایم، رفتار خلق یهود و به ویژه دولت اسرائیل به دلیل روابط نزدیکش با ترکیه را علیه خود بی‌نهایت اشتباه و خطرناک می‌دانیم. اگر اسرائیل نباشد ترکیه به تنهایی نمی‌تواند در عرصه‌ی بین‌المللی تا این حد بر ما حمله‌ور شود. اسرائیل نمی‌بایست به بهانه‌ی اینکه ترکیه تنها کشوری است که از او حمایت میکند در میان کشورهای اسلامی با خلقی ستمدیده که از حق مقاومت مقدس خود استفاده می‌کند، دشمنی نماید.

ما هیچ حمله‌ای علیه اسرائیل صورت نداده‌ایم، نمی‌دانم چرا اسرائیل تا این اندازه بطور وسیع و تک‌جانبه از رژیم ترکیه حمایت می‌کند و بر ما حمله‌ور می‌گردد. ما بر این باوریم که بهتر است اسرائیل هر چه سریع‌تر از این موضع خود دست برداشته و از آن عقب‌نشینی کند. به نظر من حملات بی‌حد و مرز آمریکا به جانب ما نیز تحت تاثیر قطعی برخی لوبی‌های اسرائیلی صورت می‌پذیرد. از اینرو می‌خواهم خاطر نشان سازم که این مسائل بی‌نهایت زیان‌آور و ناعادلانه بوده و به مفهوم حمایت از قتل عام خلق ما است.

دیوید. / کورن: آقای اوجالان! ترکیه و برخی از دولتهای دیگر می‌گویند که PKK امکانات مالی خود را از طریق قاچاق مواد مخدر بدست می‌آورد، در رابطه با این اتهامات چه می‌گویید؟

رهبر آپو: این نیز یک شایعه و دروغ محض و به منظور سرپوش نهادن بر جنایتهایشان است. این، فراتر از متهم ساختن طرف مقابل به گناهدانی که خود مرتکب می‌شوند، نیست و از کینه و نفرت آنان سرچشمه می‌گیرد. جنبش ما به شدت مخالف تجارت بین‌المللی مواد مخدر بوده و سرسخت‌ترین دشمن آن می‌باشد. حتی باید به صراحت بگویم که جنبش ما با رادیکالترین مواضع در برابر [تهیه و پخش] مواد مخدر و مشروبات الکلی می‌ایستد. شما نیز به خوبی می‌دانید که مصرف‌کنندگان مواد مخدر و کسانی که آلت دست این مواد شده‌اند، رابطه‌ی نزدیکی با سیستم بین‌المللی موجود و شیوه‌ی مافیایی دولتها دارند.

بیشترین حقارتی که ممکن است در حق ما صورت پذیرد؛ ارزیابی PKK به عنوان وسیله‌ای در خدمت تجارت مواد مخدر است. ادعای تروریست بودن PKK یک دروغ بزرگ است و مرتبط ساختن آن به تجارت مواد مخدر مکمل آن. بخوبی می‌دانم که در میان ما حتی فرصت اینکه اشخاص به مواد مخدر مشغول شوند، وجود ندارد. اگر هر کس بسان ما از مواد مخدر متنفر می‌بود حتی یک فرد مصرف‌کننده‌ی مواد مخدر هم در دنیا باقی نمی‌ماند و در نتیجه، تجارت آن نیز صورت نمی‌گرفت.

می‌خواهم توجه شما را به این موضوع جلب کنم که از همان اوایل دهه‌ی هشتاد، پلیس ترکیه طرح و تلاشهایی متکی بر آن داشت. در حالی که در تلاش بود تا از طریق رژیم ۱۲/سپتامبر شمار زیادی از خلقمان را از میهنمان بکوجاند، دسیسه‌ای برای بد نام نمودن مبارزاتی که در اروپا صورت می‌دادیم، آماده نمود. همچنین جهت ممانعت از پیوستن جوانان اروپا به مبارزاتمان، تجارت افیون را همچون یک راهکار برگزید. به شما می‌گویم که باید این موضوع را برای اولین بار با دقت مورد ارزیابی قرار داد. در واقع این یک ترفند است که مسلماً باید در مورد آن تحقیق نموده و نتایج آن را دریابید. باید دانست که پلیس ترکیه، جوانان کرد را به شکلی گسترده در باندهای مواد مخدر بکار گرفته است. اکنون هزاران تن از آنان در زندانهای آلمان به سر می‌برند. عامل و وادارنده‌ی آنان به این کار، پلیس ترکیه است. چرا؟ پاسخ این، ضرب‌المثل معروف "یک

تیر و چند نشان است؛ اولاً، این جوانان را به مواد مخدر معتاد می‌کنند. دوماً، بخش عمده‌ی درآمد حاصل از این کار به جیب پلیس ترکیه ریخته می‌شود. بخش اعظم درآمد کنترا گریلا [تیروهای ضد چریک] را نیز همین مورد تشکیل می‌دهد که البته اکنون به موضوع بحث مرکز سازمان جاسوسی ژاندارمری نیز تبدیل شده است. این امر در اسناد مربوط به رویداد "**جیم ارسور**" نیز آمده است. خودشان می‌گویند که امکانات مالی مورد نیاز را به شکلی گسترده از تجارت مواد مخدر تامین می‌کنند. سوم اینکه می‌خواهند بدین وسیله کردها را همچون ملتی که سرگرم تجارت مواد مخدر هستند، جلوه دهند. در مورد جوانان می‌گویند: "با PKK در ارتباطند". از این رو چنین شایعه‌ای را می‌پراکنند که گویا PKK با تجارت مواد مخدر در ارتباط است.

برای فاش نمودن این نیرنگ وخیم و ملعون می‌خواهم آن را به شما تفهیم کنم؛ جنایت "**الف پالمه**" از جانب همان دار و دسته‌ی تبهکار به منظور اعلام تروریست بودن ما در عرصه بین‌المللی طرح‌ریزی شده بود. جمهوری ترکیه، میهنمان را از جوانان خالی کرد، آنها را گرفتار اعتیاد کرده و در تمامی دنیا پراکنده نمود. بدون اقدام پلیس ترکیه حتی یک جوان کرد هم نمی‌توانست تا این حد در دنیا پراکنده شده و در تجارت مواد مخدر جای گیرد. به هر حال این پاسپورتها را که من به آنها نداده‌ام! اگر بخواهند می‌توانند یکروزه راههای رفتن به اروپا را ببندند. گذشته از این، رژیم ترکیه تخلیه میهن از جوانان را به سیاستی بنیادین بسان سیاست قتل عام ملت‌مان تبدیل کرده است. شیوه‌ی دیگر آن نیز سازماندهی بقیه‌ی جوانان در طریقت‌هاست. امروزه در ترکیه برخی طریقتها و تشکلهای دینی، همچون **حزب‌الله** ایجاد می‌گردند. پلیس ترکیه سهم عظیمی در این کار دارد و می‌کوشد که اولاً از طریق اعتیاد به هروئین و دوماً با توسل به مذاهب و طریقتهای دروغین از سرازیر شدن پتانسیل جوانان به سوی مبارزه رهایی ملیمان جلوگیری به عمل آورد و این است گوهر سیاستشان. متأسفانه در اروپا اکاذیبی فریب‌دهنده مبنی بر اینکه PKK به شکلی موثر در تجارت مواد مخدر مشارکت می‌جوید، از سوی پلیس آلمان انتشار می‌یابند. همچنانکه گفتیم این، اتهام بزرگی است. نمی‌توان گفت که مطلقاً روابط دور یا نزدیکی با این امر نداریم، زیرا به شدت با آن مخالفیم. اگر دادگاه‌های بین‌المللی این امر را اثبات کنند و حتی یک PKK بی‌واقعی که با مواد مخدر در ارتباط باشد را بیابند، تمامی اتهامات شما را خواهم پذیرفت. اما حتی یک مورد نیز در این باره وجود ندارد؛ صرفاً تبلیغات سوء و منحرف‌سازنده و دسیسه‌هایی خطرناک برای جوانانمان است. اگر توجه کنید؛ در گذشته برخورد مشابهی در مورد سیاه‌پوستان انجام می‌گرفت، اکنون ما قربانی این دسیسه‌ها هستیم. حقایق همان‌طور است که بیان داشتیم.

ما همواره از مواد مخدر، مصرف کنندگان و رواج دهندگان متنفذ بوده و خواهیم بود. در پاسخ به سوال "مخالفت‌ترین سازمان و خلق با مواد مخدر، تجارت و استعمال آن کدام است؟" می‌گوییم: جنبش PKK و خلق ما.

دیوید. / کورن: رهبر ارجمندا! آیا تا بحال PKK منافع یا افراد موجود در نهادها و موسسات آمریکایی در ترکیه و یا هر جای دیگر را هدف خود قرار داده است؟

رهبر آپو: بطور قطع تاکنون مستقیماً عملیاتی‌هایی علیه اشخاص و یا موسسات آمریکایی انجام نداده و آنها را هدف نموده‌ایم. حتی در کردستان به بهترین وجه از چند آمریکایی دستگیر شده پذیرایی گشته و سپس آزاد شدند.

در حالیکه با آمریکا درگیر هیچ گونه جنگی نبوده‌ایم، تعجب می‌کنم که آمریکا و مراکز اطلاعاتی وی، PKK را بزرگترین خطر در دنیا قلمداد می‌کنند. ما با آمریکا چه کرده‌ایم که - در سطح جهانی - اینگونه بر ما حمله‌ور می‌شود؟ این موضعی بسیار شگفت‌آور و غیرمنتظره است. در حالیکه نه به صورت پنهان و نه آشکارا هیچ جنگی علیه آمریکا صورت نداده‌ایم و حتی یک تبعه‌ی آمریکایی را هم مورد هجوم قرار نداده‌ایم. با چه حقی اینگونه بر ما حمله‌ور می‌شود؟ در واقع می‌خواهم با پرسیدن عوامل این اصرار شما، آن را دریابم. ما در کجای دنیا به منافع آمریکا هجوم برده‌ایم که او به ما حمله‌ور می‌شود؟ هر روز اعلام می‌دارد که از مبارزات ترکیه علیه PKK حمایت می‌کند. چرا؟ آیا چنین حقی دارد. اگر نمی‌خواهی که ترکیه وجود خلق کرد را انکار کند و خلق کرد با نسل کشی مواجه شود، پس چرا از آن حمایت می‌کنی؟ حال بگوییم تو از ترکیه علیه PKK حمایت می‌کنی، اما چندین سازمان میانه‌رو کرد وجود دارد که طالب حقوق خود هستند، چرا از آنها حمایت نمی‌کنی؟ چرا خواسته‌های آنها را بجان نمی‌آوری و مدام از فاشیسم ترک حمایت می‌کنی؟ این در همان حد که حمایتی ناعادلانه است به همان میزان نیز موضعی تهاجمی علیه خلق و حیزمان است که بایستی تغییر یابد. به بهانه‌ی اینکه خلق کرد نمی‌تواند در مقابل آمریکا بخوبی از خود دفاع کند، آیا نیازی به انجام چنین حمله‌ی دشواری وجود دارد؟

بر این باوریم که در آمریکا نیز دوستانی ارجمند برای ما یافت می‌شوند.

به خوبی می‌دانم که کسانی همچون شما که تلاش می‌کنند حقایق را با معیارهای موضوعی ارزیابی کنند، کم نیستند. با این وجود می‌خواهم قرار گرفتنتان در موقعیتی ظالمانه به لحاظ سیاستهای دولت متبوعتان، همچنین پشتیبانی از سیاست بسیار خطرناک نسل‌کشی تحت عنوان همکاری با ترکیه طی سالیان دراز را به شما یادآوری کنم.

آنکه به همکاری نیاز دارد، ترکیه نیست. اگر واقعاً به دموکراسی معتقدید و به حقوق بشر احترام می‌گذارید، تنها کاری که باید انجام دهید این است که به ما همچون جنبشی بنگرید که از حقوق بشر پاسداری کرده و در راه دموکراسی مبارزه می‌کند. آنکه در مقابل بزرگترین قتل‌عام تاریخ در تلاش برای پاسداری از وجود مقدس خود برآمده است، خلق کرد است. چرا باید با سازمانی که در سخت‌ترین شرایط علیه یک رژیم وحشی بی‌نظیر در تاریخ مبارزه می‌کند، همکاری نشود. بیدادگری این رژیم حتی از ظلمی که امپراتوری روم در حق حضرت عیسی روا داشته بود، فراتر رفته است. اگر چنین کاری بکنید می‌توانید در حقوق بشر و دموکراسی و پیشبرد یک شیوه‌ی روابط متمدن در عرصه‌ی بین‌المللی نیز سهمیم باشید.

بر این مبنا معتقدم که توانسته‌ام مطالبی را برای شما روشن سازم و بر این باورم که شما نیز اطرافیان خود را بر این مبنا روشن خواهید ساخت. بنابر تقاضای شما درصدد تفهیم همه‌جانبه‌ی برخی از حقایق برآمدم. امیدوارم تحولاتی که بعد از این روی می‌دهند مثبت‌تر باشند و امکان دستیابی به برقراری گفتگویی تفاهم‌آمیزتر با شما فراهم آید.

در صدد رهایی انسانیتم و هرگز تسلیم سرمایه‌داری نمی‌شویم

امروزه انقلاب کردستان، مرکز انترناسیونالیسم دنیا گردیده است. این وضعیتی نیست که به خودی خود تحقق یافته باشد بلکه عواملی اساسی در این امر دخیل‌اند. بیش از هر چیز، بعد از فروپاشی رئال‌سوسیالیسم و عدم موفقیت کامل انقلابهای رهایی بخش ملی پس از سالهای ۱۹۸۰، همه‌ی نگاهها به انقلاب کردستان خیره شد. همچنین لازم است، همراه با واقعیت بین‌المللی، تاثیر عظیم استثمارگری ترکیه مورد توجه قرار گیرد. موقعیت ترکیه در ناتو و همچنین نقش مهمی که در خاورمیانه بدان واگذار شده است، اهمی‌ت به سزای مبارزات ما را آشکار ساخته است. پیشرفت انقلاب کردستان به معنای پیشرفت انقلاب در میان کشورهای خاورمیانه می‌باشد. انقلابی است که به اندازه‌ی انقلابهای اکتبر و فرانسه، تاثیر گسترده‌ای را در سطح بین‌المللی دارمی‌باشد. ما عوامل فروپاشی رئال‌سوسیالیسم را نه تنها از لحاظ سیاسی و جغرافیایی، بلکه از لحاظ محتوایی نیز تحلیل کرده و سپری نموده‌ایم. سوسیالیسمی که شکل گرفت نتوانست شخصیتی سوسیالیست و دمکراسی سوسیالیستی را بنا نهد. به همین دلیل انقلاب کردستان به سطح انقلابی با ویژگی جهانی تعالی یافت، مسلماً اگر طبق مبانی کلاسیکی انقلاب و به مفهوم حزبی که رئال‌سوسیالیسم اساس گرفت عمل می‌کردیم، نمی‌توانستیم به پیروزی دست یابیم. پیروزیهایی که پس از فروپاشی رئال‌سوسیالیسم به آن دست یافته‌ایم و پیشرفت بسیار منسجم فعالیت‌های سیاسی، نظامی و دیپلماسیمان از ایجاد مدلی نوین از حزب و رهبری، سرچشمه می‌گیرد.

ما حاضریم [محتوای] انسانی‌امان را با جهان، جنبشهای انقلابی و تمام انسانیت قسمت کنیم. سرزمینمان مزوپوتامیا (بین‌النهرین)، جایگاه تعیین‌کننده‌ای در نوزایی انسانیت داراست. تمدنهای اصلی و اساسی از اینجا پراکنش یافته‌اند. انسانیت بسیار مدیون این سرزمین است. ظلمتی که امروزه بشریت در آن می‌زید و توام با آن، ویرانگریهای اجتماعی و تبدیل شدن دنیا به حالتی غیر قابل زیست، همگی احساس نیاز شدید به یک افق نوین رهایی، فلسفه و اراده‌ی انقلابی لازم برای آن را ایجاد می‌کنند. همچنین، پیامبران و فلاسفه‌ی بسیاری در

این خاکها ظهور کرده‌اند. جهت آنکه انقلاب کردستان نیز بدان شیوه توسعه یابد، انگار تاریخ دگر باره می‌گردد.

امپریالیسم چنان انسان - ابزاری آفریده که با جوهر انسانیت در تضاد بوده و حتی نقطه‌ی مقابل سرشت و ویژگی انسان است. ما این را کاملاً رد می‌نماییم. اساسی‌ترین درسی که ما می‌توانیم بدهیم درس انسانیت اصیل است.

ما همچون جنبش PKK به خود اعتماد داریم. وعده‌های ما بر پایه‌ی ثروت و تکنولوژی نیست و نیز نمی‌گوییم: "چنین توسعه‌ی اقتصادی‌ای صورت می‌دهیم و با چنین ثروت‌هایی زیرزمینی و روزمینی، در رشد اقتصادی مشارکت خواهیم نمود". آنچه که می‌توانیم بگوییم این است که برای انسان شدن می‌زییم و هرگز از آن منصرف نمی‌گردیم.

وضعیت کنونی، یک بربریت معکوس می‌باشد. ما در برابر این بربریت پایداری خواهیم کرد و بی‌نهایت به پروزیمان ایمان داریم. شاید کسانی باشند که نمی‌خواهند سطح کنونی پیشرفته‌های ما را ببینند. آنان می‌توانند ما را به جای بربریت و تروریسم بی‌رحمانه خودشان، تروریست اعلام کنند. همین دیروز بود که ایالات متحده‌ی آمریکا هروشیما و ناکازاکی را - نمی‌گوییم به ترور ترسناکی بلکه با سلاحی بسیار وحشیانه - نابود ساخت.

در اوضاع کنونی در پشت تمامی جنایات و قتل عامها کدام سیستم قرار دارد؟ بزرگترین تروریسم را کدامین سیستم مرتکب می‌شود؟ از سوی کدام دولت اعمال می‌شود؟ نمی‌توانیم از ارزیابی اینها دست برداریم. مصراکه می‌گوییم که اینها بزرگترین تروریستند.

نظم نوین جهانی، در حقیقت بزرگترین بی‌نظمی‌ای می‌باشد که بشریت تاکنون به خود دیده است. نظمی در کار نیست بلکه چنان عدم توازنی مطرح است که بتدریج با انواع بی‌عدالتی‌های بی‌حد و مرز، به هم خوردن توازنات طبیعی، پوسیدگی و انحطاط اجتماعی رو به ازدیاد می‌نهد. از هم اکنون هر کس می‌تواند نتایج این بی‌ثباتی را تا حدودی بهتر رویت نماید. روند پوسیدگی و بحرانها وخامت یافته است. در حال حاضر توسل به مبارزه با عملکردهای کلاسیک و یا به شیوه‌ی جنگ خلقها، باعث تکرار شده و یا صحیح‌تر آنکه بگوییم از مد افتاده‌اند. قطعاً برای نیل به یک سیستم نوین بشری، چاره‌یابی مشکلات اساسی انسانیت با دیدگاه سوسیالیسمی پیشرفته‌تر و روزآمد، هم از لحاظ "فلسفی - معنوی" و هم از لحاظ علمی، نیازی اجتناب ناپذیر است. از اینرو تشکیل اترناسیونالیسمی نوین در برابر بی‌نظمی و عدم توازن ناشی از سیستم امپریالیستی اجتناب ناپذیر است.

منشا این مشکلات غول آسا سیستم کاپیتالیست - امپریالیستی می باشد

مشکلات متروپولهای امپریالیستی بیش از پیش حدت یافته است. اکنون شاهد نوعی بربریت در مراکز اروپا و آمریکا می باشیم. کشورهای عقب نگه داشته شده، به دلیل انفجار جمعیت و شیوع امراض گوناگون حالتی غیر قابل زیست یافته اند. مشکلات حادثی از سده های ۱۹ و ۲۰ در سده ی ۲۱، انتظار بشریت را می کشند. به جای جنگهای خلقی به شیوه ی سابق یا انقلاب بر اساس مفاهیم کلاسیکی، نیاز به یک نوآوری سوسیالیستی که انسان را اساس قرار می دهد، وجود دارد. مینا قرار دادن سرشت انسان و سطح آزادی او در جامعه و یک نوشدن قطعی سوسیالیستی اجتناب ناپذیر است.

ما قدرت خود را بیش از تلاش برای رهایی ملی، برای تبدیل شدن به یک حزب اجتماعی، انسانی و انترناسیونال بسیج می کنیم. زیرا افق انسانیت را تیره و تار کرده اند و ناگزیر باید پرده های تاریکی را از روی آن برداشت. هم اکنون بیشتر از هر زمان دیگری می توانیم نمایندگی ادعاهای انسانی را عهده دار شویم. شرایط هر چند که سخت و دشوار نیز باشد، باید بر آن اصرار ورزیم. این امر ما را بسوی انترناسیونالیسم نوین سوق خواهد داد. هر چند هم بسان هر انقلابی به انقلاب کردستان نگریسته شود اما تاثیرات مهم بین المللی آن با نگاه به ابعاد توسعه ی کنونی اش هویدا گشته است. امروزه حملات فشرده ای به جانب سوسیالیسم صورت می گیرد. پس از فروپاشی رئال سوسیالیسم نیز، حمله به سوسیالیسم ادامه داشته است. اروپای امروزی نیز برای دفن سوسیالیسم تلاش و کوشش فراوانی انجام می دهد. همچنانکه پس از انقلاب فرانسه و در مرحله رستوراسیون (مرمت) نیز مشاهده گردید، اروپا دچار استرس جلوگیری از انقلاب شده است. اروپا دشمنهای بی امانی نسبت به سوسیالیسم دامن می زند، این برخورد امپریالیسم اروپا، نوعی بدبینی در میان اروپاییان به وجود آورده است؛ امیدشان به انقلاب را تضعیف نموده است، اما باید خاطر نشان شد که تضادهای موجود با سیستم پایان نیافته و حتی ابعاد گسترده تری نیز به خود گرفته است.

آنچه که لازم است صورت گیرد؛ روزآمد کردن سوسیالیسم علمی، به مثابه یک علم می باشد. بر این باوریم که ما در عملکرد خود، این مهم را به انجام رسانده ایم. در این معنا آنچه متلاشی گردید؛ نه اساس سوسیالیسم، بلکه خطاهای تاکتیکی و استراتژی دوره ی گذشته بود که جوابگوی مرحله نبودند.

اکنون بیش از هر زمانی طرح ادعاهای سوسیالیستی برای انسانیت لازم است. انسانیت یا با سوسیالیسم موجودیت می یابد و یا اینکه در باتلاق بربریت سرمایه داری فنا می گردد. اگر خواستار امحای انسانیت نیستیم، بایستی تا ابد بر سوسیالیسم اصرار بورزیم.

امروزه انقلابیون جهان با دیده‌ی تردید به خود نگریسته و خود را مجرم می‌انگارند. این به هیچ وجه برخورد و موضع‌گیری صحیحی نیست. آنانکه باید نسبت به خود گمان برده و شرمگین گردند انقلابیون نیستند، بلکه امپریالیستها هستند. ما همچون جنبش PKK می‌توانیم تا ابد ندای عظیم انقلاب را سر دهیم. در حالیکه این ندا را سر می‌دهیم، آن را همچون تکبری پوچ و گامی صرفاً متکی بر اراده و فاقد پایه‌های تئوریک، ارزیابی نمی‌نماییم.

ما سرشت انسان را به شیوه‌ای بسیار دقیق ارزیابی نموده‌ایم. ما احترام زیادی به خصوصیات اساسی انسان قائلیم. برآئیم تا انسانی را رهایی بخشیم که سیستم سرمایه‌داری - امپریالیسم او را نابود ساخته است. هرگز در مقابل این سرمایه‌داری، سر تسلیم فرود نخواهیم آورد. حتی اگر تمام دنیا نیز علیه ما متحد گردد و تمام انقلابها به خاموشی گراید، با ادعاهای انسانی خود تا آخر در برابر زندگی تحمیلی سرمایه‌داری، پایداری خواهیم نمود. انقلاب کردستان یک انقلاب محدود ملی نیست، انقلاب به ظاهر ملی، اما در گوه‌ر انسانی است. اگر این انقلاب به پیروزی برسد، فراتر از یک انقلاب جمهوری ملی، انقلاب **جمهوری انسانی** است.

مرزها برای ما چندان مهم نیستند، حتی مشکلی همچون تعیین خطوط مرزی هم نداریم. با این وجود از ازاری خارق‌العاده در راستای استقلال انسانیت و خلقها و همچنین توان برپا کردن جنگی شدید برای دستیابی به آن برخورداریم. ما نماینده‌ی انسانی فاتح و خلقی نیازمند آزادی هستیم که این یک، برای علم سوسیالیسم، پشتوانه و دستاوردی عظیم می‌باشد.

امروزه اگر به روابط میان خلق کرد و ترک بنگریم، تضادهایی را مشاهده می‌کنیم. امپریالیسم با اتکاء بر مزدورانش به شیوه‌های مختلف یک سیستم پیچیده‌ی فشار و استثمار را بر هر دو خلق حاکم ساخته است. حاکمان ترک اکنون خواستار نابود ساختن خلق کرد و کهنترین فرهنگی که تاریخ به خود دیده، می‌باشند. منافع محدود و استراتژیک دولتهایی چون آمریکا و آلمان چنین ایجاب می‌کند که برای جلوگیری از بازآفرینی این گنجینه‌های انسانی و فرهنگی، آنرا در ظلمت تاریخ دفن کنند.

وضعیتی که ما در آن به سر می‌بریم یک استعمار معمولی و صرفاً سرکوبی سیاسی نیست، حتی وضعیتی نیست که بتوان از آن بعنوان سرکوب ملی نام برد. به عنوان مثال؛ یک سیاست نسل‌کشی بی سابقه بر خلقمان اعمال می‌شود. امپریالیسم نمی‌خواهد این واقعیات را ببیند. اما وقتی بحث از "بوسنی" به میان می‌آید، فریاد سر می‌دهد و یا وقتی از "چچن" یاد می‌شود، عصیان می‌کند. هر روز درصدد است که با مسائل پوچ و پیش پا افتاده، افکار عمومی را به خود مشغول سازد. در عین حال، در ارتباط با مسئله‌ی کرد ضمن همکاری با منافق‌ترین و فاشیست‌ترین رژیم [ترکیه] هرگز حاضر نیست نتایج این نسل‌کشی را ببیند. در این رابطه لازم

است که شخصیت‌های دمکرات و سوسیالیست غرب حتماً دورویی و نفاق دولتهایشان را ببینند. این برای خلق ستم دیده کرد و خلقهای جهان، معنادارترین همکاری انترناسیونالیستی است.

هیچ جرمی به اندازه‌ی ژنوساید غیر قابل بخش نیست

در کردستان جنایاتی روی می‌دهند که تمام کشورهای سرمایه‌داری در آن سهیمند. بی سبب نیست که ما را به عنوان خطرناکترین جنبش تروریستی دنیا معرفی می‌کنند. آنها به مثابه آن دزد ترسناکی‌اند که هم فجع‌ترین جنایات بشری را صورت می‌دهد و هم ما را به عنوان مسبب و مجرم اعلام می‌کند. به همین خاطر در اروپا دسیسه‌های بزرگی علیه ما طرح‌ریزی شد. بعنوان مثال؛ جنایت "اولف پالمه" در مرحله‌ای صورت پذیرفت که قدرتهای مرتجع بر سازمان ناتو حاکم بودند؛ "ریگان" و "هلموت کهل" قدرت را در دست داشتند. این جنایت از همان ابتدا برای تروریست نشان دادن PKK و تشدید دشمنیها در برابر سوسیالیسم طرح‌ریزی شد. جنبش ما را بعنوان تنها جنبش فعال و زنده‌ی مارکسیستی - لنینیستی و خطرناکترین جنبش در جهان ارزیابی می‌نمایند. ما از این امر صرفاً می‌توانیم احساس غرور کنیم. موضع‌گیری آلمان علیه ما به دلیل انجام عملیاتهای خشونت‌آمیز نیست، بلکه آنها از ما و سوسیالیسم در هراسند. می‌خواهد با از بین بردن ما، سوسیالیسم را از بین ببرند. ولی از آنجائیکه در این کار به موفقیتی دست نیافته‌اند، خشمگین می‌شوند. ما از خود به عنوان حزب سر بلند و پایبند به اصول سوسیالیسم در اوج قهرمانی احساس غرور می‌نماییم.

انقلاب کردستان یک انقلاب ملی محدود نیست، بلکه در عین حال انقلاب ترکیه نیز می‌باشد. انقلاب موفق کردستان، انقلاب پیروز ترکیه است. این انقلاب، انقلاب خاورمیانه، قفقاز و بالکان نیز می‌باشد.

هر لحظه آماده‌ایم که روابط خود را مجدداً با خلق ترکیه از سر بگیریم. حتی بدون آنکه مشکل مرزها را مطرح سازیم، حاضریم در درون جغرافیایی واحد و یکپارچه، از نو روابطمان را بر اساس یکسانی و آزادیهای سیاسی، فرهنگی و تاریخی خلقها تنظیم نماییم. خواسته‌ی اساسی ما، پایان دادن به ریشه‌کنی نژادی خلق کرد و پیوند دادن او با سرزمینش به شیوه‌ای انسانی‌تری باشد. رژیم استثماری ترکیه، اکثراً باجنایت و خشونت فاشیستی به این خواسته‌ی ما پاسخ می‌دهد. خلق ترک تحت تاثیر موجی از شوونیسم قرار داده شده است. علیرغم آنکه ما دارای نگرشی انترناسیونالیستی هستیم، اما شوونیسم ترک - که دارای تاثیر فراوانی است - مانع از پیشرفت این جنبه از مبارزه‌ی ما در میان خلق ترک شده است. اما تلاشهای مصرانه‌ی ما، خلق ترک را به این نقطه‌ی صحیح خواهد آورد.

ما درصدد پیشبرد انترناسیونالیسمی نمونه با خلق ترک هستیم. دچار مرض ملی‌گرایی‌ای محدود نخواهیم شد. اجازه نخواهیم داد که مسئله‌ی مرزی به مانعی مبدل شود. وارد مباحثاتی بی‌ارزش همچون "این اندازه زمین از آن تو و این اندازه از آن من" نخواهیم شد و یا به گفته‌ی خودشان "حتی دانه‌ای ریگ به او نمی‌دهیم و همه چیز را ازش می‌ستانیم" [سخنان تانسو چیللر نخست‌وزیر اسبق]. برای ما معنادارترین انترناسیونالیسم، پس از دستیابی خلقها به آزادی‌اشان تحقق می‌یابد. این، نوگرایی است و به پیروزی آن اعتقاد داریم.

انقلاب کردستان به مرور زمان به امکانات پیشرفت و پیروزی بیشتری دست می‌یابد. نشانی از شکست در کار نیست. خلق کرد، به خلقی مبارز (سلحشور) تبدیل شده است.

برای نابودی سیستم بین‌المللی امپریالیستی - به سان هدفی نخستین که باید از بین برود - در حال مقاومتی سخت و دشوار هستیم. اگر پشت امپریالیسم را در جبهه‌ی کردستان به زمین بندازیم، در آن صورت قدرت انقلاب ما به سطح انقلاب اکتبر می‌رسد و حتی از آن نیز موثرتر خواهد بود.

انقلاب کردستان به اندازه‌ی تحقق گام به گام رهایی و شکست‌ناپذیر ساختن آرزوی رهایی خلق کرد، به انقلابی نمونه برای خلقهای منطقه و به تدریج برای بسیاری از خلقهایی که در وضعیتی مشابه به سر می‌برند، تبدیل می‌شود. همچنین در سطحی بالاتر، به امکان بازآفرینی سوسیالیستی، به ثمر رساندن انقلاب زن و انقلاب معنوی دست می‌یابد. از این راه نیز امکان رشد فلسفه‌ای نوین را فراهم می‌سازد. شاید نتوانیم به پیشرفت مطلوب دست یابیم، اما بوضوح می‌توان دید که ارمغان ما برای انسانیت، خلقتان و همه‌ی دوستانمان دستیابی به پیروزی‌ای افتخارآمیز است.

بخش هفتم:

PKK مرحله‌ای عظیم در سوسیالیسم

PKK بیش از هر زمان دیگر، حزب اصرار بر سوسیالیسم و پیروزی است. امروز همراه با گرامی‌داشت عید زحمتکشان، اساسی‌ترین موردی که باید بدان اهمیت بدهیم، وضعیت سوسیالیسم - جهان‌بینی طبقه‌ی کارگر - و بر این اساس ارزیابی دوباره‌ی پیشرفتهای مرتبط با انسانیت می‌باشد. از آن هم مهم‌تر تعیین جایگاه صحیح حزبمان در درون این واقعیت، دارای اهمیت فراوانی است. حاکمیت و استثمار تک طرفی امپریالیسم بر انسانیت با نزدیک شدن به سالهای ۲۰۰۰ وضعیت خطرناکی به خود می‌گیرد. به ویژه عدم جوابگویی صحیح و ریشه‌ای به مسائل منتج از فروپاشی رئال سوسیالیسم، اغتشاشی عظیم، بی‌باوری و انکارگرایی را در صفوف زحمتکشان پدید آورده است. خلقهای جهان تقریباً ناچار به قبول منحنی‌ترین و پوسیده‌ترین سیستم سرمایه‌داری بعنوان شیوه‌ی زندگی می‌شوند. علاوه بر آلودگی اجتماعی، می‌توان گفت که طبیعت نیز رویاروی خطرناکترین آلودگیها شده است. سیستم سرمایه‌داری - امپریالیستی که بیشترین مسئولیت را در این قبال دارد به شیوه‌ای بسیار جسورانه و سبک‌سرانه در صدد اعمال بی‌حد و مرز حاکمیتی غیرقابل پیشگیری بر کل بشریت است.

یا سوسیالیسم یا هیچ!

همانگونه که در بیشتر مراحل تاریخ بشری نیز به چشم می‌خورد، ارتجاع سیستمهای در حال فروپاشی - در آخرین مرحله‌ی پوسیدگی و ضعف - به شکلی وسیع طوری که تخریب طبیعت را نیز در بر گیرد، انسانیت را با حاکمیت فزاینده‌ی استثماراری خود در بزرگترین ابعاد متضرر می‌سازد. بعبارتی اگر سوسیالیسم در مقابل سیستم سرمایه‌داری - امپریالیستی، که قدرت آن قابل مقایسه با هیچ دوره‌ای دیگر نمی‌باشد، حفاظی بنا نهد، نه تنها برای کارگران و زحمتشکان بلکه برای انسانیت نیز به معنای پایان دنیا می‌باشد. بیش از هر زمان دیگر می‌توانیم بگوییم که این [حفاظ] در مقابل تخریبات سرمایه‌داری - امپریالیسم، به مفهوم "یا سوسیالیسم و یا هیچ" می‌باشد.

[در طول تاریخ] ایدئولوژی‌هایی که در صدد رهایی انسانیت هستند، همواره ظاهر شده‌اند. مبارزات اجتماعی با تاریخ انسانیت شروع شده و تاروکار ما ادامه می‌یابد. بویژه هر سیستمی شاهد ظهور چندین نهضت اجتماعی مختص به خود بوده است. تاریخ با هزاران نمونه از اینها آشنا می‌باشد.

آنچه که امروز بیشتر با ما ارتباط دارد، وضعیت کنونی جهان‌بینی زحمتشکان و تجربه‌ی رئال سوسیالیسم است. ایدئولوژی سوسیالیسم در قرن ۲۰ پیشرفتهای چشمگیری به خود دیده و تقریباً در یک سوم دنیا امکان اجرا یافت. فقط بدلیل وجود آثار سیستم قبلی و تاثیر ویژگیهای سرکوبگری - استثمارگری و نیز بدلیل برخوردهای بسی دگماتیک مشاهده شد که گاهگاهی با خطر تجزیه مواجه شده و در مسیری زیگزاگی سیر نموده است.

بسیاری از تجارب صد سال گذشته - حتی اگر بر اساس تجربه‌ی مبارزه‌ی زحمتکشان در برابر سرمایه‌داری در نظر بگیریم، دوست سال گذشته - حیاتی بودن سوسیالیسم و برای پیشبرد آن ضرورت بروز برخوردی بس مبتکرانه و به تدریج بیان کاملاً علمی جامعه، بویژه با مد نظر قرار دادن تجارب عملی موجود و پیامدهای ناموفق آنها، بطور آشکار مطرح شده‌اند. سوسیالیسم دوره‌هایی بس مهم را سپری نمود. در تمام مراحل تاریخی کم و بیش سوسیالیسم وجود دارد. مرحله‌ی کمون ابتدایی در عین حال سوسیالیسم ابتدایی را بیان می‌دارد. از قیامهای "اسپارتاکوس" در دوران برده‌داری گرفته تا جنبش خوارج در انقلاب اسلام، حتی جنبش علوی نیز دارای ویژگیهای سوسیالیستی است. در انقلاب بورژوازی فرانسه نیز «بابوف» بصورت یک جنبش کمونیستی خود را ظاهر می‌سازد. اساساً همراه با این انقلاب به تدریج شاهد ظهور پی در پی تحولاتی نزدیک به سوسیالیسم علمی هستیم.

"مانیفست کمونیست" در مرحله‌ی انقلاب سیاسی بورژوازی اعلام گردید. تجارب اولیه کمونها و در راس آنها کمون پاریس نیز در بسیاری از کشورها به شکل جنبشهای تعاونی رخ نمودند. "مانیفست استقلال طبقه‌ی کارگر" همچون کابوسی وحشتناک دنیای بورژوازی را به وحشت انداخت. از همه مهمتر، اینکه زحمتکشان چگونه سیاستی را باید در پیش بگیرند، از طریق مانیفست انترناسیونال به تدریج با تشکیل احزاب طبقاتی کارگر در درون مرزهای ملی نشان داده شد.

دقیقاً صد سال قبل می‌توان گفت که در بطن تمام ملت‌های پیشرفته‌ی سرمایه‌داری، احزاب طبقه‌ی کارگر تاسیس شده‌اند. می‌دانیم که *انترناسیونال اول*، سازمانی متشکل از اعضای زحمتکش بود که به جدایی مرزها توجه‌ای نداشت؛ ایدئولوژی طبقه‌ی کارگر را غالباً به شکل انجمن سازماندهی کرده و سعی نمود همزمان با کمون پاریس آن را متحقق سازد.

می‌دانیم که *انترناسیونال دوم* مبارزه‌ی سیاسی تری را توسعه داده، از انجمنها به سوی تشکیل احزاب گام‌های مهمی برداشت و زحمتکشان از طریق مبارزه‌ی حقوق دموکراتیک - سندیکال، دستاوردهای مهمی کسب نمودند. مسئله‌ی اقتدار طبقه‌ی کارگر و زحمتکش در مراحل اولیه‌ی ظهور سرمایه‌داری - امپریالیسم، به ویژه از طریق انقلاب اکتبر بعنوان انقلابی با پیشاهنگی طبقه‌ی کارگر، در تاریخ مبارزات اجتماعی جای گرفت. علاوه می‌دانیم که در آن زمان این انقلاب، جهش عظیمی بود که در تاریخ به نام زحمتکشان، دولت قدیمی را متلاشی ساخت و دولتی جدید بنا نهاد. بدین ترتیب تمام طبقات و حاکمان سرکوبگر و استثمارگر را دچار کابوسی وحشتناک ساخت. این انقلاب از سوی ارتجاع جهانی مورد هدف قرار گرفت.

وقوع انقلاب اکتبر تحت رهبری بلشویکها، یک رویداد مهم تاریخی را بیان می‌دارد. گامی عظیم در تاریخ مبارزات اجتماعی است. اما بسان هر انقلابی، در این انقلاب نیز بیماریهایی زودرس ظاهر شدند. از یک لحاظ، در این انقلاب عظیم نیز وضعیتی اینچنین پیش آمد.

انقلاب اکتبر در عین حال که بیان تولدی سالم بنام طبقه‌ی کارگر و خلقهای زحمتکش بود، اما با آثار جامعه‌ی قدیمی موجود در بطن خود، بی‌تجربگی ناشی از تازه بودنش، و از همه مهمتر محاصره شدن آن از سوی ارتجاع جهانی و وجود بقایای اجتماعی بسیار نیرومند جامعه‌ی روسیه، با تنگنایی عظیم رودرو ماند.

انقلاب اکتبر درصدد بود که برای حل مشکلاتش، از ارتجاع بین‌المللی در زمانی اندک و با دادن بهایی گزاف، فاصله بگیرد. اما خلاقیت درونی بدور ماند؛ بویژه نتوانست یک مدل دموکراسی سوسیالیستی آلترناتیف را در مقابل نظام دموکراسی سرمایه‌داری ارائه دهد.

حزب موسس انقلاب، در فرایند تشکیل دولت و در درون خود دولت ذوب شد. حزب سوسیالیست به تدریج به حالت ابزاری بی‌ارزش در خدمت سیاست‌های داخلی و خارجی در آمد. این دولت نیز رفته رفته با نگرشی ملی رفتار نموده و تحت تاثیر موج شدید شوونیسم روسی، همچنان که در درون گرفتار مشکلات ملی گردید، در عرصه‌ی بین‌المللی نیز برخوردی صحیح با انقلاب خلقها و مسئله‌ی رهایی ملی و حتی انقلابهای سوسیالیستی طبقه‌ی کارگر از خود نشان نداد.

تمام شواهد، رویاروی این سیستم با فروپاشی - که هر روز بیشتر به طرف راست جهت می‌یافت - را نشان می‌داد؛ این امر در ۱۹۹۰ بوقوع پیوست. چنان شد که این مرحله تقریباً بعنوان پایان سوسیالیسم از سوی تمام ایدئولوژیهای سرمایه‌داری و نمایندگان سیاست آنها مورد ارزیابی قرار گرفت. گویی دوباره خورشید بر آنها طلوع کرده و آسوده خاطر شدند. آغاز زندگی‌ای آسوده و بدون طبقه را تصور نمودند.

بحث از نظم نوین جهانی به میان آمد. تحریم شدیدتری بر برخی از قلعه‌های هر چند ناسالم و اشغال نشده سوسیالیستی، اعمال گردید. همزمان با آغاز حمله‌ای ایدئولوژیک - روانی وسیع، محاصره‌های اقتصادی تشدید یافت. در عرض این ده سال پر از رویدادهای تکان دهنده مشاهده شد که نه تنها این هیجان و خودباوری سرمایه‌داری - امپریالیسم از بین رفت، بلکه مشکلات غیر قابل تحمیلی نیز به بار آورده است. اینکه انسانی بدون سوسیالیسم، معادل دنیایی بدون امید و راه‌حل است، امروزه از سوی هر کس عمیقاً درک شده و بطور جدی برای یافتن راه‌چاره مشکلات بشری تلاش می‌شود. ضعیف شدن سوسیالیسم در ربع آخر قرن ۲۰، رهیافت جدیدی را می‌طلبد.

سرمایه‌داری‌ای در حال فساد و کاملاً متکی بر رانت‌خوری و بازبهای بورس، علاوه بر اینکه فاقد هرگونه خلاقیت است، به تخریب تمام دینامیسمهای جامعه و هویت انسان نیز بسنده نمی‌کند. هزار بار مرتجعانه‌تر از رژیمهای فاسد، تاثیرات خطرناک و انحطاط‌آور خود را نمایان می‌سازد، طبیعت و محیط‌زیست را نیز به شیوه‌ای جدی تخریب می‌کند. این سیاره‌ی شگفت‌انگیز را به حالت غیرقابل زیست در آورده است. این، خطرناکترین و بزرگترین گناه سیستم سرمایه‌داری - امپریالیستی است. در صورتیکه تدابیری اتخاذ نشود، در آینده‌ای بسیار نزدیک سیاره‌ی ما به حالتی غیرقابل زیست در می‌آید. این سیاره باشکوه به حالت توده‌ای از اشغال در خواهد آمد. هر چند اعتراضاتی مختصر وجود داشته باشد، اما باز هم بزرگترین قیام، تاسیس سوسیالیسم است. سوسیالیسم بصورت انقلابی بنیادین، جامعه را در مقابل این خطر - که به حد غیرقابل تصویری آلوده‌اش ساخته است - آگاه نموده، سیمای درونی‌اش را بار دیگر نمایان ساخته و راه‌هایی را نشان خواهد داد.

اساسی‌ترین مشکل کنونی انسانیت، پیشگیری از روند تخریب طبیعت و آلوده شدن جامعه است. مباحث و گرایشانی که از هم اکنون پدید آمده‌اند، حتی اگر بصورت رفورمیستی هم باشد، نقاط بارز مسئله را در میان می‌گذارد.

ارزیابی‌های دقیق‌تر و طرح راه‌حلهای، بعنوان اهداف انقلابی مرحله‌ی آینده ظاهر می‌شوند. اشکال مبارزات سیاسی و اجتماعی و تاکتیکهای گوناگون این اهداف انقلابی، بطور حتم اهمیت خود را بیان می‌دارند. همچنین آشکار خواهد شد که این خطرات با چارچوبهای کلی قابل پیشگیری نبوده و برای حل ریشه‌ای، طرح مداوم تئوریا، نقشه‌ها، برنامه و تاکتیکها بسیار مهم و ضروری می‌باشد. از هم اکنون ضرورت پرداختن به کندوکاوی جدید به شیوه‌ای غیرقابل اجتناب احساس می‌شود. اگر ارزشهای انسانی مورد هدف باشند، ایدئولوژی سوسیالیستی مجبور به دستیابی به رهنمودی عمیقتر، توسعه یافته‌تر و طرح اصول اجرایی آن می‌باشد.

سوسیالیسم هم خیال است و هم علم

چگونه که نمی‌توان از انسانیت قطع امید کرد، از پیشرفت سوسیالیسم هم نمی‌توان قطع امید کرد. به همان صورت که مبارزات اجتماعی همراه با انسانیت به پیروزی دست یافته‌اند، تا زمانیکه انسانیت ادامه‌ی حیات یابد، این سیر ادامه خواهد داشت. همچنانکه پیشرفت انسانیت بدون مبارزات اجتماعی و اجتماعی بودن غیر ممکن است، آینده‌ی انسانیت بدون مبارزات سوسیالیستی نیز غیرقابل تصور است.

از این لحاظ مبارزه‌ی سوسیالیستی، یگانه راه رهایی بودن خود را مکرراً در میان خواهد نهاد. این موضوع اهمیت دارد که نباید تنها بُعدی از آن بصورت دگماتیک در دست گرفته شده و صرفاً در چارچوب انقلابی که در مرحله‌ای خاص از تاریخ تحقق می‌یابد، ارزیابی شود. صحیح آن است که بعنوان اندیشه‌ی کامل انسانیت، خیال و عمل آن تعریف گردد. سوسیالیسم هم خیالی و هم علمی است. اکنون دیگر به دلیل وجود علم، واقعیت عینی خواهد یافت. برخورداریش از خیالی که در صدها سال نمی‌گنجد را نمی‌توان نادیده گرفت.

برخورد تنگ علمی، شکلی از اجرای ماتریالیسم خشنی است که شکست آن را در نمونه‌ی رئال سوسیالیسم مشاهده کردیم. سوسیالیسمی که از طریق ماتریالیسم خشن، خیال و معنویت، اراده و فلسفه را اهمال کند بطور حتم حالتی خطرناک به خود می‌گیرد. این وضعیت در سوسیالیسم پدید آمد، که اکنون در حال سپری شدن است. در آینده پیشرفتهای مشابه زیادی در زمینه‌های سیاست، اقتصاد و دموکراسی پدید خواهد آمد. رهایی ایدئولوژی سوسیالیستی از مشکلات سیاسی و اقتصادی اهمیت حیاتی دارد. دموکراسی نیز بعنوان مشکلی اساسی منتظر چاره‌یابی است. مهمتر از همه، برخورداری از یک برنامه برای حل مشکل محیط‌زیست - آن هم با جزئیات و دارای ضمانت اجرایی - ضرورت دارد.

اینها مشکلات اساسی‌ای هستند که سوسیالیسم مرحله‌ی جدید بدانها خواهد پرداخت. بیگمان دستیابی حتمی به پیشرفتهایی در رابطه با جوانب فلسفی، خیالی و معنوی - اخلاقی و تعیین اصول و مبانی آن ضروری است. سوسیالیسمی بدون فلسفه و معنویت غیرقابل تصور است. ماتریالیسم خشن حداقل به اندازه‌ی سرمایه‌داری خطرناک است. به موازات آن، مسئله‌ی تشکیل احزاب جدید، سازمانیابی‌ها و تاکتیکهای مبارزه اهمیت می‌یابند.

اکنون دیگر تئوریهای قدیمی انقلاب سوسیالیستی کفایت نمی‌کنند

نمی‌توان نه از عصبانها و نه از جنگهای دراز مدت رهایی خلقها بطور کامل چشم پوشی نمود، اما این به تنهایی کفایت نمی‌کند. وضعیت دولتهای ملی رشد یافته و همچنین وضعیت رفاهی جامعه، اشکال مبارزاتی جداگانه‌ای را می‌طلبد.

بویژه فناوری نیز بسیار رشد یافته است. ارتباطی نزدیک و مهم بین فناوری و شکل و ماهیت مبارزات وجود دارد. بعبارتی؛ احزاب جدید و تاکتیکهای مبارزاتی مجبورند با در نظر گرفتن این پیشرفت عینی، راهکارهای

مبارزاتی گوناگونی ارائه دهند. تاکتیکهای مبارزاتی جدید خود را بر تمام جنبشها، از سوسیالیستی گرفته تا سازمانهای خشونت‌گرا، تحمیل خواهد نمود.

بیگمان بر این اساس در انترناسیونالیسم نیز پیشرفتی پدید خواهد آمد. در مرحله‌ای که دیگر نمی‌توان ملت‌ها را در درون مرزهایی مشخص حبس نمود و به بیان امپریالیسم، گلوبالیسم تا این حد گسترش یافته، ضرورت **جهانی شدن سوسیالیسم** نیز آشکار شده است.

انترناسیونالیسم جدید بتدریج شکل می‌یابد؛ به غیر از مرزهای مشخص ملی، در مرزهای بین‌المللی نیز خود را نشان خواهد داد. انترناسیونال سوسیالیستی که روابط بین جامعه و طبیعت را بخوبی فرموله کند، نیازی حیاتی است. شاید صحیح‌ترین و ضروری‌ترین برخورد در صد سال آینده، وحدت تحت لوای چنین انترناسیونالیسمی خواهد بود.

جنبش PKK همراه با ریشه دوانیدن در محیطی متأثر از رئال سوسیالیسم، دارای جوانب مختص به خود نیز می‌باشد. امروزه با علاقه‌ای فراوان برای شناخت و ارزیابی آن تلاش می‌شود. موضوعی چون؛ "از چه نوع نگرش سوسیالیستی برخوردار بوده و رابطه‌ی آن با گذشته‌اش چگونه است و [نوع] جدید را چگونه پدید خواهد آورد؟" مورد بحث قرار گرفته است.

آنچه در کل انجام داده‌ایم، قرار دادن PKK بعنوان حزبی خاص مرحله‌ی [نوین] سوسیالیستی در کانون مباحثات می‌باشد. این امر نیز با موفقیت انجام گرفته است. یکی از جوانب بارز PKK پیشاهنگی آن در جنبش‌های ملی کرد می‌باشد. اما جنبه‌ی واقعاً مهم آن، مفهومی است که در جریان مبارزه‌ی سوسیالیستی در عرصه‌ی بین‌المللی بیان می‌دارد. جنبه‌ای که باید به تدریج بیشتر اولویت یابد، همین است. در این ربع آخر قرن ۲۰ که رئال سوسیالیسم فروپاشیده و حاکمیت سرمایه‌داری امپریالیسم نیز نیرومندترین دوران خود را سپری می‌کند، اصرار PKK در سوسیالیسم و تداوم پیروزی‌هایش، موضوعی قابل تحقیق و تأمل می‌باشد. این در حالی است که روزانه در مطبوعات می‌خوانیم، آمریکای امپریالیست PKK را بیهوده بعنوان «**خطرناکترین سازمان تروریستی جهان**» ارزیابی نمی‌کند. آنچه باید از این موضوع برداشت شود این است؛ آمریکا از هم اکنون PKK را که قطعاً جایگاه مهمی در مبارزات سوسیالیستی دارد، بعنوان خطری برای خود می‌بیند. این موضوع صحت دارد.

زمانی، ارتجاع بین‌المللی، مارکس و انگلس و بعدها بلشویک‌ها را بعنوان خطر و پدیده‌هایی عجیب ارزیابی می‌نمود، اکنون نیز همگی علیه PKK متفق شده‌اند، در نشست‌هایشان آن را بعنوان خطر ارزیابی می‌کنند. درباره‌ی PKK در عرصه‌ی بین‌المللی تحقیقات [بازجویی] جداگانه‌ی بسیاری صورت می‌پذیرد. فاشیسم وحشی جمهوری ترکیه از سوی ارتجاع بین‌المللی مورد حمایت قرار می‌گیرد. گویی جنگ و قتل‌عامی که

بدست این فاشیسم صورت می‌پذیرد کفایت نمی‌کند، در عرصه‌ی بین‌المللی نیز هر روز تحقیقاتی جدید و دادگاه‌یهایی صورت می‌پذیرد. از این لحاظ، واقعیت PKK به اندازه‌ی کافی آشکار می‌گردد.

امپریالیسم جهانی امریکا و همیمانان نزدیک وی؛ کشورهای چون آلمان و انگلستان در این باره دارای تجارب بسیاری هستند. آنان از یک جنبش تنگ‌رهایی بخش ملی کرد نگرانی ندارند، حتی اساساً از آن حمایت می‌کنند و حتی برای موفقیت آن از ارائه‌ی هر نوع کمکی دریغ نمی‌ورزند. پیشاهنگی PKK در مسئله‌ی کرد و برخورد‌های ایدئولوژیکی و اجتماعی آن کاملاً بصورت مشکلی اساسی و خطرناک برای سیستم‌های آنها ظاهر شده است. محتوای سوسیالیستی PKK، احتمالاً بلشویسمی نوین باشد. پیشاهنگی PKK که بتدریج در ضعیف‌ترین حلقه‌ی سیستم سرمایه‌داری - امپریالیستی در خاورمیانه برجسته شد، برای آنها خطری جدی است. تداوم و تقویت موجودیت PKK در بلوک خاورمیانه پس از تحولات پیچیده‌ی سالهای ۱۹۹۰، برای این سیستم بیشتر عذاب‌آور بوده و به دقت آن را مورد ارزیابی قرار می‌دهد.

اظهاراتی چون "به PKK هرگز حق اظهار نظر نمی‌دهیم، مانع از تاثیرگذاری آن می‌شویم" که هر از چند گاه از سوی مقامات آمریکایی در مورد مسایل خاورمیانه ایراد می‌کنند، بیهوده نمی‌باشد. بطور حتم می‌خواهد این جنبش غیرمنتظرانه را در معادلات حذف نماید. اگر ممکن باشد تحت کنترل درآوردن، و گرنه از بین بردن بی‌رحمانه‌ی PKK، بصورت سیاست محوری امریکا در چند سال اخیر درآمده است.

بدون شک در جریان مبارزه و در سیاستمان به مقابله با این تاکتیک‌های خنثی‌سازی امپریالیسم توجه بیشتری نمودیم. بیهوده نیست که رهبری PKK را بیش از همه در مورد چنین تاکتیک‌ی متمرکز ساخته‌ایم؛ زیرا روند تاکتیک - استراتژیک PKK که به شیوه‌ی مخفی درصدد نابودی آن بودند، اگر پیشرفتی از خود نشان نمی‌داد، جوهر سوسیالیستی آن به زمینه‌ای نیرومند دست نمی‌یافت.

PKK بی‌شدن و سوسیالیست شدن بر پایه‌ی این پیشرفتهای استراتژیک و تاکتیک، به مفهوم والاتری دست می‌یابد. به اندازه‌ی تاثیرگذاری بر خلق‌های خاورمیانه، چنین به نظر می‌رسد که در عرصه‌ی بین‌المللی هم بعنوان یک پیشاهنگ سوسیالیستی دارای ادعا، تاثیرگذار بوده و حتی پیشرو می‌باشد.

انقلاب کردستان از این لحاظ، اگر محتویاتش را بیش از پیش غنی‌تر سازد؛ بویژه تکوین حزبی، تحلیلات مربوط به شخصیت انسان و انسان‌نویسی که با تجارب عظیم چند سال اخیر شکل گرفته است را حاکم سازد، از لحاظ استراتژیک - تاکتیک نیز از راهکارهای جنگ انقلابی استفاده کرده و این را به پیروزی برساند، در آنصورت جنبشی پرادعا در سوسیالیسم را آغاز می‌کند. نباید فراموش کرد که جغرافیای تقسیم‌شده‌ی کردستان، تحقق یک مدل آزمون‌ی فدراسیون سوسیالیستی را - که چهار ملت اصلی و اقلیتهای زیادی در درون خود بگیرد - تسریع می‌بخشد. این نیز با تکامل تدریجی چهار ملت بزرگ، اقلیتهای مختلف و

فرهنگهای جداگانه با تاثیرپذیری از PKK بسوی سوسیالیسم و دمکراسی، قطعاً راهگشای بروز تاثیراتی عظیم تر از انقلاب اکتبر می گردد. اهمیت بازنگرایی منابع و تاریخ خاورمیانه‌ای بنام خلقمان، بیش از پیش افزایش یافته است. این پتانسیل تحول، خاورمیانه را بصورت ضعیفترین حلقه‌ی انقلاب بین‌المللی در آورده است. PKK بعنوان مهمترین نیروی استراتژیک و تاکتیک این امر، حقیقت همواره پویا و بارز آن نیز می‌باشد. به همین دلیل، نیروهای مرتجع بین‌المللی تدریجاً برای PKK اهمیت خاصی قایل می‌شوند. خنثی شدن بسیاری از استراتژیها و تاکتیکهایشان، آنانرا به وحشت انداخته است.

بعنوان مثال در نشست شرم‌الشیخ در مصر، این نگرانی بوضوح دیده می‌شود. هرچند این نشست بعنوان «**گردهمایی ترور**» و بیشتر با محتوایی فلسطینی بعنوان واکنشی در برابر برخی به اصطلاح رویدادهای تروریستی برگزار شد اما هدف اساسی آن، متوقف ساختن روند پیشرفت PKK در خاورمیانه می‌باشد.

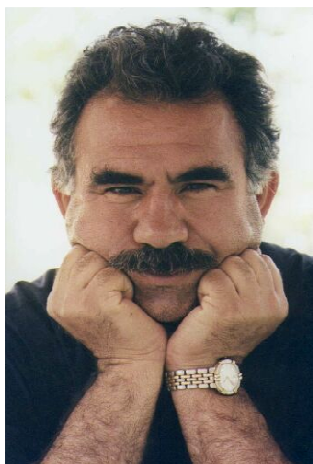
PKK از شکاف موجود در نظام استقرار نیافته‌ی نوین امپریالیسم بهره گرفته است. با مشاهده‌ی روند شکل‌گیری تدریجی بلوکی مخالف - از طریق توسعه‌ی روابط با دولتهایی که با امپریالیسم اختلافاتی دارند - در این نشست خواسته شد که به آن «ایست» بگویند. اما نتیجه‌ی عکس داد؛ برگزاری این نشست، تشکیل بلوک مورد بحث را شتاب بیشتری بخشید. مفهوم و اهمیت قابل توجهی PKK نیز آشکار شد. راه‌حلهای مدنظر مزدوران کرد برای جنبش ملی با شکست مواجه شد. به فراخور شکست تصمیمات و برنامه‌های این نشست و ظهور PKK ای نیرومند و استراتژیک، سیر تحولات تاکتیکی منطقه نیز متاثر شده و راه بر بروز شرایطی که بتواند پیشاهنگی دگرگونیها را بجای بیاورد، هموار گشت. بدون تردید این تحولات در عرصه‌های استراتژیکی، تاکتیکی، نظامی و سیاسی بوجود آمده‌اند. اگر لزومات آن بدقت مورد ارزیابی قرار گیرد و با جوهر سوسیالیستی بصورت متداخل توسعه یابند، نتایج مهمی می‌تواند به دست آید.

اگر بتدریج خلق و در راس آن پیشاهنگی حزب بر این اساس متحول شود و همچنین روابط استراتژیکی - تاکتیکی آن بتدریج با انقلاب کردستان تعیین گشته و تشکیل فدراسیون کردستان همانند نردبانی مورد استفاده قرار گیرد؛ علاوه بر اینکه بتدریج رو به تشکیل فدراسیون خلقهای خاورمیانه به پیش می‌رود، محتوایش هم، بصورت سوسیالیسم و دمکراسی خلقها پیشرفتی عظیم از خود نشان خواهد داد.

PKK در روز کارگران جهان و مبارزه‌ی زحمتکشان، بیش از همه از چنین حقیقتی برخوردار بوده و لزومات آنرا بجای می‌آورد؛ یعنی همزمان با اصرارش بر سوسیالیسم، حزب سوسیالیستی‌ای است که پرچمدار پیروزی آن نیز می‌باشد. خود را از تمامی بیماریهایی که رئال سوسیالیسم را دچار فروپاشی ساخت، عاری نموده است. در عین حال، بعنوان حزبی سوسیالیستی که در درون خود زمینه‌ای کاملاً مناسب برای دستیابی به سوسیالیسم واقعی را فراهم آورده، در حال شکل‌گیری است.

بدون تردید مشکلاتی عظیم در این باره وجود دارد. PKK با تمام قدرتش به رهایی ملی گُرد و توسعه‌ی انقلاب کردستان پرداخته است. هنوز هم صدور قسمی این انقلاب به کشورهای همسایه را انجام نداده است. از سوی، تاکنون نظرات و افکار جهانی خود را در پلاتفرمهای فکری در حد مطلوب مورد بحث قرار نداده است. اما نیک می‌دانیم که این امر همراه با توسعه و موفقیت انقلاب کردستان پدید خواهد آمد.

پیروزی PKK در رهایی ملی، به معنای دستاوردی عظیم و سوسیالیستی در انقلاب کردستان خواهد بود که به سبب پراکندگی جغرافیایی کردستان آن را بر پایه‌ی راه‌حلهای ملی و منطقه‌ای به سرعت در منطقه گسترش خواهد داد. با عنایت به اینکه PKK در این باره همواره به راهکارها و تاکتیکهایی خلاقانه روی خواهد آورد، به طور حتم موفق خواهد شد. بدین ترتیب، محتوای سوسیالیستی PKK نیاز ایدئولوژیکی خلقها را - که تقریباً به اندازه‌ی نان و آب بدان احتیاج دارند - پر نموده و آنها را در مسیر رهایی و پیشرفت سالم و مشترک قرار خواهد داد. امروزه PKK کاملاً از پتانسیل چنین امری برخوردار است، تلاشهای در حال افزایش، این واقعیت را به دوستان و دشمنان نشان خواهد داد. در حالیکه دشمنان بنا به دلایل مطرح شده، بیرحمانه بر آن هجوم می‌برند، دوستان علاقه‌ی بیشتری بدان نشان می‌دهند و تعداد آنها در حال افزایش است.



انقلاب کردستان به اندازه‌ی تحقق گام‌به‌گام رهایی و شکست‌ناپذیر ساختن آرزوی رهایی خلق کرد، به انقلابی نمونه برای خلقهای منطقه و به تدریج برای بسیاری از خلقهایی که در وضعیتی مشابه به سر می‌برند، تبدیل می‌شود. همچنین در سطحی بالاتر به امکان بازآفرینی سوسیالیستی، به ثمر رساندن انقلاب زن و انقلاب معنوی دست می‌یابد. از این راه نیز امکان

رشد فلسفه‌ای نوین را فراهم می‌سازد. شاید نتوانیم به پیشرفت مطلوب دست یابیم، اما بوضوح می‌توان دید که ارمغان ما برای انسانیت، خلقتان و همه‌ی دوستانمان دستیابی به پیروزی‌ای افتخارآمیز است.

